بتوفیق سلطان عرش فرمان روای آسمان و زمین مدون کتاب

اخبار حالات کارزار ستیز آویز عساکر بیکران و وقائع صحیح لاہور و ملتان یعنی

تاریخ پنجاب تحفۂ احباب

تالیف مرد میدان سخن فارس مضمار این فن معرکه آرای نظم و نثر منشی عبد الکریم

از حسن سعی حاجی حرمین شریفین محمد حسین رونق انطباع گردید

فهرست تاریخ پنجاب تحفهٔ احباب

باتمام رسید

بسم الله الرحمن الرحیم

حملهٔ اول از تاریخ پنجاب

الحمد لله الذی جل عن الشبیه والنظیر و تعالی عن النصیر والوزیر و من شانه تؤتی الملک
من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء لا یدرک ذهن البشر حکمته البالغة
ولا یصل فکر بکنه قدرته الکاملة والصلوة والسلام علی سیدنا
خاتم النبیین و خیر الخلائق اجمعین و علی آله و اصحابه الاتقیاء
الابرار والسادة الامجاد الاخیار و بعد بر شائقین اخبار و آثار و طالبین تواریخ
و سوانح اعصار مخفی نماناد که چون وقائع و محاربات سکهان ریاست لاهور با سرکار دولتمدار
انگلشیه بزمان ما بوقوع آمده و مردم هندوستان خصوصاً باشندهٔ شهرها که از شوکت و صولت
سپاه انگریزی واقف و آگاه نیستند که بزور پنجه بهادری و شجاعت و قوت دولت و حکمت
قلعهٔ کوه قاف را چون کاه از بیخ و بن بر میکنند و در بحر محیط بمراکب آتشی میرانند لهذا
اقوال عوام کالانعام را شنیده و بران وثوق و اعتماد کرده غلبهٔ سکهان بر افواج انگریزی
بیان مینمودند و حالانکه از روی اخبار دهلی و آگره که از روی اخبار انگریزی و چتهی های افسران فوج
مینوشتند بر عکس آن معلوم میشد و اکثر احباب و اصدقا از راقم آثم عبد الکریم مستفسر و

وجویای حال این جنگ میشدند بدین خیال که این راقم برای دریافت حقیقت حال آن رزم و پیکار اخبار مطبوعهٔ چند جا را می طلبید و نیز زبانی صاحبان عالیشان می شنید و بروقت ملاحظه اخبارات خلاصهٔ محاربات پنجاب را در فارسی مینوشت و تا مقدور خود هر چیز را تحقیق نموده باختصار بسیار مندرج میساخت و چون اهل هندوستان از فارسی مطبوع مرغوبست لهذا از اخبار اردو درین زبان ترجمه نمود و غرض ازین تسوید در آنوقت آن بود تا مردم مذکور را از خواص و عوام بر حقیقت این محاربات اطلاع و آگاهی دست دهد که غلبه و ظفر کراست و شکست و هزیمت کیست و این مختصر مشتمل ست بر دو حمله حملهٔ اول در بیان جنگ فوج خالصهٔ لاهور با سرکار انگلشی و حملهٔ دوم در محاربات سرکار مذکور با دیوان مولراج بمقام ملتان و با شیر سنگه و چتر سنگه و دیگر سرداران سکهان در دوآبه چناب و جهلم و چون این همه جنگها در ملک پنجاب واقع گردیدند لهذا این مختصر بتاریخ پنجاب **تحفة للاحباب** موسوم گشت احیانا اگر در خبری و یا بعبارتی خللی و فتوری واقع شود صاحبان والاهمم عیب پوش عذر نویسنده را معذور دارند زیرا که خبر احتمال صدق و کذب هر دو میدارد و انسان مرکب از خطا و نسیان ست و هو الموفق للصواب **در بیان اصل سکهان و طریق و مذهب ایشان** در عهد بابر پادشاه فقیری مشهور به نانک شاه در ملک پنجاب پیدا شد چون که تارک دنیا و مرد عارف بود و در مذهبی تعصب نداشت خلق انبوه معتقد او گشته بعضی مرید و بعضی چیلهٔ او شدند و کسانیکه چیلهٔ او شده بودند مثل او دنیا را ترک کرده بخدمت او حاضر میماندند و در زبان پنجابی سکه چیله را گویند و پیر را گرو و لهذا آن گروه که چیلهٔ او شدند مشهور بسکه گشتند و همچنین کسانیکه از هنود این طریقه و روش را اختیار کنند سکه میگویانند و نزد نانک شاه هندو و مسلمان برابر بودند یکی را بر دیگری ترجیح نمیداد و لهذا از هندو و مسلمان هر دو معتقد او بودند و او در نصایح و موعظت بزبان پنجابی

فصل در بیان اصل سکهان و طریق و مذهب ایشان

کتابی نوشته است سکهان آن کتاب را گرنت گویند و این کتاب نزد فقرای نانک شاهی
موجودست سکهان تعظیم او بسیار میکنند و بوقت خواندنش بر رحل چوبی می نهند
و بدون طهارت که در طریقهٔ ایشان متعارف ست گرنت را مس نمیکنند و غلاف آنرا
از کمخواب و مشجر میسازند و در حروف ناگری بخط واضح مینویسند و آنرا مطلا و مذهب
می کنند و سامعین از فرقهٔ سکه گرد قاری آن حلقه کرده و با ادب نشسته بخضوع
و خشوع سماعت آن میکنند و خواندن و شنیدنش را ثواب عظیم میدانند و اکثر معتقدان
ایشان برای فاتحه و نذر نانک شاه کڑاه پخته کرده هم مذهبان خود را میخورانند و کڑاه عبارت
از حلوای میده و شکر و روغن گاو مساوی الوزن که در ظرف کلان آهنی کشاده که آنرا
در هندی کڑاه گویند پخته شود و بجز گوشت گاو لحم همه جانوران از بهائم و طیور متعارفه
میخورند و طریق ذبیحه در مذهب ایشان نیست جانور را خفه کرده و یا بشمشیر کشته میخورند گویند
اکالیان از اولاد پسر نانکشاه که اکال نام داشت هستند لهذا سکهان ایشان را مرشدزادهٔ
خود تصور کرده بسیار تکریم و تعظیم آنها می کنند و اکثر لباس اکالیان و سکهان
نیلگون میباشد و ازار ایشان از بالا بسیار عریض و پهن و از پایین بغایت تنگ
که پای ایشان بدشواری دران میگنجد و ازار بند مثل دو رشتهٔ ازار دراز میباشد آنرا حلقه کرده بطرف
پهلوی چپ مثل پالهنگ اسپ می آویزند و دستار شان بلند و بندش آن بوضع عجیب
که از اندرون مجوف باشد و همچنین دستار را در زبان ایشان کهنک گویند و از صباح تا شب
بر سر میدارند و بوقت خواب از سر جدا می کنند و بالای دستار زنجیر و تمامی میپیچند و بر دو بال حلقه آهنی
عریض مثل نعل اسپ که آنرا چکر گویند میگذارند و این حلقها از قسم حربه است که بوقت جنگ
بدان حریف را میزنند و تمامی سکهان موی تن را از سر تا پا نمی تراشند و همه با درشتی مزاج ظلم
دوستند و هر کس از اقوام هنود سکه شدن میتواند در عهد مهاراجه رنجیت سنگه هزاران هنود سکه شده
داخل فوج خالصه گردیدند و فوج خالصه عبارت ازان گروه و درین کل سپاه و افسران از فرقه سکه باشند

پس معنی خالصه آن شد که دران فوج سوای سکهان آمیزش فرقه دیگر نیست یعنی خالص از
آمیزش غیر است و فوجیکه دران غیر فرقه سکه از هنود و مسلمان باشند آنرا فوج آئینی گویند و رئیس لاهور
عزت و توقیر فوج خالصه بسیار میکرد زیراکه همقوم و محل اعتماد او بودند و در باره شان نسبت به
فوج آئینی بسیار می‌نمود و گویند سبب عداوت سکهان با مسلمانان اینست که در وقت شاهجهان
یا عالمگیر پادشاه دهلی شخصی گرو گوبند نام از خلفای نانک شاه در پنجاب پیدا شد و بر خلاف
رویه و طریق نانک و دیگر قائم مقامانش بسیار زردوست و جاه طلب و در جمع کردن مال
و دولت خیلی حریص بود و اول پیشه قزاقی و قطاع الطریقی میکرد و هر گاه جمعیتی کثیر از مردان
خود بهم رسانید بر قریات و شهرها تاخته آنرا غارت میکرد و چندبار بر فوج پادشاهی که برای گرفتار
او رفت از وی مغلوب شده باز آمد و کاری نکرد آخر بسعی و کوشش تمام او را گرفتار
کرده و زنده در قفس آهنی بند ساخته با دیگر رفقای او بحضور پادشاه آوردند و بحکم پادشاه هر روز
یک عضو او را می بریدند تا اینکه او را مثله کرده قتل نمودند و همچنین همراهیان او را بعقوبت تمام
بکشتند و این ظالم سفاک یعنی گرو گوبند بر هر شهری که میتاخت بسبب شدت عداوت با مسلمانان
ذکور و اناث حتی که اطفال صغیر ایشانرا می کشت و زنان حامله را شکم میشگافت الغرض از زمان
مقتول شدن او مردان پیروانش با مسلمانان عداوت شدید میدارند و علی الصباح در معبدگاه
خود رفته بعد پرستش در حق مسلمانان بد دعا می کنند و بزبان خود میگویند واگرودی فتح و مسلمانان
ناس یعنی فتح تابعین گرو گوبند که عین فتح گرو است باد و مسلمانان نیست و نابود شوند و چون بسبب
ضعف سلطنت دهلی و وقوع اختلال در حکومت سلاطین و رانیان فرقه سکه بر تمام ملک پنجاب
و اطراف مسلط شدند و زور و قوت گرفته بر مسلمانان آنجا انواع ظلم و بدعت کردن آغاز نهادند
و اندک بهانه جسته مال و اسباب اغارت کرده نفوس ایشانرا قتل نمودند و در مساجد پادشاهی اسپها
بسته خراب و ویران ساختند و ممانعت اذان بآواز بلند و گاوکشی در تمام ملک پنجاب نمودند و
بیرون شهر امرتسر که آنرا انبرسر نیز گویند و آن مقام گاه تجارت است قلعه محکم احداث نموده

عداوت سکهان با مسلمانان

بنام گرو گوبند مذکور نام آن گوبند گڈه نهاد و مهاراجه رنجیت سنگه تبرکاً و تیمناً خزانه خود را در همین قلعه
می نهاد و در آغاز ریاست رنجیت سنگه اکثر عمائد و معتبران فرقه سکهان در امرتسر
میماندند و لاهور فرودگاه افواج سکه بود دیگر سرداران مذکور آنجا دار الملک خود ساختند چنانچه
اکنون تمام قلمرو او را تعبیر بریاست لاهور میکنند و آنچه زبان زد عوام و مردم بازاری
بود که در قلعه گوبند گڈه کرورها روپیه رنجیت سنگه جمع ست بالکل دروغ برآمد چه
اگر بقدر یکدو کرور روپیه هم در انجا میبود اهلکاران سرکار لاهور را دادن یکچا لکه روپیه نقد
منجمله یک و نیم کرور روپیه تاوان مندرجه عهدنامه که ذکرش خواهد آمد دقتی و دشواری نستی
رو نمیداد و بعوض کرور روپیه ملک کشمیر وغیره را تفویض سرکار انگریزی نمی نمودند

در بیان حال مهاراجه رنجیت سنگه و اولاد او و بغاوت و سرکشی سکهان

مخفی مباد که بقای ملک و دولت موقوف و منحصر بر حسن انتظام و تدبیر رئیس و اهلکاران او و پیروی کردن
بر آئین مروجه و بر اتفاق با یکدیگر و هم بر پایداری عهود و مواثیق با رؤسای جلیل القدر و ضبط و ربط
بر فوج و رعایای آنجاست و هرگاه در یکی از امور مذکوره بسبب غفلت رئیس و یا بجهت ضعف و فتوری راه یابد
انواع مفاسد و بی انتظامیها در ان ریاست پیدا شده باعث تباهی و بربادی ملک و دولت
میگردد مصداق این مقال حال ریاست لاهور ست یعنی تا که مهاراجه رنجیت سنگه زنده ماند
رعایت و پاسداری جمیع امور مذکوره نموده ملک خود را بکمال رونق و سرسبزی و تمامی افواج
افسران ملازم خود را مطیع و منقاد میداشت احدی را از فوج خالصه و آئینی و سرداران ایشان را طاقت
و مجال نبود که از حکم او تجاوز و سرتابی کرده مصدر شر و فساد شوند و هم پاس و رعایت عهدنامه
که فیما بین سرکار او و سرکار انگریزی در سال یکهزار و هشتصد و نه عیسوی تحریر یافته بود بدان مرتبه
مینمود که اهالیان سرکار موصوف از وی بسیار راضی و خوشنود بودند چنانچه مدام رسم مراسلات
و مهادات از طرفین جاری مانده و همیشه کنور کهرک سنگه و شیر سنگه پسران و کنور نونهال سنگه
نبیره و دیگر ارکان دولت خود را بتاکید موعظت و وصیت می کرد که بعد من ابقای

القای سررشتهٔ دوستی و اتحاد با سرکار انگریزی و هم رعایت عهدنامهٔ موثقه فیما بین هردو سرکار
را مدام شامل حال ملحوظ خاطر داشته باشند و هرگاه کدام افسری از افواج انگریزی برای ملاحظه
حدود و افواج متعینه مقام لدهیانه و فیروزپور بدان طرف میرفتند رئیس مذکور با کمال
محبت و اخلاص پیش آمده وکلا را برای احوال پرسی با تحائف و هدایا و لوازم ضیافت
فرستاده محرک سلسلهٔ محبت و اتحاد می‌شد و بذریعهٔ مکاتبات اشتیاق ملاقات فیما بین را
ظاهر مینمود چنانچه لارڈ ولیم بنٹنک بهادر گورنر سابق بپاس خاطرش عنان توجه بدان سو
منعطف ساخته در مقام مناسب ملاقات یکدیگر را منظور شده بودند مگر افسوس
که همچو رئیس دانشمند با اقبال داعی اجل را لبیک گفته سفر آخرت گزید گویند عمرش
پنجاه و هفت سال بود و تا سی و سه سال ریاست کرد و بعد او کهرک سنگه اکبر اولادش بر مسند
حکومت و فرمانروائی ملک موروثی خود متمکن گشت مگر او را اجل فرصت نداد که از ین
ریاست متمتع شود از مسندنشینی او شش ماه گذشته بود که در عمر چهل و پنج سال بیمار شده راهی ملک
عدم گردید و طرفه بد اقبالی خاندان مهاراجه رنجیت سنگه این شد که کنور نونهال سنگه پسر
کهرک سنگه متوفا که جوان نوخواسته و بحلیهٔ فهم و فراست آراسته و پیراسته بود دفعةً از ین جهان
سست بنیان درگذشت گویند بعد از سوختن لاش پدر خود بر کنار دریای راوی چون معاودت
شهر کرد و سواری او بدروازهٔ شهر رسید بسبب هجوم فیلان سواری امرا چندان چپقلش
و ازدحام درمیان آن دروازه شد که فیل سواری نونهال سنگه باهستگی تمام میرفت و در
چنین حال مردم توپخانه برای شلک تهنیت و سلامی موجب حکم او یکبارگی صد و پنجاه ضرب
توپ که از منتهٔ قریب دروازهٔ مذکور جمع کرده بودند سر دادند از قضا و قدر بصدمهٔ صدای توپها
سائبان سنگی آن دروازه بر وی بیفتاد و همان ساعت طریق عدم و فنا پیمود افسوس
که آن نهال نو که هنوز از ثمر زندگانی بر نخورده بود به تندباد اجل از بیخ و بن بیفتاد رنجیت سنگه
جدش مشاهدهٔ آثار رشد و دانائی او توقع داشت که بعد من انتظام ملک لاهور را

بخوبی خواهد کرد لهذا او را ولیعهد کرده بود کهرک سنگه گو بظاهر بنام مسند نشین آنجا
بعد فوت رنجیت سنگه شده بود مگر خود را نائب و پیشدست این چنین فرزند لایق و دانشمند
انگاشته بصلاح و بصواب دید او انتظام امور ریاست میکرد بالجمله هنوز عمرش از بیست سال
تجاوز نکرده بود که برفاقت جد و پدر خود ره سپر ملک آخرت شد و آنچه سابق منجمان
و طالع شناسان برای خوشامد رنجیت سنگه در حق همین نونهال سنگه میگفتند که این پسر سکندر
طالع پیدا شده است در تمام روی زمین عمل خود خواهد کرد محض کذب و دروغ بر آمد
ریاست لاهور نصیب این بیچاره نشد چه جای حکومت هفت اقلیم این همه امور وابسته
تقدیر نکسی را اطلاع بر غیب نیست الغرض بعد قضا کردن راجه کهرک سنگه و کنور نونهال سنگه
قسمیکه مذکور شد شیر سنگه خلف دومی مهاراجه رنجیت سنگه که مرد شجاع و صاحب جود و سخا
بود بر مسند حکومت لاهور متمکن گشت و این هر دو پسران رنجیت سنگه که یکی بعد دیگری
فرمانروای ملک موروثی خود شدند مدام مثل پدر خود لوازم محبت و اخلاص نسبت بسرکار
انگریزی مرعی و ملحوظ میداشتند چنانچه در عهد حکومت مهاراجه شیر سنگه افواج انگریزی معه
افیسر سرکردگی جنرل پالک بهادر در میان ملک لاهور شده از راه دره خیبر بکابل رفت
و بوقت مراجعت از آنجا تمامی لشکر و سپاه انگریزی و بهیر و بنگاه شان که در قندهار
و جلال آباد بود و بسپه سالاری سه کس افسران یعنی جنرل پالک و جنرل اسمث و جنرل نات
در عمل سکهان شده بطرف هندوستان آمد و اهلکاران رئیس مذکور که جابجا معین و مامور بودند
در اوقات عبور و مرور و آمد و رفت عساکر مذبوره لوازم دوستی از رسد رسانی و ضیافت
افسران فوج موافق رتبه هر کس و از هر سامانی دیگر باحتیاج سفر قرار واقع بعمل آورده همه را راضی
و خوشنود داشتند الغرض مهاراجه شیر سنگه لوازم دوستی و اتحاد فیما بین هر دو سرکار از پیش
پیش تقدیم میرسانید و هم در نظم و نسق ملک خود مصروف بود که دفعه نکبت و ادبار بر فوج سکهان
نازل شد و مشیت ایزدی خواست که بشامت انگیزی بداعمالی و ظلم و تعدی که بر بندگان خدا علی الخصوص

علی الخصوص بر رعایای بیچاره مسلمانان کرده بودند برسانند بنابران بعض فوج سکه که خاص
شهر لاهور بود باغوا و تحریک بعض سرداران ریاست بلوا نموده و بغاوت ورزیده مهاراجه
شیرسنکه ولی نعمت خود را مع پسر و وزیر او و دیگر بسیار سرداران را بکشتند و قیامتی برپا ساختند
زبانی بعض ثقات معلوم شد که وجه بلوا و سرکشی سکهان این شد که شیرسنکه از سکه فیاض
و مرد عیاش بود دولت بسیار بدادن زنان رقاصه مغنیه و هم در لهو و لعب بسیار صرف میکرد
راجه دهیان سنکه برادر راجه کلاب سنکه که خیرخواه آنخاندان و از عهد رنجیت سنکه بعهدهٔ وزارت
منصوب بود از راه خیرخواهی بارها بخدمت شیرسنکه عرض کرد که این دولت را مهاراجه رنجیت سنکه
والد شما با بسیار محنت و مشقت جمع کرده بود و شما آنرا رایگان در امور فضول صرف میسازید و خزینه را
خالی میکنید شیرسنکه را این امر بسیار ناگوار خاطر میشد چنانچه روزی در گفت و گو ئیکه از همین قسم بود
شیرسنکه کلام سخت و ناسزا از قبیل دشنام نسبت به دهیان سنکه گفت و تهدید نمود دهیان سنکه
آنوقت خاموش ماند مگر کینهٔ آن در دل داشت تا اینکه شیرسنکه افسری را بجرمی سنگین
و یا در قصاص خونیکه کرده بود قتل کنانید برادر مقتول که سردار فوجی بود باغوای فوج زیر حکم
مخفی بغاوت ورزیده در صدد آن شد که عوض برادر خود از شیرسنکه بگیرد و سپاه را که تابع او
بود باشارهٔ دهیان سنکه درین امر با خود متفق ساخت تا اینکه آن همه بر قتل او مهیا و آماده شده
منتظر وقت و قابو بودند که بحسب اتفاق روزی شیرسنکه غافل از غدر سپاه برای ملاحظهٔ قواعد
فوج در میدان قواعدگاه رفت آن افسر باغی قابو یافته تفنکچه را که پر از گلولها بود از جانب پشت به
شیرسنکه سر کرد چنانچه او بهمین یکضرب تفنکچه همانساعت مقتول بر زمین افتاد و همراهان آن شقی پسر او را
که غافل از کشته شدن پدر در خانه بود به بهانه بیرون طلبیدند و بمجرد بیرون آمدن او را
گرفتار کرده به قلعه بردند و مانند گوسفند آن بچه بی گناه را ذبح ساختند و بعد
کشته شدن شیرسنکه حال ورغلانیدن دهیان سنکه را مردم طرفدار شیرسنکه
دریافت کرده بعد سه روز ازین واردات دهیان سنکه را مع راجه هیرا سنکه

پسرش و اوتم سنگه برادر زاده اش که پسر راجه گلاب سنگه بود بضرب های شمشیر
پرزه پرزه کردند و در ان روز فیما بین سرداران طرفدار مذکور جانب داران وزیر
بسیار کشت و خون واقع شد و تا سه روز از طرفین جنگ توپ و تفنگ و شمشیر قائم
ماند و درین بلوا و کشت و خون نه سردار جلیل القدر از طرفداران شیر سنگه و قریب پنجاه
و سه سردار نامی و کار آزموده از مددکاران وزیر و پنج شش هزار مردم فوج از طرفین
کشته و خسته گردیدند پسر دومی شیر سنگه را که باقی مانده بود دست مخفی از لاهور برده در
اثر سر داشتند و حفاظتش نمودند و همچنین یک پسر گلاب سنگه که نیا سنگه نام دارد زنده مانده است
اگر اولاد بیزار د و بعد این همه خونریزی و کشت و خون دلخواه فوج خالصه در فکر آن
شد که کسی را از اولاد مهاراجه رنجیت سنگه برای نام نهاد بر مسند ریاست نشانیده
حکم رانی کنند بنابران دلیپ سنگه صغیر السن را که از اولاد رنجیت سنگه است بر ریاست لاهور
معین ساختند مادرش را بظاهر مختار ساختند و انچه از زر و اسباب میخواستند بحکومت جبر از وی
میگرفتند چنانچه مشهور است که فوج پیادگان خالصه فی کس دوازده روپیه در ماهه بعد از سفر
کنانیده از رانی میگرفتند و سوای اتلاف نفوس بر بسیاری از خزانه که بدست شان افتاد
متصرف گشتند و بعد از ان که قرار واقعی عمل و دخل خود در دربار لاهور کردند کسی را
از سرداران نگذاشتند که ایشان را بفهمانیش و بزور از امور بیجا و خلاف دستور باز دارد
زیاده تر خیره و سرکش شدند و چند سرداران باقی مانده که در دربار لاهور حاضر میماندند
بجز تبعیت و رضای شان دم نمیزدند و اگر احدی خلاف مرضی ایشان زبان میکشود
او را از جان میکشتند چنانچه رام سنگه برادر رانی را که وزیر مهاراجه دلیپ سنگه شده بود
قتل کردند و بعضی از درانداز راجه لال سنگه آن بیچاره کشته شد بهر کیف چون میدان را از غنیم
خالی یافتند و دیدند که اکنون هیچ سردار در امور ریاست مداخلت کردن نمیتواند هر یکی از ایشان
خود را رستم و اسفندیار میدانست چنان بخاطر شان گذشت که حالا آنطرف دریای ستلج عبور کرده

در ملکهای آن طرف تاراج و غارتگری نمایند

در بیان شروع فساد سکهان اینطرف دریای ستلج در عمل سرکار انگلشیه و وقوع محاربات فیمابین

چنانچه فوج خالصه بقصد غارتگری در ملک سرکاری دفعهٔ اول قریب بست و یکهزار سپاه با توپهای کلان جنگی و دیگر سامان و آلات حرب بر قدر که خواستند از راه خودسری گرفته رنجور سنگه و دیگر سرداران به اطوعا و کرها همراه خود ساخته در شروع ماه دسمبر در سال یکهزار و هشتصد و چهل و پنج عیسوی از لاهور کوچ کردند و از دریای ستلج که حد فاصل فیمابین ملک پنجاب و عمل سرکار انگریزی بود بر پل کشتیها که بسته بودند بلاخوف و اندیشه و بدون پاس و لحاظ ملک غیر عبور کردند و بدین طرف اهالیان انگریزی که غافل از ارادهٔ جرات ایشان بودند صرف بدریافت حال شورش و خودسری سکهان و قتل و خونریزی ایشان در میان خودها در شهر لاهور و ابتری و بی انتظامی ریاست آنجا از راه دوراندیشی و مآل بینی که از لوازم ملکداری و کشورستانی ست خواستند که اینطرف دریای ستلج در عمل خود در چند مقام و معارکه بسبب پایاب بودن دریای مذکور که احتمال عبور سکهان ست فوج خود را مامور و متعین سازند تا فوج مذکور سکهان را که بالفعل بی سر و سردار و مانند شتران بی مهار اند اگر قصد آمدن بدینطرف دریا در عمل سرکاری نمایند مانع و مزاحم شود چنانچه بهمین قصد و اراده لارد هاردنگ گورنر جنرل فرمانفرمای ملک هندوستان بنفس نفیس خود مع سپه سالار کل افواج انگریزی کف صاحب بهادر وارد کنپ لودهیانه و فیروزپور شدند و هنوز در تجویز بودند که چقدر فوج در فلان مقام و چقدر در فلان معبر مامور و متعین باید کرد و اصلا در وهم و گمان لارد صاحب و سپه سالار موصوفین نبود که سکهان برخلاف عهدنامه که فیمابین سرکار انگریزی و لاهور از عهد مهاراجه رنجیت سنگه منعقد ست در ملک ما آمده مصدر فتنه و فساد بلاسبب خواهند شد بنابران توپهای کلان و دیگر سامان حرب همراه نیاورده بودند و بجز فوج متعینه چهاونی لودهیانه و فیروزپور و فوج قلیل که در اردوی لارد صاحب میباشد در آنوقت افواج دیگر در آنجا موجود نبود و مرکوز خاطر داشتند که بعد تعیین مقامهای تعیناتی

و دریافت کردن مقدار فوج مطلوبه از عقب طلبیده خواهد شد و معلوم نیست که این یورش
سکهان در عمل انگریزی با ایمای رانی صاحبه یا در دلیپ سنگه شده بود و یا بدون اشارهٔ او
مگر گلاب سنگه نمیخواست که سکهان در عمل انگریزی رفته با ایشان بجنگند چرا وازمقام جمون فوج
خالصه را ازین اراده مکرر ممانعت نوشته بود که زنهار از لاهور بقصد عبور دریای ستلج
حرکت نکنند چنانچه ذکرش خواهد آمد مگر آن مغروران برخود غلط برگفته و نوشته
او عمل نکردند و این هم بعید نیست که فوج خالصه از گفتهٔ رانی و یا باشارهٔ گلاب سنگه
قصد ملک انگریزی کرده باشد زیراکه این هردو کس حال مغلوبی و تباهی خالصه
را در مقابله با افواج انگریزی بالیقین میدانستند و از بسکه آن هردو رئیس مذکور از
دست سکهان شب و روز بر جان خود ترسان و لرزان می ماندند بنا بران خواسته باشند
که بکدام صورت اضمحلال زور و طاقت سکهان جفاکار آقاکش و استیصال بیخ و بنیاد
شان کرده و مغلوبی و بربادی ایشان بجز مقابله با افواج انگریزی امکان ندارد
الغرض قلع و قمع این گروه بهیچکه شد عین مقصود و مدعای رانی صاحبه و گلاب سنگه بود
و عجب نیست که این هردو کسان بنظر مآل کار و دور اندیشی قبل از جنگ چنانکه در عوام مشهور است
با سرکار انگریزی ساز کرده باشند تا بعد هزیمت و مغلوبی فوج خالصه کار شان آید ریاست خاندان
مهاراجه رنجیت سنگه هم بحال و برقرار ماند و آخر کار همچنان شد یعنی سرکار ممدوح نظر بر عدم شرکت
و شمول رانی صاحبه و گلاب سنگه درین جنگ ریاست لاهور را بر دلیپ سنگه پسرش بحال و برقرار داشت
و نیز دستگیری و حمایت گلاب سنگه فرمود و او تا بالکل فوج خالصه مغلوب و مستاصل نشد
از جمون قصد لاهور نکرد و برای حفظ خود وعده های دروغ البته فریب از جمون بفوج سکهان و دیگر امرای
همراهی ایشان مینوشت که خاطر جمع دارید من خود را زود رسانیده شریک شما میشوم
و فوج خود را هم برای مدد شما میفرستم تا سکهان از طرف او مطمئن شده بقصد ورود جمون
یورش ننمایند و گلاب سنگه بعد دریافت حال ضعف سکهان که هزیمتهای متواتر خورده

خورده و مانند مار سرکوفته شده اند و زور و طاقت در ایشان نمانده و رانی صاحبه هم آنها را مغلوب دیده از دادن آلات حرب و فرستادن زر بالکل دست کشیده اند و افواج سرکار انگریزی مقرر قصد لاهور خواهد کرد درینصورت زیاده ازین توقف کردن در جمو مناسب نه انگاشته بر جناح استعجال در لاهور بحضور رانی صاحبه در رسید و بعد فهمایش همگی مراتب و پس از شکست چهارم سکهان و رسیدن افواج انگریزی قریب بلاهور مع نذر و اسباب پیشکش با دیگر سرداران در معسکر لارد صاحب بمقام قصور برای معذرت و عفو قصور سکهان از طرف رانی صاحبه حاضر گشته بعد تقدیم مراتب اعتذار و استعفاء و اظهار بیقصوری تمکین پیغام صلح رسانید الغرض بعرض و گذارش او صلح فیما بین هر دو سرکار منعقد شد و اگر او درین وقت نیامدی و واسطه صلح نمیشدی فوج انگریزی یکسر بلا مانع و مزاحم در لاهور رفته عمل و دخل خود در تمام ملک پنجاب میکرد و در ریاست خاندان مهاراجه رنجیت سنگه نمیماند

در بیان جنگ اول سکهان با فوج انگریزی که در مقام مدکی بتاریخ نوزدهم دسمبر سنه ۱۸۴۵ عیسوی شده بود

گویند سکهان دفعه اول با جمعیت بیست و یکهزار با توپهای کلان که گوله و چهره آن دورتر میرسید عبور ستلج نموده مورچالها بسته بتاریخ نوزدهم دسمبر سال یکهزار و هشت صد و چهل و پنج عیسوی شروع بجنگ کردند درین جنگ بسیاری از افسران فوج انگریزی و هم اکثر از سپاه ولایتی و هندوستانی بشان بکار آمدند زیرا که نزد سکهان توپهای کلان بسیار بود و گلوله و گراب آن در میان فوج انگریزی رسیده نقصان سپاه مینمود و فوج انگریزی با وجود قلت مردم سپاه توپهای خرد که در پلتن ها میباشند با خود میداشت و گلوله های آن تا بفوج سکهان نمیرسید کمندر انچیف بمشاهده اینحال که مردم از سپاه ما از گلوله باری توپهای کلان مخالف بسیار ضائع میشوند حکم یورش و حمله کرد بمجرد حکم کردن موافق قاعده مستمره یورش که در میان ایشان معمول است فوج انگریزی یکبارگی حمله کرد و از فرط تهور و شجاعت با وجود کشته شدن از گلهای متواتر حریف تاخت کرده و قریب مورچالهای سکهان برسید و توپ و تفنگ خود رسیده فوج مخالف را آنچنان [illegible]

جنگ اول سکهان با فوج انگریز در مقام مدکی

رجوع سکهان ... سکهان با فوج انگریز

آتش بار کردند که سکهان باوجود کثرت تاب آن نیاورده فرار بر قرار اختیار کردند و چند هزار سکه
در صف جنگ کشته و خسته گردیدند و باقیماندگان آنچنان سراسیمه و بیحواس شده گریختند
که تمامی توپها و خیمه و خرگاه ایشان بدست سپاه انگریزی افتاد و درین یورش و حمله اکثر افسران
انگریزی خرد و کلان از کپتانان تا کرنیلان و جنرلان و گورهای ولایتی و سوار و پیاده های هندوستانی
مقتول و مجروح گردیدند الحق که درین جنگ از سپاه انگریزی باوجود قلت سپاه و کمی آلات حرب بمقابله
فوج کثیر سکهان که بسبب تعلیم سرداران فرانسیس از قواعد جنگ خوب واقف و مشاق بودند و سامان
حرب بدلخواه داشتند کار نمایان بعمل آمده و بپاس عزت و آبروی سرکار خود دست از جان شسته پایداری
نموده دمار از مخالف برآورده مظفر و منصور گردیدند اگرچه تفصیل این جنگ زیاده ازین خوب معلوم نبود
ولیکن آنچه از ثقات شنیده درینمقام ثبت نمود

در بیان جنگ دومی سکهان با فوج انگلسیه که قریب بمقام فیروزپور واقع شده

گویند بعد جنگ اول که مذکور شد فوج دیگر برای کومک
و مدد سکهان که بجته از لاهور علی الاتصال رسیده بهر طرف خیل خیل از سوار و پیاده فراهم شده سر بشورش
برداشتند علی الخصوص بطرف لدهیانه بسیاری از فوج شان رفته قصد هنگامه پردازی نمود و تا این وقت
توپهای کلان و فوج دیگر هم شریک لشکر نواب گورنر جنرل بهادر نرسیده بود لارد صاحب ممدوح زیاده
ازین تامل و انتظار رسیدن سپاه انگریزی دیگر مناسب نانگاشته فوج فیروزپور را که بمقام هری پتن
افتاده بود حکم کرد که خود را زود بطرف لدهیانه جائیکه سکهان سر بشورش برداشته اند برساند و حفاظت
چهاونی لدهیانه نماید چنانچه اول و دوم برگد پیاده و سی و یکم پلتن پادشاهی و چهل و هفتم و چهل و هشتم و نهم
و شانزدهم رساله سواران و سه ترپ اسپی توپخانه و چهار رساله هندوستانی بسرکردگی سرهری اسمث صاحب
بطرف لدهیانه روانه گشت و پنجاه و سوم پلتن نیز از دهرم کوت آمده شریک فوج مذکور شد در اثنا
اینهمه فوج تا بیست و پنج میل را قطع مسافت کرده رفت و از کمپوی لدهیانه کرنیل گودلی با پلتن پنجاه و پنجم و قدری
سوار و توپخانه بطرف فوج سرهری اسمث مذکور نیز روانه شده در اثنای راه انبوه کثیر فوج سکهان از مقامی
بلند فوج انگریزی را دیده گوله توپ زدن آغاز کردند مگر اسمث صاحب یعنی افسر مذکور بتصور اینکه امروز

امروز سپاه ما مسافت بعیده را طی کرده آمده است مانده شده باشند حکم جنگ نداد مگر تا هم بوقت
روانگی توپ و تفنگ بطرف حریف سر کرده میرفتند تا اینکه قریب دو صد کس از فوج انگریزی
کشته و بعض مجروح گردیدند و علاوه برین سکهان قابو یافته بهیر و بنگاه فوج انگریزی که عقب
مانده بود بیغارت و بعض گوره ولایتی و قدری سپاهیان پلٹن هندوستانی را گرفتار کرده بردند
سر هری اسمٹ ازین قتل و نهب که از سکهان بوقوع آمده بود در خشم شده بتاریخ بیست و هشتم جنوری
عوض آنرا خوب گرفت یعنی سکهان را بفریب گریز قریب بفیروزپور برده و در میان فوج خود
کرده از هر چهار طرف همچو آتشباری کرده که از هزارها کشته پشته ساخت و جمیع اسباب
منهوبه فوج خود را مع اسباب غنیم انتزاع نمود و پیشتر این جنگ در بیست و یکم ماه
مذکور فوجی دیگر از سکهان بر ملک پتیاله تاخته قلعه آنرا بتصرف خود در آورده و شلک
فتح خود را بر بالای قلعه مذکور نیز سر کردند ولیکن بعد چند روز فوج انگریزی آن حصار را بجنگ
از سکهان باز گرفته حواله راجه پتیاله نمود و در هر جنگ فوج خالصه را یقین کلی بود که راجه گلاب سنگه
با جمعیت بیست و پنج هزار سپاه زود برای مدد و کمک ما رسیده شریک جنگ خواهد شد حال آنکه گلاب سنگه
از سکهان که برادر و فرزندش را کشته و خانه ولی نعمت او را از قتل کردن مهاراجه شیر سنگه
و پسرش بیچراغ کرده بودند چندان ناخوش و ناراض بود که از خدا میخواست که این ظالمان
بهر عذابی و عقوبتی که کشته شوند عین صواب و باعث اصلاح و امن و آسایش ملک و رئیس
انجاست بحکمت عملی خبر آمد آمد خود مشهور و ظاهر کرده بود تا بتوهم و گمان آمیزش او در سرکار انگریزی
بقصد تخریب و یورش بر جوکه وطن مالوای ویست نکنند و بعض مشتعلان ایشان از لاهور
تا کنار رود دریا در ملک خود غارتگری میکردند و بسبب اینکه رانی بعد دریافت حال هزیمت و مغلوبی
سکهان اطمینانی بهم رسانیده از فرستادن آلات حرب و خزانه که بار بار طلب میکردند دست
کشیده بود از رانی بدگمان گشته که با سرکار انگریزی ساخته است با خود قرارداده بودند که اگر بنوعی
در لاهور رفته رانی و دلیپ سنگه پسرش را کشته بجای او دیگری را بر ریاست لاهور مقرر خواهیم کرد اگر ایشان

تا بومیبا فتند همچنین میکردند مگر ایشان را باز رفتن در لاهور نصیب نشد گویند بسبب نوشته
راجه گلاب سنگه که قبل از جنگ مکرر در لاهور فرستاده بود که تا من شریک شما نشوم هرگز قصد جنگ
با انگریزان نمائید بعض فوج لاهور خصوصاً کل سپاه آئینی و چندی از سرداران شریک فوج
خالصه در جنگ نشده بودند و کسانیکه بر گفته و نوشته گلاب سنگه عمل نکردند از کل اکالیان و
فوج خالصه از خود سرای عبور ستلج کرده با انگریزان جنگیدند و تباه شدند و هرگاه هزیمتیان
برای طلب تنخواه نزد رانی صاحبه میرفتند او در جواب می گفت که من اکنون بحساب دوازده
روپیه در ماهه فی کس پیادگان را دادن نمیتوانم و شما که اظهار تباهی و پریشانی خود میکنید این همه
سزای سرکشی و خودسری شماست چرا بی حکم سرکار خود با سرکار انگریزی جنگ کردید و آخر کار نتیجه
آن چه دیدید و زیاده ازین خواهید دید و قبل از یافتن شکستهای فاحش بعضی سکهان از فوج خالصه
بلاف و گزاف مشهور کرده بودند که انگریزان وکیل خود را فرستاده پیغام صلح کرده اند و ما جواب
داده ایم که صلح آنوقت خواهد شد که فیروزپور و لدهیانه و انباله در عمل فوج خالصه در آید و کرنال
در میان ما و شما حد فاصل باشد و بعضی از ایشان چنین شهرت داده بودند که انگریزان بفوج خالصه
پیغام داده اند که دریای ستلج فیما بین ما و شما حد فاصل باشد ما در جوابش گفتیم که بعد یک جنگ
جواب پیغام شما خواهیم داد الغرض قبل از جنگ دود نخوت و غرور در دماغ شان چنان پیچیده
بود که کسی را همسر خود نمیدانستند **در بیان جنگ سوم که بتاریخ بیست و هشتم**
جنوری ۱۸۴۶ عیسوی در مقام الیوال شده بود گویند بیست هزار سکه — جنگ سوم در مقام الیوال
با پنجاه و شش ضرب توپ برای کمک آن گروه که از سابق در مقابله افواج انگریزی بود
به بیست و ششم جنوری سال مذکور انطرف دریای ستلج عبور کردند و منجمله آن فقط چهار هزار سوار
با دوازده ضرب توپ که همراه داشت شریک فوج خالصه که در مقابله فوج انگریزی بود شده و
فوج انگلشی در انوقت از نصف فوج غنیم هم کم بود و فقط سی و دو ضرب توپ با خود داشت مگر
با وجود قلت سپاه درین جنگ هم حریف را هزیمت داده غالب گردید شصت پنجاه ضرب توپ سکهان

بدست ایشان افتاد و پنج ضرب توپ که سکهان همراه خود گرفته گریخته بودند منجمله آن سه ضرب
در دریا بوقت عبور بحالت اضطراب غرق شدند و دو توپ که بجد و کد بدان طرف دریا
برده بودند کپتانی از فوج انگریزی آن طرف دریا مخفی رفته بوقت شب از کمال جرأت و چالاکی
در رنجکدان و پیاله آن هر دو ضرب میخهای آهنی زده بیکار ساخت و بالتحقیق معلوم گردید که
قبل این جنگ راجه لال سنگه با بیست هزار سوار و چند ضرب توپ برای کمک فوج خالصه بر پشت
آن ایستاده بود و چون نایره قتال گرم شد راجه مذکور غلبهٔ فوج انگریزی را دیده بدون شریک
شدن هیچ دست و پا جنبانیدن لگام اسپ را برتافته مع سواران همراهی خود یکسر بطرف لاهور
بشتافت و در اثنای راه بعد از عبور دریای ستلج پلی را که بران آمد و رفت فوج سکهان بود شکست
و چون فوج خالصه که اکثر پیاده بودند درین جنگ سومی مغلوب گشته رو بفرار نهاده
خواست که از راه پل مذکور عبور دریا کرده بطرف لاهور روند و فوج انگریزی غالب و مظفر
گشته شلک زنان در تعاقب شان شد چند هزار از سکهان فراری بارادهٔ عبور بر کنارهٔ دریا
رسیده نشانی از پل در انجا نیافتند مضطر شده اندیشیدند که اگر درینجا توقف میکنیم از فوج حریف
که شلک زنان در عقب می آید کشته میشویم و اگر خود را در دریا می اندازیم بسبب بسیاری آب
غرق میگردیم بالجمله ازان گروه هرکه بخوف غرق شدن بر کنارهٔ دریا توقف کرد از دست
فوج انگریزی کشته و هرکه خود را در دریا انداخت لقمهٔ نهنگ اجل گردید شاید معدودی
بقوت شناوری ازین تهلکه بر ساحل نجات رسیده باشند و سردار لال سنگه که پل را شکسته
رفته بود غرضش همین خواهد بود که بوقت فرار سکهان خود سر متنفسی نزده تا غربا زیر شلک
حریف مقتول و یا در دریا غرق گردد ازین معامله که لال سنگه نسبت بفوج خالصه کرد ثابت
شد که کسی از سرداران و افسران که داخل فوج مذکور بودند از ایشان بدل راضی و خوش نبود
زیرا که هر یکی از دست شان بر جان خود می ترسید و بسبب همین نفاق و خلاف فوج سکهان
با وجود کثرت و داشتن آلات حرب و سامان جنگ حسب دلخواه بدین زودی در هر مقابله هزیمت

یافته مغلوب گشت والا در جنگ کردن و حملهای متواتر نمودن بر فوج انگریزی کوتاهی و کمی نکردند
و مردانه وار جنگیدند و علاوه برآن اتفاقی چون ناحق مهاراجه شیر سنکه و دیگر بسیار کسان در منکیر شاه
بود و با وزرای اینهمه نقض عهد نموده بدان سبب در عمل غیر پور رسن و تاخت نمودند لهذا اکثر شهر
الهی کشته مستاصل و برباد گردیدند و قبل این جنگها کسی از سرداران نامی اطمینانی بر جان و مال خود از
ظلم سکهان نداشت چنانچه لهناسنکه که از سرداران جلیل القدر مهاراجه رنجیت سنکه بود در عهد مهاراجه
شیر سنکه و دهیان سنکه وغیره کشته شدند از لاهور بدر رفته در بنارس بود و باش خود اختیار کرده
لیکن از شامت اعمال آن نهاد آنجا هم بخوشدلی ننشست زیرا که بعد از چند روز برای سیر و تفرج بلاد
شرقیه احمال و اثقال خود را در بنارس گذاشته بدار الاماره کلکته رفت و در ایام جنگ فیما بین سکهان
و سرکار انگریزی بنابر حزم و هوشیاری بحکم کونسل سردار مذکور با مردم همراهی در شهر مذکور نظربند شد
و تمامی مال و اسباب او که در بنارس و کلکته بود در سرکار انگریزی قرق گردید و سبب نظربند شدن
سردار لهناسنکه آن بود که مبادا بپاس همقومی و هم مذهبی سکهان لاهور در دار الاماره مذکوره
فسادی برپا کند و همچنین املاک و اموال سکهان که در مقام هردوار و دیگر بلاد و امصار عمل انگریزی
بود نیز بقرقی در آمده و بعد از انعقاد صلح فیما بین آنهمه اموال و اسباب وغیره واگذاشت کرده بمالکان
دادند و سوم فبروری ولیر صاحب بریگدیر از معبر روپر تا معبر پهلور برای بند ساختن معابر
دریای ستلج که پایاب بودند مامور شد تا سکهان بدان طرف عبور کردن نتوانند و بیست و هشتم ۲۸
جنوری جنرل سمت با معسکر خود از سمت لدهیانه در لشکر کمندر انچیف ملحق گردید زیرا که
تا آن زمان فوج سکهان در مقابله لشکر مذکور بسیار بود و سوم فبروری توپخانه که انتظار آن بود
از مقام دهلی در لشکر لارد صاحب رسید و بعد رسیدن توپخانه بخبر رسیدن سر چارلس ناپیر صاحب
گورنر سند و در معسکر لارد صاحب برای عبور کردن افواج انگریزی بدان طرف دریای ستلج
از حالت منتظره دیگر باقی نمانده بود بلکه تاریخ عبور و معین هم قرار یافته بود و لیکن اعلان
آن نمی نمودند **نقل عجیب** دوم فبروری سنه ۱۸۴۶ عیسوی یک سکه بقصد قتل کردن سر

مستر ورنیت ارت که در انباله بود رفت و در باغ پادشاهی مسکن صاحب موصوف داخل
شده سپاهی پهره را بضرب شمشیر قتل و سردار پهره را بدو سه ضرب مجروح ساخته در مکان آنصاحب
داخل کرد و هرکاه صاحب را در انجا نیافت بکر بحثیت مردم تعاقب کرده او را گرفتار کردند و او
وقت شب در قید خود را قتل کرد و در بیست و دوم جنوری لاله چنی لال از طرف فوج خالصه بحضور
لارد صاحب پیغام صلح برد و معذرت نمود و او را جواب شد که ما سرکار خالصه سردار تیج سنکه
و راجه لال سنکه که سردفتر خالصه اند نمیدانیم که کیستند اکر وکیلی از طرف رانی صاحبه یا از راجه
کلاب سنکه و یا دیوان دینا ناته می آمد سماعت کلام او میشد و به بیست و چهارم جنوری افواج
کثیر انگریزی رسیده داخل لشکر لارد صاحب شد و بیست و ششم این ماه راجه کلاب سنکه با دوازده
هزار فوج جنکی و بیست هزار مردم کوهی بلوائی بر فاصله ده کروه از لاهور رسیده فرود شد
و روز دیکر بر معبر کراویل که بر سه کروهی از لاهور بسمت رسیده خبر ورود خود بحضور انصاحبه
عرض کرده فرستاد حکم شد که فوج خود را بطرف پهلور فرستاده خود تنها در لاهور حاضر کردد کویند
در جنک الیوال که جنک سوم بود از فوج انگریزی پانصد و هشتاد و نه مردم از سپاه و ششصد و نجاه
و سه اسپ مقتول و مفقود کردیدند و رانی صاحبه باتفاق تمام سرداران سکه و سپاه راجه کلاب سنکه
را وزیر کرد و جمیع امور ملکی و اختیار جنک و صلح را بدو تفویض نمود و فوج خالصه هم رجوع بکلاب سنکه
نموده کفته فرستادند که اکنون بدون شریک شدن شما در جنک از ما مقابله کردن با افواج انگریزی
دشوار است و بعض سکهان که از فوج خالصه در لاهور آمده بودند حال تباهی و هلاکت فوج و از دست
رفتن قریب یکصد ضرب توپ و صرف شدن خزانه و اسباب رسد و نماندن کوله و باروت
و کشته شدن جماعتی کثیر از اکالیان و سپاه خالصه و افسران آن در سه جنک و غرق شدن هزارها در
دریا بسبب شکستن پل و دیکر مصائب و شدائد ظاهر ساختند کلاب سنکه آنهمه حال را شنیده بظاهر
تشفی ایشان کرد و کلمات تاسف بر زبان آورد و کفت شما را یاد خواهد بود که یکدو ماه پیشتر
ازین واقعات من بفوج خالصه که سر بخود سری برداشته باراده جنک قصد رفتن بطرف فیروزپور

گرده بودند چه قدر ممانعت نوشتم که زنهار بدون اجازت من قدم بدان طرف نخواهید برداشت مگر افسوس که فوج خالصه همه را بهم مثل هوای لاهور تصور ساخته سخن مرا نشنیدند و آنچه در خاطر ایشان آمد کردند و همچنین بار دوم و سوم برای رفتن بطرف لدهیانه و آنطرف ستلج ممانعت نوشتم و زبانی گویم هم گفته فرستادم ولیکن آنها اصلا بران عمل نکردند بعض سرداران فوج خالصه که از جنگ گاه در لاهور گریخته آمده بودند از ندامت سرنگون شده بجز این کلام گلاب سنگه را جوابی ندادند که چون اکالیان زیر حکم کسی نبودند و بتوهم وگمان فاسد یعنی که لارد صاحب سپه سالار فوج انگریزی در چهاونی لدهیانه مجتمع شده بارادهٔ تسخیر و انتزاع ملک پنجاب از سکهان میباشند یکبارگی عبور دریای ستلج نموده شروع بجنگ کردند و بسبب هم مذهبی و پاس قومیت فوج خالصه هم شریک فرقه اکالی شد ما راهم باصرار و مبالغهٔ فوج مذکور بمجبوری شریک شدن با ایشان در جنگ افتاد و همه کس را معلوم است که از ابتدای ریاست مهاراجه رنجیت سنگه بر فوج خالصه چنین شکست و هزیمت نیفتاده بود بلکه همیشه در هر جا و مقام مظفر و فتحیاب میشد مگر اکنون از نامساعدت بخت سه بار علی الاتصال شکست برشکست خوردیم و تمامی توپها که در جنگ برده بودیم بدست فوج حریف افتاد در اکنون نه زر داریم و نه آلات حرب که باز مقابله با افواج انگریزی کنیم مگر باقیماندگان از فوج خالصه میخواهند که یکبار دیگر با فوج انگریزی بجنگند و در صف جنگ پایداری کرده یا بالکل مقتول و فنا شوند و یا بر فوج مخالف غالب آیند تا ننگ و ناموس و آبروی خالصه بدستور قرار ماند و این امر بدون رفتن شما در حرب گاه ممکن نیست چرا که آنچه سابق شد شد اکنون دستگیری شما ضرورست تا مدبر جنگ از سر نو کرده شود و شاید آب رفته در جو باز آید و داغ بی آبروئی که درین شکستها بر دامن شجاعت سکهان رسیده است شسته گردد و بالفعل ما همه تابع حکم و فرمان شما هستیم سر مو از آن تجاوز نخواهیم کرد زیرا که از نااتفاقی و خودسری اکنون نوبت بجان و کارد باستخوان رسیده و شما شنیده باشید که از سعی و همت خالصه حلقهٔ بر نااتفاقی در جنگ سومی چه قدر فوج برباد گشته یعنی سردار رنجور سنگه و راجه لادوا و راجه لال سنگه و سردار مرارایا و سردار ارجن سنگه وغیره افسران از انگریزان شکست خورده و در آنجا پناه نیافته

این طرف ستلج بحال تباه برگشته آمدند و با وجودیکه فوج خالصه اینطرف دریا در عمل خود آمده بود لشکر
بر یک سردار سابق الذکر بخوف شبخون انگریزان متوهم شده جابجا متفرق شد فقط مردم معدود
در فوج خالصه باقیمانده بود و منجمله شصت ضرب توپ که در جنگ همراه برده بودند پنجاه توپ
حواله حریف کرده ده ضرب را همراه خود واپس آوردند و بعد چند روز کد بسیار دو هزار مردم
در لشکر رنجور سنگه فراهم آمدند مگر گوله و باروت ندارند و رانی صاحبه هم اکنون سامان
جنگ شنیده‌اند و میگویند آلات که سابق برده بودید بران چه کار کردید که اکنون خواهید کرد
الغرض باقیماندگان از فوج خالصه این طرف دریای ستلج در عمل خود با ده دوازده ضرب توپ افتاده
انتظار آمدن و شریک شدن شما دارند هنوز این گفتگو تمام نشده بود که هرکاره‌ها خبر آوردند
که نائب گرو سادهو سنگه که در جنگ بزخم کاری مجروح شده بود مرد و گروه مذکور از مردم دشمن بیدل
و مضطر گشته بطرف کرتاپور کوچ کرده رفت و نیز مردم از تلوان آمده ظاهر کردند که فوج انگریزی
بر معبر تلوان مجتمع گشته پل آهنی را برای عبور فوج بسته‌اند و باشندگان منڈی تلوان
از هیبت و خوف فوج انگریزی اسباب جنگی و خانه داری را گذاشته رفتند انگریزان گوله و باروت
ایشان را در دریا انداخته باقی اسباب را تاراج کردند گلاب سنگه بعد از استماع این همه ماجرا همان
کلام سابق را اعاده کرد که من در همان صورت مختاری شما میکنم که تمامی فوج خالصه اقرار
فرمان بری من کنند و آنچه من تجویز کنم آنرا قبول نمایند و غرض گلاب سنگه ازین کلام آن بود
که بعد نویسانیدن مختارنامه از تمامی سکهان و افسران خالصه تدبیر صلح بهر نوعیکه مقصود شود نماید
تا باز جنگ واقع نشود و دانست که کار فوج مذکور در همین جنگها تمام شده است بهر کیف صلح وا جست
پس در امر صلح مشوره با دیگر سرداران هم نمود همه بالاتفاق راضی بصلح شده تجویز کردند که در
فوج انگریزی بذریعه گلاب سنگه نوشته شود که فوج خالصه از افعال و حرکات خود بسیار نادم و پشیمان
شد اکنون امیدوار است که فیمابین هر دو سرکار صلح واقع شود هنوز این امر از قوت بفعل نیامده بود
که جنگ چهارم که آخر جنگهاست شد

در بیان کیفیت جنگ چهارم که در مقام سوبراون

جنگ چهارم در ... سوبراون تاریخ ... فبروری ۱۸۴۶

در دهم فبروری سنه ۱۸۴۶ عیسوی فیمابین سکهان و افواج انگریزی شد

گویند فوج خالصه با ساز و سامان حرب فراهم کرده مورچالها کنده آماده جنگ شدند و رای نواب گورنر جنرل بهادر و کمندر انچیف چنان قرار یافت که اکنون افواج انگریزی آنطرف دریای ستلج عبور کرده یورش بر ملک لاهور نماید و جمعیت سکهان را که مورچال کنده پیش سوا افتاده اند گریزانیده شود زیراکه لارد صاحب و کمندر انچیف را بتحقیق معلوم شده بود که سوای این فوج سکهان که بالفعل آنروی دریا بنظر می آید فوجی دیگر نیست که برای جنگ با فوج انگریزی مقابل گردد اولی آنست که این فوج را بحمله و یورش متفرق ساخته یکبارگی عبور دریا نماید پس سپه سالار مذکور بتاریخ دهم فبروری سال یکهزار و هشتصد و چهل و شش عیسوی یکپاس روز برآمده حکم بفوج خود کرد که جنگ توپ شروع شود چنانچه در مدت نیم ساعت سلسلهای متواتر گلوله توپهای آتش‌فشان بسیار در تربیرفت مورچالهای سکهان را که آنطرف ستلج بود متزلزل ساختند و بمجرد شکسته شدن مورچال بفوج پیاده حکم شد که بر سپاه حریف یورش کنند چنانچه پلتن گورکه وغیره از راه پل که همانساعت از تخته های ثمین در دو سه جا نصب کرده بودند برق وار تاخته در فوج سکهان در آمدند و داد مردانگی داده خوب جنگیدند فوج سکهان تاب اقامت در خود ندیده رو بهزیمت نهاد و جمیع اسباب ایشان مع شصت ضرب توپ که همگی در لشکر عظیم بود بدست فوج انگریزی افتاد و در جنگ لارد صاحب بذات خود تشریف میداشتند و افواج انگریزی بعد گریزانیدن جمعیت مخالف را مع توپخانه خرد و کلان هر قسم عبور دریا نموده داخل در عمل لاهور گردید و لارد صاحب بهادر در مقام قصور این اشتهار دادند

خلاصه اشتهار نواب گورنر جنرل بهادر مرقومه چهاردهم فبروری سنه ۱۸۴۶ عیسوی بشرح آنکه افواج سرکار انگلشی در هر یک مقابله و جنگ فوج سکهان را هزیمت پی در پی داده از عمل خود بدانطرف دریای ستلج بدر کرده داد و زیاده از دو صد ضرب توپ سکهان بضبط سرکار مذکور در آمد و اکنون افواج انگریزی داخل ملک پنجاب گردیده‌اند

ف نقل اشتهار لاهور لارد انگلستان بهادر مرقومه چهاردهم فبروری ۱۸۴۶ عیسوی

و در اشتهاری که بتاریخ سیزدهم دسمبر سال یکهزار و هشتصد و چهل و پنج عیسوی قبل از جنگها اجرا یافته
بود مندرج ست که نواب گورنر جنرل بنابر اشتهاری که جهت حفاظت ملک انگلشیه ارند و هم برای
اظهار شوکت و اقتدار سرکار ممدوح و نیز برای سزادهی سکهان عهدشکن که موجب آسایش کافه انام
ست اینهمه تدابیر جنگ را بر روی کار آوردند و اکنون تا انتقام کامل از شکستن عهدنامه
فیمابین سرکار موصوف و سرکار لاهور در سنه ۱۸۰۹ عیسوی انعقاد یافته بود و بسبب تاخت و یورش
آوردن افواج لاهور بر ملک سرکار انگریزی که بدان سبب سبکی و توهین بسرکار معظم الیه عاید گردیده
از سرکار لاهور نگیرند فوج انگریزی از قبضه ملک پنجاب دست بردار نخواهد شد و نیز تاوان کل اخراجات
این مهم از سرکار لاهور خواهد گرفت و نیز آنچنان بندوبست در سرکار لاهور خواهد فرمود که تا
طاقت غدر و فریب در فوج لاهور نماند و ازین بندوبست در سرکار لاهور مقصود افزایش ملک
انگریزی نیست چنانکه در اشتهار سابق الذکر مفصل و مشروح ست که فقط مقصود و خواهش نواب صاحب
ممدوح قبل از جنگ آن بود که در ریاست لاهور باز آنچنان انتظام و بندوبست بظهور رسد که
افواج آنجا زیر حکم رئیس و رعایای آنجا در امن و امان باشد چنانچه مصدق و شاهد این قول آنست
که ازین طرف هیچگونه تدبیر برای جنگ و جدال با فوج لاهور ازین پیشتر بعمل نیامده بود ولیکن
هرگاه از سرکار لاهور یکایک و دفعةً بلا ظهور هیچ وجه تاخت و یورش بر ملک انگریزی گردید
درینصورت سرکار ممدوح بعمل آوری تدبیر جهت جنگ و حمله آوردن بر ملک لاهور مجبور شد اکنون
آنچه که حرج و نقصان بر ریاست لاهور خواهد افتاد محض بسبب حرکات ناهموار و اطوار نابجای
سرکار لاهور و فوجش متصور خواهد بود که خواهش انهمعنی نیست که زیادتی و افزایش ملک
سرکار انگریزی کرده شود اما بجهت تلافی و تدارک مافات و برای اطمینان آینده ضرور و لازم
گردید اضلاعیکه درمیان دریای ستلج و بیاس واقع و ضلع کوهستان واقع آن شامل و مضاف
مملکت انگریزی کرده شود و با اینهمه عهدشکنی و جنگ و جدال بلا سبب که از طرف سرکار لاهور بعمل
آمده تا هم منظور نواب گورنر جنرل بهادر نیست که کل ملک پنجاب را در قبض و تصرف خود در آرند

بشرطیکه رئیس آنجا در سرکار انگلشیه رجوع آرد و نیز مرکوز خاطر والیان سرکار انگریزیست که در صورت رجوع
آوردن و همیشه تابع و مطیع بودن سرکار لاهور ریاست آنجا را بر یکی از اولاد مهاراجه رنجیت سنگه
بگذارند باشی که بانی و مبانی این ریاست و متعهد و معتبر سرکار انگلشیه بود بحال و برقرار دارند و کدام
دلیل فائق تر بر تحمل و بردباری لارد صاحب و اغماض فرمودن شان از جرائم و گستاخی فوج لاهور
تواند شد که با وجود فتح کامل و غلبه تام باظهار اینچنین مرکوزات باطنی خود پرداختند و بخیرخواهی
خاندان مهاراجه رنجیت سنگه سرکار شیرسنگه علی الخصوص کسانیکه شریک جنگ و جدال با سرکار انگلشیه نبودند
خبر داده میشود که اکنون باتفاق نواب گورنر جنرل بهادر آنچنان بندوبست بظهور آرند که از روی
آن ریاست اولاد مهاراجه رنجیت سنگه بنحوی قائم و برقرار باشد که فوج خود را محکوم و تابع و رعایا را بحفاظت
و امن و امان داشتن توانند و اگر احیاناً باز این چنین عهدشکنی از طرف سرکار لاهور نسبت بسرکار
انگلشیه بوقوع خواهد آمد در صورت ایفای کل حقوق بر حسب اطمینان سرکار موصوف بعمل خواهد آمد
فقط و بعد اجرای این اشتهار سرکار لاهور کل شرائط مندرجه آنرا بدل قبول و منظور کرد و متعاقب
تشریف آوری لارد صاحب در ملک پنجاب از تاریخ دهم فروری تا هفدهم آن تمامی عساکر
انگریزی که در قرب و جوار فیروزپور قیام داشت مع توپخانه کلان نیز داخل پنجاب شد و راجه
گلاب سنگه در مقام قصور آمده بتاریخ شانزدهم ماه مذکور مشرف بملازمت لارد صاحب بهادر فائز
شد و اسباب پیشکش که بسیار آورده بود معاف کردید و بموجب حکم والا راجه مذکور در
خدمت میجر لارنس صاحب و مستر کاری صاحب سکرتر لارد صاحب ممدوح حاضر شد تا دو
از نیم شب درمیان هردو صاحبان موصوف و راجه گلاب سنگه و دیوان دینا ناته و فقیر عزیزالدین
گفت و شنود ماند و شرائط صلح بهمان قرار یافتند که در اشتهار مذکور مندرج بود یعنی تمام ملک دوآبه
که درمیان ستلج و بیاس واقعست در قبضه سرکار انگریزی باشد و علاوه برین یک و نیم کرور روپیه
نقد که درین جنگها صرف شده است سرکار لاهور در سرکار انگریزی بدهد و منجمله آن پنجاه لک
روپیه نقد بالفعل و یک کرور روپیه بطریق قسط بندی درمیان مدت دو سال دا سازد و بتاریخ

و بتاریخ بستم ماه حال بموجب شرائط مذکوره عهدنامه فیما بین هر دو سرکار مرتب شده و
مهر مهاراجه دلیپ سنگه را دیوان دینانات بران ثبت کرد و در بست و یکم ماه مذکور مهاراجه
دلیپ سنگه بقصد ملاقات نواب گورنر جنرل بهادر از لاهور در لشکر انگریزی بمقام قصور
رسیده بملاقات نواب صاحب ممدوح فائز المرام گشت و نوزدهم ماه مذکور لشکر نواب صاحب
معظم الیه در مقام للیانه که مابین قصور و لاهور است وارد گردید و در آنجا خبر رسید که کل
فوج سکهان باغی بقدر شانزده هزار که باقیمانده است نصف آن مسلح و نصف آن بی سلاح و برای
نهایت خائف و هراسان در مقام برهانه افتاده است و از برهانه راه بطرف لدهیانه
و لعرت سر هیرود و لارد صاحب از اثنای راه برانی صاحبه برای تشفی گفته فرستادند که حفاظت
شهر لاهور نیز خواهیم کرد و از سکهان بغاوت کیش وغیره هیچ اندیشه و هراس نکنند و در همان زمان
قلعه پهولور که از قلاع نامی سرکار لاهور و قریب به لدهیانه بود در قبضه فوج انگریزی در آمد
از اهل قلعه کسی مزاحمت پیش نیامد بلکه نیم شب قلعه را خالی کرده گریخته رفتند و بستم فروری لارد صاحب
بلند بخت بهادر حکم دادند که دو رجمنت سواران ولایتی گوره و دو رساله سواران هندوستانی
و سواران باڈی گارڈ حضوری و یک رساله سواران بیقاعده و دو ضرب توپخانه اسپی و یک
توپخانه گوره و یک توپخانه سواران هندوستانی تیار کرده برای رفتن همراه سواری مهاراجه صاحب
موصوف مقرر نمایند تا بوقت سه پهر ایشان را بحفاظت تمام محل سرای شان برسانند و لارد صاحب
در بستم فروری داخل لاهور شده و در بست و یکم آن مهاراجه دلیپ سنگه مع سرداران و افسران
خود بانه برای ملاقات جناب لارد صاحب آمده عفو از قصورات خواست جناب ممدوح بلحاظ اینکه
مهاراجه دلیپ سنگه پسر مهاراجه رنجیت سنگه که دوست با وفا در سرکار انگریزی بود از همه قصورات
فوج او درگذشته حاکم تمام ملک پنجاب فرمودند بشرطیکه به شرائط مندرجه اشتهارنامه عهدنامها
قائم باشند و بوقت آمد و رفت مهاراجه موصوف شلک سلامی به حسب رتبه ایشان در لشکر
انگریزی بعمل آمده اگرچه عرضی مهاراجه دلیپ سنگه این بود که تا قیام دائره دولت لارد صاحب

در شهر لاهور در لشکر انگریزی باشد لیکن لارڈ صاحب بحضور اینکه در لشکر مهاراج را تکلیف
خواهد شد ایشان را با عزت و احترام از لشکر در محلسرای سانیده دادند و حکم شد که کسی از لشکر انگریزی در
شهر لاهور نرود و مردم رسد را که در لشکر می آرند حفاظت کنند نقل اشتهار دیگر نواب
گورنر جنرل بهادر مصدره هیزدهم فبروری سنه الیه بمقام لاهور برای
تشفی مردم شهر وغیره بر جمیع سرداران و سوداگران و کوٹھی والان و رعایای ارار یاست
لاهور و امرتسر واضح باد که چون مهاراجه دلیپ سنگه بروز ملاقات با نواب گورنر جنرل بهادر
شکایت نافرمانی و بغاوت و گرفتاری فوج خود ظاهر ساختند و تمامی شروط و احکام نواب صاحب
ممدوح را قبول کردند اکنون یقین است که باز در میان هر دو سرکار رابطهٔ دوستی و اتحاد بطور
سابق جاری ماند و نواب صاحب موصوف بعد انجام و اتمام شرائط مقرره بشرط مقابله و مجادله
نکردن سپاه خالصه بار دیگر با فوج انگریزی در حفاظت و پاسبانی رعایا و خلائق ملک پنجاب
و خود مهاراجه صاحب موصوف و هم در ترقی و بهتری سرکار ایشان سعی و کوشش بخوبی خواهند کرد
پس باید که باشندگان ملک پنجاب بیخوف و خطر در کار و بار خود مصروف شوند که هیچ جه
پامال ظلم و تاراج نخواهند شد انتهی عبارت اشتهار و در بیست و دوم ماه مذکور لشکر انگریزی
برای حفاظت محاذی دروازه بادشاه باغ و حضوری باغ افتاد و باقی جوانب قلعه که مران
سمت محلسرای مهاراجه دلیپ سنگه و اقربای ایشان سکونت میدارند از محاصره خالی گشت
و اراده نواب صاحب معظم الیه آنست که فوج سرکار لاهور فقط آنقدر باشد که بدان حراست
و بند و بست سرحدات ملک خود بکنند و زیاده ازین داشتن ضرور نیست و لارڈ صاحب بهادر
از راه مزید قدردانی بجلدوی حسن خدمت و جانفشانیهای سپاه انگریزی که سکهان را چهار بار
شکست داده عمل و دخل خود در ملک لاهور کردند بعطای تنخواه یکسال بطریق انعام دادن حکم فرمودند
و علانیه تعریف شجاعت و دلاوری و فرمانبرداری فوج مذکور در مجمع عام از زبان مبارک خود بیان
ساختند فهرست نذر و پیشکش که راجه گلاب سنگه برای جناب لارڈ صاحب

آورده بود و تفصیل اسامی سرداران که همراه او آمده بودند

تفصیل نذر رویه پیش گور		اسامی سرداران همراهی گلاب سنگه	
هندوی نقد / [illegible] لک روپیه	روپیه نقد / [illegible]	۱ فقیر نورالدین	۲ فقیر چراغ الدین
دوشاله عمده بسیار قیمتی / [illegible] جوره	پارچه ابریشمی / [illegible] تهان	۳ فقیر تاج الدین	۴ دیوان دینا ناته
جامه وار شال / [illegible] تهان	کمخواب بیش قیمت / [illegible] تهان	۵ لاله انت رام	۶ لاله رای کشن چند
تکی طلای خالص / [illegible] عدد	کرسی نقره / [illegible] عدد	۷ مارتین صاحب	۸ [illegible] سنگه [illegible]
شمشیر [illegible] قیمتی / [illegible] قبضه	سپر / [illegible] گرده	۹ سردار سلطان محمد خان	۱۰ لاله هرسرن داس
کمان / [illegible] حلقه	تفنگچه / [illegible] نال	سپاهی گورکهه / [illegible] پلتن	+

و در همین ایام مستر لارنس برادر میجر لارنس که مجسترت و کلکتر دهلی بود بعهدهٔ کمشنری فیروزپور و ملک دوآبه مابین ستلج و بیاس مامور شد گویند بعد از انعقاد صلح فیمابین و سر راجه گلاب سنگه بحضور لارد صاحب عرض کرد که اکنون فوج انگریزی از ینجا کوچ کرده بطرف هندوستان برود زیرا که زیاده ازین داشتن آن درینجا ضرور نیست رئیس و دیگر عمله و فعله لاهور تابع و فرمانبردار حکم حضور اند و در صورت قیام فوج مذکور درینجا موجب گرانی غله و وحشت و هراس رعایای لاهور است لارد صاحب فرمودند که تا مهاراجه دلیپ سنگه یک نوشته متضمن این شروط چهارگانه ذیل نگاشته و بران مهر خود کرده نخواهند داد فوج انگریزی از ینجا برنخواهد رفت

بیان شروط اربعه

شرط اول آنکه اگر مردم این ملک باز در ملک انگریزی فتنه و فساد کنند جوابدهی آن بذمه مهاراجه صاحب خواهد بود

شرط دوم هر قدر توپها که در جنگ با فوج خالصه گرفته بودند و هنوز بالکل بدست فوج انگریزی نیامده اند حوالهٔ سرکار کمپنی نمایند

شرط سوم آنکه کل توپها که در لاهور هستند هر قدر که فهرست فوج انگریزی طلب نماید حواله کنند قیمت آنها در زر داده محسوب نمایند

شرط چهارم آنکه مهاراجه صاحب پنجاه لک روپیه که بکلیه نیم کرور روپیه تاوان نقد بالفعل داخل خزانه سرکار کمپنی سازند

و چون در خزانه لاهور زر نبود لهذا در دادن تنخواه برطرفی سکهان باغی دقتی رو داده و سکهان
بحساب دوازده روپیه در ماهه که از رانی صاحبه نزد وی مقرر گنانیده بودند مطالبه میکردند و بر حسب
بموجب در نامه سابق ایشان میداد لهذا گلاب سنگه حکم شده چنان تجویز کرد که بر قدر تنخواه فوج قدیم
در وقت مهاراجه رنجیت سنگه می یافت اکنون هم بانقد یابد و بفوجیکه در عهد مهاراجه شیر سنگه ملازم
شده بود سرانجام شش و نیم روپیه باید داد و کسانی را که راجه هیرا سنگه خلف راجه دهیان سنگه
در عهد وزارت خود ملازم داشته بود تنخواه مقرر کرده آنوقت که چندان زر اندیشیده بکلی
موقوف نمایند که کنتهی طلائی و تنگی ها از سکهان و اسپ گیرند باید دانست که کنتهی مثل دانه تسبیح کلان
از طلا مدور چیاره دار مجوف میباشد فوج را برای زینت داده بودند و تنگی مشتق از ست و آن
از قسم اشرفی طلا میباشد که یکطرف آن تصویر کدام ست خواهد بود مثل روپیه چهره شاهی کمپنی که هیچ
حال قوم هنود آنرا تیمنا هم برای زینت در رشته کشیده در گلوی اندازند گویند فوج را راجه هیرا سنگه
که بعد کشته شدن پدر خود وزیر مهاراجه دلیپ سنگه شده بود نوکر داشته کنتهی و تنگی ها داده بود
مردم همین فوج او برگشته داد نمکحرامی و آقاکشی دادند الغرض راجه گلاب سنگه به ایشان صلاح
داد که چون اکنون از همه امور مقدم ادای پنجاه لکه روپیه نقد در سرکار انگریزیست این قدر زر در خزانه
لاهور موجود نیست باید که بعد ادای تنخواه برطرفی فوج خالصه نزد وی تیم بر آن قرار نمایند برای که
بجا آوری شرائط اربعه برابر واجب لازم ست بوینده گلاب سنگه برای ادای زر مذکور چنان تجویز
کرد که بیست و دو لکه روپیه از خزانه منند و هفده لکه روپیه از تحصیل صوبه ملتان و بست لکه روپیه از
آمدنی ملک کشمیر و برای سه لکه روپیه باقی جواهرات و ظروف طلائی و نقرئی داده شود و بعد موقوفی
کل فوج سابق لاهور چنان قرار یافت که چهار رلمپتن توپخانه و بست و چهار هزار پیاده و شش جمعیت
سواران جدید را ملازم داشته این مجموع فوج را نام خالصه باید نهاد و چون در ادای پنجاه لکه
روپیه مذکور توقفی رو داد لهذا منشی رجب علی از طرف لارد صاحب نزد گلاب سنگه رفته تقاضای
زر مذکور و طلب توپهای لاهور شد و گلاب سنگه در جوابش گفت که جلد روپیه مذبور و توپهای مزبور روانه

خدمت لارڈ صاحب میکنم ونیز منشی پیغام داد که تنخواه برطرفی کل فوج را بدهند تا نوبت بلوا و
فساد در فوج نرسد و فوجیکه در بربانه افتاده است تنخواه آنرا همانجا فرستاده موقوف سازم
گلاب سنکه گفت این همه ارشادات حضور را در مدت دو سه روز بعمل می آرم و دهم مارچ سنه الیه
مهاراجه دلیپ سنکه باز برای ملاقات لارڈ صاحب در لشکر انگریزی آمد و یازدهم لارڈ صاحب
بازدید مهاراجه صاحب در سمن برج تشریف بردند و دوازدهم عزیمت رفتن بکوه شمله
فرمودند و چون رانیصاحبه بنابر مصلحت برای چند روز راجه گلاب سنکه را وزیر خود کرده بود
و بسبب درازی سرداران مفسد خصوصاً باغوای راجه لال سنکه از چنین بی تمیس باید بر خیرخواه
سرکار لاهور که و اسطه عفو قصورات و باعث صلح و بقای ریاست مذکور شده اند دل اصنی نمود
لهذا بعد طی شدن جمیع امور اهم و حصول دلجمعی تمام او را از منصب و زارت موقوف کرده
باز راجه لال سنکه را وزیر مهاراجه دلیپ سنکه که او بسبب صغر سن از نیک و بد اطلاع ندارد حشمت
اگرچه این چنین تلون مزاجی رانی ناگوار خاطر اهالیان سرکار انگریزی شده باشد مگر بموجب
دفعهٔ پانزدهم عهدنامهٔ اول که سرکار انگریزی را در امور خانگی لاهور مداخلت نخواهد بود
درین مقدمه اغماض فرموده طرح دادند و چون گلاب سنکه با وجود بجا آوری حسن خدمات در
هر دو سرکار بلا هیچ قصور بسبب معزول شدن از عهدهٔ جلیله وزارت مایوس و افسرده خاطر
شد لارڈ صاحب از راه قدردانی و هم بمقتضای خیرخواهی و وفاشعاری راجه مذکور را از اطاعت
و علاقهٔ سرکار لاهور خارج ساخته راجه ملک جمو و کشمیر وغیره ملک کوهستانی ساخت و نیز قرار یافته
که برای چندی تا حصول اطمینان کلی از طرف سکهان باغی برای حفاظت مهاراجه صاحب و
خاص شهر لاهور بقدر ده هزار فوج انگریزی منجمله آن دو پلتن گوره و باقی ترکسواران و پلتن های
هندوستانی در لاهور بمانند و یک رژمنت از طرف سرکار انگریزی باشد و در ملک دوآبه
در دو جا چهاونی کمپ انگریزی مقرر کردند یکی در مقام جالندهر دوم در فیروزپور و کوت کانگره
مع بعض کوه کرد و نواح آن در قبضه سرکار انگریزی درآمده و هشتم ماه مذکور راجه لال سنکه وزیر

از رزیدنت بهادر حال جاگیرهای سرداران ملک دوآبه و دیگر علاقجات که در عمل انگریزی در آمده اند
پرسید صاحب موصوف جواب داد سرداران که سند معافی مهاراجه رنجیت سنگه نزد خود میدارند
جاگیرهای ایشان بدستور معاف خواهد شد و کسانیکه سند مهاراجه مذکور نمیدارند جاگیر آنها بضبط سرکار
انگریزی خواهد در آمد و نیز رزیدنت گفت که مال و املاک جمیع سرداران سکهان که در وقت جنگ در میان
ملک انگریزی ضبط شده بود الحال بالکل مسترد کرده شد مگر ملک و مال جمعدار خوشحال سنگه تا بحد بلوغ
رسیدن پسرش بالفعل در سرکار انگریزی امانت خواهد ماند و در همین جلسه سردار رنجور سنگه سند جاگیر خود
بملاحظه صاحب رزیدنت در آورد صاحب موصوف جواب داد چونکه شما از بطن کنیز هستید لهذا
در جاگیر لهنا سنگه مجیتهیه حق شما نیست و علاوه ازین شما بسیار نقصان صاحبان انگریز را سوختن
چهاونی لدهیانه و غارت کردن آن نموده اید رنجور سنگه گفت حاشا که من چهاونی آنجا را آتش
داده باشم و نه اسباب صاحبان را غارت کردم راجه لاڈوا بوقت گریختن چهاونی آنجا را سوخت
صاحب جواب داد راجه لاڈوا در حقیقت بی ایمان بود البته او مرتکب این امر قبیح شده باشد و شما
شریک و مددگار او بوده اید و دلیل قوی بر شریک بودن شما با او همینست که هرگاه من در همان ایام
خطی بشما بدین مضمون نوشته بودم که هرکاره را فهمیده و مآل کار را اندیشیده باید کرد تا آخر الامر
موجب ندامت شما نگردد و شما بعد اطلاع بر مضمون خط آنرا از دست انداخته گفتید هرچه باداباد
من بمقتضای همقومی مدد راجه لاڈوا خواهم کرد رنجور سنگه از رسیدن خط صاحب انکار کرد و وکیل
سردار رنهال سنگه آلووالیه حاضر شده گفت من آن خط را از دست خود بشما رسانیده ام رنجور سنگه باز
انکار کرده وکیل را که مسلمان بود بقسم خوردن قرآن باعث شد صاحب رزیدنت گفت حاجت
بقسم خوردن نیست مرا حال شما خوب معلوم هست رنجور سنگه از حضور صاحب رزیدنت ملزم و نادم
شده نزد رانی صاحبه رفته عرض کرد که بسبب غلطی من در جنگ صاحب رزیدنت از من بسیار
ناخوش هست بدون سعی سرکار قصور مرا معاف و جاگیر من واگذاشت نخواهند کرد روز دیگر
کمندرنچیف مع میجر لارنس رزیدنت در شهر رفته کلید مکان راجه دهیان سنگه وزیر سابق را که در

که در بلوای سکهان کشته شده بود طلبیده تمامی اسباب راجه مذکور را براجه کلاب سنکه برادر حقیقی راجه
متوفا حواله فرمود و بعده راجه لعل سنکه وزیر و دیگر متعهدان سرکار لاهور برای عمل کنانیده دادن
فوج انگریزی را در ملک و قلاع دوآبه مذکور همراه صاحبان فوج شدند گویند نایب سابق که از قوم
افغان در قلعه کوت کانگرا بود عمل نداده علم بغاوت و تمرد برافراشت فوج انگریزی از هر چهار
طرف قلعه را محاصره کرده بگلولهای توپهای کلان کار بر قلعگیان تنگ کرد و سنگهای کلان و برج
قلعه را پرانید و تا سه روز از آتشباری و گلوله اندازی در قلعه قیامتی برپا ساختند آنکه نایب
مذکور مع همراهیان پناه خواسته و سلاح نهاده از قلعه بیرون رفت و بعضی گویند ایشان را اسیر و مقید
قید کردند اکنون در جمیع قلعجات دوآبه مذکور و کوهستانی عمل سرکار انگریزیست و در نهم مارچ لارد صاحب
در لاهور دربار عام فرموده اجازت حاضر شدن بهر یک شخص که قابل مجرای حضور بود داده
و بعد این دربار راجه کلاب سنکه برای رفتن بطرف ملک جمون تیاری کرد و افواج انگریزی در
یازدهم و دوازدهم از ملک پنجاب کوچ کرده رفت و مهاراجه دلیپ سنکه برای ملاقات رخصت بحضور
لارد صاحب آمد و بعد حصول ملاقات باعزت و تکریم تمام از سر شدن شلک سلامی و استقبال
معاودت بمکان خود نمود و موجب بند گذرانیده راجه لعل سنکه سرداران دربار لاهور بیافتن خلاع
فاخره از پیشگاه لارد صاحب معزز و سرافراز کردیدند گویند بوقت رخصت مهاراجه دلیپ سنکه
لارد صاحب بهادر در انگریزی چیزی ارشاد فرمودند سرکاری صاحب ترجمه آنرا بآواز بلند
بدین مضمون بیان کردند که چون سکهان بدون رضی و اجازت سرکار خود بر فوج انگریزی حمله
کرده جنگید کماحقه بسزای خود رسید اکنون رئیس لاهور را باید که از بجا آوری امور که موجب بهتری
و سرسبزی ملک و ریاست ایشان متصور است سعی و کوشش نماید و آنچنان کاری کند که در هر دو سرکار
سررشته اتحاد و وفاق ثابت و برقرار ماند و قبل از آنکه لارد صاحب از لاهور نهضت فرموده
متوجه شمله شوند اهلکاران سرکار لاهور از طرف مهاراجه دلیپ سنکه بواسطه صاحب رزیدنت
آنجا بحضور لارد صاحب برای تعیناتی بعض فوج انگریزی در شهر لاهور درخواست نمودند و

عند الاستفسار سبب ماندن فوج در انجا عرض کردند که مهاراجه صاحب و هم تمامی اهلکاران لاهور
از شر و عناد سکهان باغی مطمئن نیستند بل احتمال است که بعد کوچ کرده رفتن کل افواج انگریزی
جمعیتی ازان فتنه پردازان که هنوز اخراج کلی شان از ملک پنجاب نشده است در اکثر مقام به
شر و فساد بعضی مخفی و بعضی ظاهر گروه گروه افتاده اند فراهم شده مثل سابق ضرری بما رسانند
و فوج آیینی که در پنجاست بران اعتماد نیست که ایشان دفع سکهان کنند و چونکه فوج خالصه بحکم سرکار
انگریزی یک قلم ازین سرکار جواب شده است ملک و هم شهر لاهور از فوج خالی است الغرض از
ماندن فوج انگریزی در پنجا آن جماعت باغیان را جرأت هیچگونه شر و فساد کردن درین کار نخواهد شد
هرگاه جناب لارد صاحب بدین مرتبه اعانت و حمایت رئیس لاهور فرموده اند اگر این درخواست را
هم پذیرا سازند موجب مزید عنایت و الطاف خواهد شد و بعد ازان که مهاراجه صاحب نظم و
نسق سرکار خود بداشتن فوج جدید معتبر خواهند کرد آنوقت فوج انگریزی از ملک و علاقه
سرکار لاهور برخاست فرمایند اگرچه لارد صاحب هرگز منظور نبود که فوج انگریزی در انجا تا
تا کل اختیار در ملک پنجاب بمهاراجه دلیپ سنگه باشد مگر بپاس خاطر و اصرار ایشان این درخواست را
مشروط بشرائط چند که در عهدنامه دوم مندرج است قبول و منظور ساختند اکنون نقل عهدنامه
اول و دوم را که در اردو بود و برای مناسبت کتاب که در فارسی نوشته ام نیز در فارسی
ترجمه نموده درج کردم تا بملاحظه این عهدنامها کل حال بندوبست ریاست لاهور که بعد از صلح
فیمابین هر دو سرکار از طرف اهالیان سرکار انگریزی بعمل آمده است بخوبی معلوم گردد نقل عهدنامه

اول که فیمابین سرکار انگریزی و سرکار لاهور بتاریخ نهم مارچ رقم گشته

مشتمل بر شانزده دفعه چون بسبب عهدشکنی سکهان که با فوج سرکار انگریزی بی وجه موجب
جنگیدند و یورش بر ملک سرکاری نمودند عهد سابق که فیمابین سرکار مهاراجه رنجیت سنگه و سرکار
در سال یکهزار و هشتصد و نه عیسوی منعقد شده بود منتقض گردید اکنون ضرور شد که عهد جدید
درمیان هر دو سرکار موصوف منعقد گردد تا بعد ازین هیچ نوعی فتنه و فساد بسبب این عهدنامه در سرکار

نقل عهدنامه اول ... نهم مارچ ...

در سرکار لاهور واقع نشود چنانچه بواسطهٔ اهلکاران معتبر هر دو سرکار این عهدنامه تیار و مرتب
شد از طرف سرکار انگریزی ایف کاری صاحب سکرتر گورنمنت هند و هستان هیجر لارنس
صاحب ایجنت نواب گورنر جنرل بهادر و از طرف سرکار لاهور بهایی رام سنگه و سردار
چتر سنگه اتاری واله و سردار رنجور سنگه و راجه لال سنگه و سردار تیج سنگه و دیوان دینا ناته و
فقیر نور الدین برای انعقاد عهد جدید مقرر و معین شدند **تفصیل شروط شانزده گانه**
مندرجه عهدنامه **اول شرط اول** درمیان مهاراجه دلیپ سنگه رئیس لاهور و سرکار
انگریزی همیشه دوستی و اتحاد خواهد ماند و گاهی جنگ نخواهد شد **شرط دوم** مهاراجه موصوف
ملک دوآبه را که درمیان ستلج و بیاس واقعست بسرکار انگریزی دادند آینده کسی از وارثان
ایشان دران دعوی نخواهد کرد **شرط سوم** تمامی قلعه ها را که درمیان این دوآبه واقعند بسرکار
انگریزی تفویض کنند **شرط چهارم** آنکه مهاراجه یک و نیم کرور روپیه بعوض اخراجات این
مهم که بسبب عهدشکنی فوج لاهور در سرکار انگریزی افتاده بود دادن قبول کردند چنانچه پنجاه
لک روپیه نقد سردست خواهند داد و عوض یک کرور روپیه که بالفعل دادن نمیتوانند تمامی ملک
کوهستانی و حقوقیکه درمیان رود سنده و بیاس واقعند مع ملک کشمیر و هزاره برای دوام
بسرکار کمپنی دادم **شرط پنجم** آنکه بعد مرتب شدن این عهدنامه پنجاه لک روپیه منجمله یک و نیم کرور
روپیه مذکور بزودی نقد خواهند داد **شرط ششم** آنکه مهاراجه صاحب اقرار میکنند که تمام
فوج سرکش ملازم خود را تنخواه برطرفی داده یکقلم موقوف خواهند کرد و فوج آئینی موافق
مهاراجه رنجیت سنگه صاحب تنخواه خواهند یافت **شرط هفتم** سرکار لاهور فقط بیست و پنج
پلتن پیاده فی پلتن هشتصد سپاهی و دوازده هزار سوار نوکر خواهند داشت و سوای
ازین بدون اجازت سرکار انگریزی نگه ندارند و اگر عند الضرورة قدری زیاده از مقدار
مذکور فوجی را باجازت سرکار نگهدارند باید که بعد رفع آن ضرورت آنرا موقوف سازند
شرط هشتم سی و شش ضرب توپ که در جنگ رفته بودند و آن توپها بدست سرکار انگریزی

تفصیل شروط عهدنامه
شرط اول
شرط دوم
شرط سوم
شرط چهارم
شرط پنجم
شرط ششم
شرط هفتم
شرط هشتم

نیامده اند باید که آن همه توپ را حواله سرکار موصوف نماید شرط نهم آنکه جمیع وجوهات
محصول از دریای ستلج و بیاس تا سرحد مٹهن کوٹ و از انجا تا بلوچستان کل تعلق بسرکار
انگریزی خواهد داشت سرکار موصوف آنرا تحصیل کرده نصف آنرا در سرکار لاهور خواهد رسانید
و برای آمد و رفت تجار و مسافرین ممانعت نخواهد شد شرط دهم آنکه اگر سرکار
انگریزی برای حفاظت سرحدات ملک فوج خود را اینجانب بردن خواهد دربار لاهور رسانیدن
سامان رسد و کشتیها بر ذمه خود خواهد گرفت مگر خرچ آن ذمه سرکار انگریزی خواهد افتاد و
از هر جا که گذر فوج انگریزی خواهد شد پاس مذهب باشندگان آنجا ملحوظ سرکار انگریزی خواهد بود
شرط یازدهم دربار لاهور کسی را از قوم انگریز و مردم امریکا و غیره باشندگان ملک ولایت
بدون اجازت سرکار انگریزی ملازم نخواهند داشت شرط دوازدهم راجه گلاب سنگه
را بنسبت آن ملک که از وقت مهاراجه کهرک سنگه نزد اوست و هم بنسبت آن ملکی که
بعد نوشته شدن این عهدنامه سرکار انگریزی او را بعوض خیرخواهی هر دو سرکار در
خصوص مصالحه کنانیدن خواهد داد سرکار لاهور حاکم مستقل بداند و یک عهدنامه
درمیان راجه گلاب سنگه و سرکار انگریزی نیز خواهد شد شرط سیزدهم اگر درکدام
امر فیما بین والی لاهور و راجه گلاب سنگه تنازع واقع شود باید که طرفین رجوع بسرکار
انگریزی کنند و آنچه اهالیان این سرکار انفصال کنند رئیس لاهور را منظور کردن
خواهد شد شرط چهاردهم حدود ملک لاهور بدون صلاح و اجازت
سرکار انگریزی تبدیل نخواهند شد شرط پانزدهم آنکه در امور ملکی خانگی
دربار لاهور سرکار انگریزی را مداخلت نخواهد بود و لیکن اگر در کدام امر مهاراجه
صاحب رجوع باین سرکار خواهند کرد نواب گورنر جنرل بهادر از راه
خیرخواهی و هواخواهی بے شان دست انداز خواهند شد
و بتاریخ بیست و چهارم مارچ سنه حال لارڈ صاحب بهادر در کمپ لدهیانه تشریف فرما شد

تشریف فرما شده دربار عام کردند و بعد ملاحظه چهاونی جدید مقام جالندهر بطرف کوه شمله نهضت فرمودند

نقل عهدنامهٔ دوم مرقومه بیست و چهارم مارچ سنه آیه فیمابین سرکار انگریزی و رئیس لاهور مشتمل بر هشت دفعه

چون دربار لاهور درخواست داشتن فوج انگریزی در شهر لاهور برای حفاظت ذات مهاراجه صاحب و خواست امرای دربار و شهر تا نوکر و تیار شدن فوج جدید از نواب گورنر جنرل بهادر نمود نواب صاحب درخواست مذکور را قبول فرمودند در این باب این عهدنامه مشتمل بر هشت دفعه تحریر در آمده نقل این عهدنامه که در اردو بود نیز در فارسی ترجمه نموده در اینجا ثبت نمود

تفصیل دفعات هشتگانه که در عهدنامه دوم میند

دفعهٔ اول لارڈ صاحب بهر قدر فوج انگریزی که برای حفاظت دربار لاهور مناسب خواهند دانست در لاهور خواهند فرمود و بعد ماه دسمبر ۲۶ سنه ۱۸۴۶ عیسوی که درین میان فوج جدید لاهور تیار خواهد شد حکم برای برخاستگی فوج خود خواهند کرد **دفعه دوم** چون مهاراجه دلیپ سنگه بر حسب خوشی خود درخواست تعیناتی فوج انگریزی در شهر لاهور کرده بود لهذا اخراجات چهاونی فوج و تیاری مکانات برای افسران آن ذمه مهاراجه صاحب موصوف خواهد شد و سوای ازین هر خرچی که از نگهداشتن فوج مذکور در سرکار انگریزی بیفتد مهاراجه صاحب آزادانه خواهند داد **دفعه سوم** مهاراجه صاحب فوج جدید خود را زود نوکر داشته اطلاع آن بوکیل انگریزی میکرده باشند **دفعه چهارم** در میعاد مذکور مهاراجه صاحب فوج خود را نوکر دارند یا نه دارند بعد گذشتن میعاد مذکور فوج سرکار انگریزی برخاسته خواهد رفت **دفعهٔ پنجم** حقوق جاگیرداران که از خاندان مهاراجه رنجیت سنگه و کهرک سنگه و شیر سنگه تعلق میدارند در سرکار انگریزی ملحوظ خواهند ماند و جاگیرهای کسانیکه در ملک دوآبه مفوضه خواهد بود تا حین حیات شان معاف خواهند ماند **دفعه ششم** سرکار انگریزی تحصیل فصل ربیع

که در ملک مفوضه خواهد نمود باید که کارگزاران مهاراجه صاحب دران اعانت و
مدد کنند **دفعه هفتم** سرکار لاهور را هر قدر اسباب از قلعه‌های مفوضه
سوای ضربهای توپ درکار باشد آنرا طلب نماید اگر سرکار انگریزی را بعض ازان
اسباب مطلوب خواهد بود گرفته قیمت آن در سرکار لاهور خواهد رسانید اگر سرکار لاهور ارادهٔ
فروخت آن اسباب بجای دیگر داشته باشد بفروشد ممانعت آن نخواهد شد بلکه سرکار انگریزی
درین امر مددشان خواهد نمود **دفعه هشتم** از جانب هر دو سرکار امین
و کمشنر مقرر کرده شوند تا فریقین حدود ملک مفوضه را معین کرده دهند

نقل عهدنامه فیما بین سرکار انگریزی و راجه گلاب سنگه مشتمل بر ده شرط مرقومه دوازدهم مارچ سنه ۱۸۴۶ع

بتاریخ دوازدهم
مارچ سنه مذکور نواب گورنر جنرل بهادر از لاهور بطرف امرتسر تشریف فرما
شدند و در انجا رسیده گلاب سنگه را خطاب مهاراجگی داده رئیس ملک جمو وغیره
بالاستقلال ساختند و همانجا این عهدنامه متضمن بده شرط فیما بین سرکار انگریزی
و مهاراجه گلاب سنگه مرتب گردید **شرط اول** سرکار ممدوح مهاراجه گلاب سنگه
و اولاد او را که ذکور باشند نسلا بعد نسل تمام ملک کوهستانی که جانب مغرب راوی
و طرف مشرق رود سنده واقعست تفویض کرد و این ملک یک حصه است ازان
ملک که مهاراجه دلیپ سنگه در سرکار انگریزی تفویض نموده اند **شرط دوم** در حد شرقی
این ملک امین و کمشنر برای تعین حدود آن از طرف مهاراجه گلاب سنگه و سرکار انگریزی
مقرر شوند **شرط سوم** آنکه بعوض این ملک مهاراجه گلاب سنگه هفتاد و پنج لک
روپیه نانک شاهی در سرکار انگریزی دادن قبول کردند منجمله آن بیست و پنج
لک روپیه قبل از ماه اکتوبر در سرکار انگریزی داخل خواهند کرد فقط
شرط چهارم آنکه حدود ملک مهاراجه گلاب سنگه بدون اطلاع سرکار انگریزی تبدیل نخواهد شد

نخواهند شد شرط پنجم آنکه اگر کدام نزاع درمیان دربار لاهور و مهاراجه
گلاب سنگه واقع شود و مهاراجه مذکور آن مقدمه را در سرکار انگریزی
رجوع نماید درین صورت هرچه صاحبان انگریز تجویز کنند مهاراجه مذکور را قبول و
منظور کردن خواهد شد شرط ششم آنکه مهاراجه گلاب سنگه و اولاد او اقرار
می کنند که اگر فوج سرکار انگریزی برای مقابله کدام دشمن در ملک او شده بکدام
سمت برود ایشان مع فوج خود معین و مددگار فوج مذکور خواهیم شد شرط
هفتم آنکه مهاراجه گلاب سنگه اقرار می کنند که ما کدام انگریز و یا باشنده ملک
امریکه وغیره باشندگان فرنگستان را بی اجازت سرکار انگریزی ملازم نخواهیم داشت
شرط هشتم آنکه مهاراجه گلاب سنگه اقرار می کنند که شرائط پنجم و ششم و هفتم
مندرجه عهدنامه اول که فیما بین سرکار انگریزی و دربار لاهور شده است
منظور خواهیم داشت شرط نهم آنکه هرگاه کدام دشمن بر ملک مهاراجه صاحب
حمله و یورش کند سرکار انگریزی مدد او خواهد کرد شرط دهم آنکه مهاراجه گلاب سنگه
برای تعظیم و تکریم سرکار انگریزی بر خود لازم کرده اند که در هر سال یک اسپ و
دوازده میش که از موی آن شال می بافند و سه زوج دو شاله نذر سرکار موصوف
خواهم کرد فقط و سبب دن قیام فوج انگریزی در لاهور شاهراهی عریض جهت آمد و رفت
گردون سواری صاحبان فوج و توپخانه تیار شد و راجه لال سنگه وزیر از بیت اطفال خردسال
همسن مهاراجه دلیپ سنگه بقصد پنجاه طفل را موقوف کرد و یک اخبارنویس در جمو که وطن و مقام دوم
مهاراجه گلاب سنگه است مقرر شود تا احوال شبانروزی آنجا بحضور رانی صاحبه نوشته باشد
و بهاک سنگه پسر رای کشنچند در ملک دو آبه بصیغه وکالت مقرر گشت و بیست و چهارم ماه حج
ضلع ماليا منجمله جاگیر چتر سنگه کالیواله که در جنگ اخیر شامل شد در سرکار انگریزی ضبط کرده
و راجه لال سنگه در هر پلتن یک منشی را بحال داشته دیگر منشیان را که در لشکر بسیار بودند موقوف

ساخت و دیوان اجودهیا پرشاد مع دو کمپنی سپاهی برای بند و بست سرحدات رخصت گشت
و جان لارنس برادر میجر لارنس اجنت که در دو آبه کمشنر شده اند چهار محرر را معرفت صاحب
مجستریت دهلی طلب داشت و در بیست و چهارم ماه مذکور لارد صاحب در لدهیانه تشریف برده
دربار عام نمودند سکهان ذی عزت و جمیع راجهای آن نواح را بملازمت خود مشرف ساختند
و نسبت راجه پتیاله ارشاد شد که اهالیان سرکار انگریزی از خدمتگزاری و رسد رسانی
شما بسیار راضی و خوشنود هستند و حکم شد که بوقت آمد و رفت راجه مذکور در لشکر انگریزی
پانزده آواز توپ بتقریب سلامی سر شده باشد و قدری ملک هم بجلدوی حسن خدمت
براجه مذکور عطا شد و حضار دربار عرض کردند که راجه لاڈوه که با فوج سکهان شریک شده
با افواج انگریزی بجنگید در حق خود بسیار بد کرد و آخر سزای اعمال خود رسید و راجه نابه
که در جنگ شریک سکهان بود در دربار آمدن نیافت و رئیس فرید کوت را مزید عنایت
خطاب راجگی عنایت شد و همچنین دیگر سرداران و رئیسان بجلدوی حسن خدمات که از
ایشان در مهم نسبت سرکار انگریزی بعمل آمده بود بیافتن خلعت و خطاب معزز و ممتاز شدند

در بیان رفتن دو صد و پنجاه و شش ضرب توپ سکهان که در جنگها بدست افواج انگریزی در آمده بودند بطرف کلکته

بموجب حکم لارد صاحب
بهادر دو صد و پنجاه و شش ضرب توپ که منجمله آن دو صد و بیست ضرب را بهادران فوج
انگریزی از سکهان در هر جنگ انتزاع کرده بودند و سی و شش ضرب را بعد داخل شدن
فوج انگریزی در لاهور عند الطلب مهاراجه دلیپ سنگه دادند باهتمام لفتنت گورنر بنگال
از راه خشکی روانه کلکته شدند در اثنای راه بهر شهر شرقی از دهلی و اگره و آله آباد و کانپور
وغیره که میرسیدند آنهمه توپها را در میدانی وسیع بترتیب صف بصف استاده میکردند
و هر گاه جمیع صاحبان انگریز و مردم آن شهر از وضیع و شریف برای تماشای آن توپها فراهم
میشدند یکی از صاحبان انگریز باواز بلند میگفت که دو صد و بیست ضرب توپ ازین توپها

ازین توپها فوج انگریزی در چهار جنگ مقام مدکی و فیروزپور و الیوال و سوبراوان در
مدت شصت روز از سکهان گرفته است و سی و شش ضرب را از دربار لاهور بعد از صلح یافتند
و کسی را از دیدن و تردیک شدن این توپها بوقت تماشا کردن منع نمیکردند ملک بخوبی ملاحظه
میکنانیدند و اکثر مردم کتبه هر توپ را میخواندند و نقل آن میگرفتند و بهمین طریق و وضع این
توپها از کلکته بودند و از انجا بار کرده در لندن خواهند برد و غرض از نمایش و تشهیر این توپها
شهر بشهر از لاهور تا بکلکته ملک تا لندن همین وضع و طریق آن بود تا عوام الناس که از گفته
مردم بازاری و اهل حرفه مثل کاربانان که از ملک پنجاب می آمدند و از حقیقت حال انهم اصلا
آگاه و مطلع نبودند غلبه سکهان را بر فوج انگریزی زبان زد کرده بودند بمشاهده این توپها و
دریافت کردن مضامین کندها که بر هر یک نام مهاراجه رنجیت سنگه و کهرک سنگه و سرکار خالصه
غیره و سال تیاری در نظم و نثر کنده است دریافت کنند که سراسر غلبه و نصرت فوج انگریزی و هزیمت
و مغلوبی سکهان درین جنگها شد و انچه در عوام برعکس آن شهرت یافته بود سراسر دروغ و
بی اصل است و در فرستادن توپهای مذکوره از معین کردن افیال و الوف ارکان و کاری بانان
و خلاصیان وغیره عمله و فعله و سپاه انگریزی و از همراه بودن صاحبان انگریز و سایر جهانها
هزارها روپیه سرکار کمپنی بصرف درآمده گویند اگرچه در ابتدا از معین شدن فوج انگریزی
در لاهور بسیار امن و امان بلاهور و اطراف حاصل شد مگر زمینداران و مالگزاران بدریافت
حال ضعف سرکار لاهور در اضلاع و اطراف آن سر شورش بر داشته بودند باری بالفعل
بحسن تدبیر و نفر ستادن افسران مع فوج انگریزی در اطراف ملک پنجاب غدر و فساد در اضلاع
و اطراف دور دست موقوف گردید و جمیع رعایای ملک مهاراجه دلیپ سنگه و مهاراجه گلاب سنگه
در اطاعت و ادای خراج حاضرند و اگر کسی از انها آینده تمرد و سرکشی خواهد کرد از دست
فوج انگریزی بسزای اعمال خود خواهد رسید و چون شیخ امام الدین پسر شیخ غلام محی الدین متوفا
عامل سابق معزول کشمیر نائب مهاراجه گلاب سنگه را بعد از صلح و نوشته شدن عهدنامها

بسبب اغوای لال سنگه وزیر که خطوط مخفی باو نوشته بود عمل نموده با وی می جنگید و تا چند هفته
هنگامه قتال و جدال با مردم راجه مذکور گرم داشت و از طرفین صدها مردم کشته و زخمی
گردیدند میجر لارنس صاحب اجنت بدریافت حال این شر و فساد بکشمیر رفته بعد اطفای
نایره جنگ و خونریزی شیخ امام الدین را همراه خود در لاهور آوردند شیخ مذکور بوقت تکاری
ظاهر کرد که من بموجب نوشته وزیر دربار لاهور تابان مهاراجه گلاب سنگه را عمل نموده بودم
و با آنها جنگیدم و خطوط وزیر را بملاحظه صاحب اجنت درآورد چنانچه بعد اثبات حال امر
و فتنه پردازی لال سنگه وزیر که باعث قتل صدها نفوس در کشمیر شده از منصب وزارت معزول
و از شهر لاهور خارج کردید و بالفعل در آگره است کاهی در ریاست لاهور دخل نخواهد یافت
و مشهور است که بعد معزولی لال سنگه از وزارت این منصب جلیل برای مهاراجه گلاب سنگه
تجویز کرده بودند مگر او که از بس دانشمند و مآل اندیش است آنرا قبول نکرد و بخود اندیشید که اکنون
من بعنایت سرکار انگریزی در ملک جمو و کشمیر و غیره ممالک کوهستانی حاکم بالاستقلال و بحصه مقابل
رئیس لاهور هستم مرا اینقدر ملک و حکومت کافی است زیاده ازین حرص و هوس ندارم مرا چه ضرورت است
که در تبعیت و فرمانبرداری رئیس لاهور بوده مورد الزامهای هر دو سرکار و محسود اهلکاران
ریاست لاهور باشم و چون اهالیان سرکار انگریزی سوای مهاراجه گلاب سنگه در ریاست لاهور
سرداری دیگر را که دانشمند و صاحب تدبیر و بادیانت باشد و بی نفسانیت و بدون عداوت
دیگری انجام امور ریاست لاهور را انتظام دهد خصوصاً درین ایام که رئیس آنجا صغیر
نابالغ است نیافتند جناب لارد صاحب بهادر میجر لارنس اجنت لاهور را تا رسیدن مهاراجه دلیپ سنگه
بحد بلوغ بر منصب وزارت آنجا مقرر و مامور فرمودند اگر این امر واقعی است یقین که اکنون
جمیع امور ریاست لاهور بی شر و فساد بخوبی انجام پذیر شوند و تغلب و تصرف و بی انتظامی
هم دران سرکار نشود و احدی از سرداران و افسران فوج لاهور سر شورش و فساد
نخواهند برداشت **تفصیل کتیبهٔ هشت ضرب توپ منجمله توپهای کلان**

توپهای سکهان که از لاهور بکلکته رفته اند و از قلم آهنی بر هر یک توپ کنده بود
وشش توپ از آن خرد بسیار خوبصورت و بر تختهای هر یک اقسام گلکاری طلائی
و رنگ برنگ نقوش بصنعت کاری عجیب منقوش بود و از انجمله یک توپ خاص مهاراجه
دلیپ سنگه بالکل از نقره خالص بود کتبهٔ توپ اول اکال سهای نظم قوی طالع
شاه رنجیت سنگه همه ملک را زیر کرده چو خنگ کهرک سنگه شهزاده عالی مکان که دانای
گوران بود مادران به فتح جنگ شد در زمانی تیار که بحبده صد و بود هشتاد و چار
جمعدار این توپ شد رای سنگه که در جانفشانیست او بیدرنگ بموجب صلاح لاله
جیسنگه یار غلام نبی گفت تاریخ وار دستخط گیر و تاراکیر بتاریخ پنجم ماه ماگه سنبت ۱۸۸۴
و سوای این عبارت چیزی در شاستر کنده بود کتبهٔ توپ دوم نظم چو اژدرها بجان
و دل بسی داغ کهن دارم حذر کن ای رقیب از من که آتش در دهن دارم قطعه ای
توپ ز نواب نامدار در راستی و پردلی خود یگانه اژدر دمی و شیرزادی جنگجو
باری و مهره داری و صاحب خزانه سرکار نواب محمد شجاع خان بهادر صفدر جنگ سنه ۱۱۸۲ الهجریه
النبویه آتش کوه شکن بوزن یکصد و ده من گوله بمقدار دهن و باروت نصف از گوله در
وزن کتبهٔ توپ سوم توپ سی بان برون بابت شتاهولی طول پیو ال الله ورعه
۱۲۳۶ ذی و بعض عبارت در شاستری بود کتبهٔ توپ چهارم سری اکال سهای
نظم بست این توپ مصر بلی رام هاتفش گفته فتح و نصرت نام ضرب آتش فشان
دبرق شرار صبح اعدا از دود او چون شام سنبت ۱۸۹۴ کتبهٔ توپ پنجم بفضل اکال
سهای از حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال توپ جنگ بجلی باهتمام جواهر مل کارخانه
صوبه سنگه ساخت دار السلطنة لاهور سنبت ۱۸۹۸ در تحت سردار فتح سنگه کتبهٔ توپ
ششم بفضل سری اکال پورکه جی از حکم رنجیت سنگه پادشاه بهادر بلند اقبال نر سنگه مکهی
کارخانه دار السلطنة لاهور باهتمام جواهر مل سنبت ۱۸۹۴ عمل بسیران سدها سنگه کتبهٔ توپ هفتم

بفضل سری اکال پورکه جی مهاراجه رنجیت سنکه بهادر دام ملکه و سلطنته سری مهاراجه صاحب
ادهراج هذا ضرب موسوم بفتح بان حسب الامر اقدس در سنه ۱۸۹۴ از سال راجه بکرماجیت باهتمام
صاحب ارسطو فطرت افلاطون فطنت موشیو شوالیر جنرل کورت صاحب بهادر ریخته شد
کتبهٔ توپ ششم برین توپ چیزی در شاشتری نوشته است کتبهٔ توپ
نهم بفضل اکال از حکم بادشاه رنجیت سنکه بهادر بلند اقبال توپ ششبان باهتمام جواهرمل
کارخانه صوبه سنکه دار السلطنة لاهور سنه ۱۸۸۷ در تحت سردار تیج سنکه کتبهٔ توپ
دهم بفضل اکال از حکم بادشاه رنجیت سنکه بهادر بلند اقبال توپ بام بان باهتمام جواهرمل کارخانه
صوبه سنکه ساخت دار السلطنة لاهور سنه ۱۸۸۷ در تحت سردار تیج سنکه کتبهٔ توپ یازدهم
بفضل سری اکال پورکه جی مهاراجه رنجیت سنکه بهادر دام ملکه و سلطنته سری مهاراجه صاحب ادهراج
هذا ضرب موسوم بنصرت بان حسب الامر اقدس در سنه ۱۸۸۷ از راجه بکرماجیت باهتمام صاحب
ارسطو فطرت افلاطون فطنت موشیو شوالیر جنرل کورت صاحب بهادر ریخته شد کتبهٔ توپ
دوازدهم بموجب حکم حضور فیض گنجور سنکه صاحب سرتاج خالصه بادشاه رنجیت سنکه جیو
دام اقباله باهتمام میان قادربخش در قلعه مبارک لاهور توپ دیوان لاله موتی رام دام اقباله
تیار شد سنه ۱۸۸۸ اسم توپ فتح جنگ عمل محمد حیات کتبهٔ توپ سیزدهم بفضل سری اکال
پورکه جی مهاراجه رنجیت سنکه بهادر دام ملکه و سلطنته سری مهاراجه صاحب ادهراج در سنه ۱۸۸۸
از راجه سری بکرماجیت هذا الضرب موسومه لیلان حسب الامر اشرف اقدس اعلی حضور انور
در سنه ۱۸۹۰ باهتمام صاحب ارسطو فطرت افلاطون زمان مشیر شوالیر جنرل کورت صاحب بهادر
در عهد کار بجسن خدمت فضل علی کمیدان شاگرد صاحب ممدوح بهادر ریخته شد کتبهٔ
توپ چهاردهم بفضل سری اکال پورکه جی مهاراجه رنجیت سنکه بهادر دام ملکه و سلطنته
سری مهاراجه صاحب ادهراج در سنه ۱۸۸۷ از راجه بکرماجیت هذا الضرب موسومه مجنون
حسب الامر اشرف اقدس اعلی حضور انور در سنه ۱۸۹۷ باهتمام صاحب ارسطو فطرت افلاطون زمان

فلاطون زمان مشیر شو الیر جنرل کورٹ صاحب بهادر در عهد کامجس خدمت فضل علی گیدان
شاگرد صاحب ممدوح ریخته شد کتبهٔ توپ پانزدهم ارب سهای توپ سنگه نمبر ۱۵
رانوب سنگه کل تیار شد سنبت ۱۸۵۱ کتبه توپ شانزدهم نظم است این توپ اژدهای نمبر ۱۶
دمان از دم خود شرار برق فشان بیک آواز خود کند ناگاه بخت دشمن چو دود خویش
سیاه پی تفتیح قلعه سخت چو جنگ زین سبب نام گشت منصر جنگ در عهد پادشاه رنجیت سنگه
بهادر توپ سردار جوالا سنگه شهرانیه باهتمام منشی ولیا عرا سنبت ۱۸۸۵ عمل ای سنگه توپ ساز در سال یکهزار نمبر ۱۷
و هشتصد و هشتاد و هفت اتمام یافت کتبهٔ توپ هفدهم بفضل سری اکال پورکه جی از حکم رنجیت سنگه
پادشاه بهادر بلند اقبال توپ شیو نکهی کارخانهٔ دار السلطنه لاهور باهتمام جوا هر مل سنبت ۱۸۹۳ عمل سیران
سدها سنگه کتبهٔ توپ هیجدهم ضرب رام بان بفضل سری اکال جی بعهد پادشاه جهجاه نمبر ۱۸
جد بهتر زمان کرن دوران مهاراجه ادهراج رنجیت سنگه بهادر خلد الله ملکه مقرب بارگاه سلطانی
مصاحب درگاه خاص الخاص خاقانی سردار خوشحال سنگه در سنبت یکهزار و هشتصد و نود و پنج بکرماجیتی
مطابق یکهزار و دو صد و پنجاه و چهار هجری باهتمام بانکهی خان توپ ریز تیار گردید کتبهٔ نمبر ۱۹
توپ نوزدهم اول برین توپ قدری از انگریزی کنده است نظم از فضل گرو نانک و
و لطف گوبند سنگه واز حکم شاهزاده کنور نونهال سنگه شد توپ نو طایر ظفر جنگ ساخته سنبت
منصوب توپخانه جرنیل تیج سنگه ضرب سورج مکهی ساخت لاهور سنبت ۱۸۹۷ کتبهٔ نمبر ۲۰
توپ بیستم فضل اکال نظم از فضل گرو نانک و لطف گوبند سنگه وز حکم پادشاه بهادر
رنجیت سنگه نظم شد توپ نو تیار عدو کوب دو دربان منصوب توپخانه جرنیل
تیج سنگه ساخت دار السلطنه لاهور کارخانه صوبه سنگه سنبت ۱۸۹۰ کتبهٔ توپ نمبر ۲۱
بیست و یکم بفضل سری اکال پورکه جی مهاراجه رنجیت سنگه بهادر دام ملکه و سلطنته سری
مهاراجه ادهراج هذا ضرب موسوم اندربان حسب الامر اشرف اقدس در سنه ۱۸۹۴ از راجه بکرماجیت
باهتمام صاحب ارسطو فطرت فلاطون فطنت موسیو شو الیر جنرل کورٹ صاحب بهادر ریخته شد

کتبهٔ توپ بیست و دوم برین توپ که از آهن است اندک عبارت هندی کنده است
کتبهٔ توپ بیست و سوم برین توپ آهنی چیزی از حروف انگریزی نوشته است
کتبهٔ توپ بیست و چهارم سنبت ۱۹۰۲ فتح حضرت مرتب ساخت توپ اژدها
مثال برق رعد سامی آئین الملک امام الدین بهادر خطابی شاهانه شاهی سنه ۱۲۶۱ هجری
کتبهٔ توپ بیست و پنجم اول قدری عبارت شاستری نوشته است بعد سری امراجی
سهای سری راجه سوچیت سنگه سنبت ۱۸۸۸ کتبهٔ توپ بیست و ششم فضل اکال از حکم
پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال توپ راه بان باهتمام جواهر مل کارخانه صوبه سنگه ساخت
لاهور سنبت ۱۸۸۷ کتبهٔ توپ بیست و هفتم اول چیزی در شاستری نوشته است
اسم این توپ از سرکار عالی جنگ جیت تحریر بتاریخ سنبت ۱۸۷۴ کتبهٔ توپ
بیست و هشتم برین توپ تمام عبارت انگریزی خوشخط کنده بود کتبهٔ توپ
بیست و نهم برین توپ نیز همان عبارت توپ سابق و همان نمبر کنده است
کتبهٔ توپ سی ام بفضل سری اکال پورکه جی از حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال
توپ جوالا مکهی کارخانه دار السلطنة لاهور باهتمام جواهر مل سنبت ۱۸۹۴ عمل لسپران سدها سنگه
کتبهٔ توپ سی و یکم بفضل سری اکال پورکه جی از حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال
توپ خالصه پسند کارخانه دار السلطنة لاهور باهتمام جواهر مل سنبت ۱۸۹۴ عمل لسپران سدها سنگه
کتبهٔ توپ سی و دوم فضل اکال از حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال توپ [illegible] بان
در کارخانه صوبه سنگه دار السلطنة لاهور سنبت ۱۸۸۶ در تحت تیج سنگه کتبهٔ توپ سی و سوم
برین توپ عبارت شاستری کنده بود کتبهٔ توپ سی و چهارم فضل اکال پورکه جی از
حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال توپ تیور شان بان کارخانه دار السلطنة لاهور باهتمام
جواهر مل سنبت ۱۸۸۸ عمل لسپران سدها سنگه در تحت تیج سنگه کتبهٔ توپ سی و پنجم
فضل سری اکال باقی عبارت چنان مشکوک بود که خوانده نمیشد کتبهٔ توپ سی و ششم

از فضل گرو نانک و لطف گوبند سنگه از حکم پادشاه بهادر رنجیت سنگه شد توپ نو تیار
غدو خوار بهرت بان منصوب توپخانه سردار تیج سنگه سنبت ۱۸۹۰ کتبه توپ سی و
هفتم بفضل سری اکال پورکه جی ضرب رام بان بعهد پادشاه جمجاه جدهشتر زمان گرن
دوران مهاراجه ادهراج رنجیت سنگه بهادر دام اقباله حسب الحکم مقرب بارگاه سلطانی مصاحب
درگاه خاص الخاص خاقانی سردار خوشحال سنگه در سنبت یکهزار و هشتصد و نود و پنج بکرماجیتیه مطابق
یکهزار و دو صد و پنجاه و چهار هجریه باهتمام بالکی خان توپ ریز تیار کنانید کتبه توپ
سی و هشتم برین توپ چیزی بخط هندی کنده بود مگر چیدان مشکوک بود که خوانده نشد
هندسه سال در انگریزی این بود ۱۷۹۸ و بر توپ ۲۸ و ۲۹ عبارت در انگریزی بسیار خوشخط
کنده بود درین عبارت نام پادشاه رنجیت سنگه و سنه انگریزی ۱۸۳۲ عیسوی بود در میان

باقی احوال ریاست لاهور که زبانی مردم معتبر و ثقات بسماعت رسیده

گوبند راجه سوچیت سنگه وقت قضا کردن زر معتد به بطریق امانت در سرکار انگریزی داشته بود
بالفعل مهاراجه گلاب سنگه برادر راجه متوفا مذکور دعوی آن زر کرده چنانچه دعوی و حقیقت
آن نیز بپایه ثبوت رسید سرکار موصوف آن امانت را در هفتاد و پنج لک روپیه بعوض ملک
کوهستانی از مهاراجه مذکور طلب میداشتند مجرا کرده گرفتند و مشهور است که هرگاه مهاراجه
شیر سنگه در بلوای سکهان کشته شد مهاراجه دلیپ سنگه را بر مسند ریاست لاهور نشانیده
والده صاحبه او شان را مختار کردند زیرا که مهاراجه مذکور صغیر السن است و رانی صاحبه بهائی لال سنگه
برادر حقیقی خود را نائب و وزیر مهاراجه دلیپ سنگه ساخت راجه لال سنگه را که این امر ناگوار خاطر بود
در پی دفع بهائی لال سنگه گشته آخر او را از غدر و فریب قتل کنانید و بجای او خود وزیر گردید چنانچه
در وقت جنگ سکهان با فوج انگلشی همین لال سنگه بر منصب وزارت لاهور منصوب بود و مردمانیکه
در کمپ لدهیانه و فیروزپور موجود بود ز سبب جنگیدن سکهان با سرکار انگریزی چنان بیان
می کنند که بسبب عبور کردن سکهان از شهر لاهور باین طرف ستلج در بعض اضلاع و علاقجات

که در عمل لاهور بود و قریب چهاونی لدهیانه و فیروزپور واقع مثل علاقه بدهنی و دهرم کوت
و کوت عیسی خان و قلعه کهوکه در هری پتن است فیما بین سکهان و مردم سپاه هر دو چهاونی
انواع فساد و هنگامها برپا گشته نوبت بکشت و خون میرسید بنابران مستر رابرت کمشنر
که حاکم کل علاقه لدهیانه وغیره سرکار انگریزی بود بحضور نواب گورنر جنرل بهادر در کونسل
رپورت نموده رای خود نوشت که اگر این چند علاقه لاهور که قریب چهاونی لدهیانه این
طرف ستلج واقعند و جمع آنها زاید از پنج لک روپیه نیست اگر بکدام صورت و تدبیر از دربار لاهور
بطریق معاوضه با ملک دیگر از ان سرکار انگریزی خواه بطور تعهد و مستاجری در عمل سرکار کمپنی
بیاید تا آمد و رفت سکهان علاقه لاهور در عمل سرکاری بالکل موقوف و مسدود گردد تا هیچگونه
قضیه و فساد نشود گویند جناب لارد صاحب استحسان رای کمشنر مذکور نموده بدربار لاهور این
حال را نوشته استمزاج تبدیل علاقجات مذکوره نمودند بدین طور که سرکار لاهور خواه بعوض این
علاقجات ملکی دیگر از سرکار انگریزی بگیرد و یا زر خراج آن سال بسال از سرکار مذکور گرفته باشد
رانیصاحبه والدهٔ رئیس لاهور در جواب آن بحضور لارد صاحب نوشت که نظر بر یکجهتی و اتحاد
قدیمه که فیما بین هر دو سرکار از عهد مهاراجه رنجیت سنگه بیکنشته باشی ثابت و متحقق است تا بدادن علاقجات
بنابر مصلحتی که بدان ایما رفته است بجان و دل راضی ایم بهر صورتیکه سرکار انگریزی خواسته باشد بگیرد
و در عمل و دخل خود دارد بشرطیکه فوج خالصه هم درین امر راضی گردد زیرا که من بالفعل بدون
رضای فوج مذکور اختیار در امری از امور ملکی ندارم حال غلبه و خودسری آن بر آن صاحب هم
ظاهر است و در همان ایام فوج خالصه بدریافت اینحال که رانیصاحبه بدادن آن علاقجات
در سرکار انگریزی راضی است در کمال غیظ و غضب شد و حسب اتفاق در همان قرب لارد هاردنگ بهادر
و کمندر انچیف بهادر برای ملاحظهٔ چهاونی کمپ لدهیانه و فیروزپور و هم بجهت انتظام معابر
دریای ستلج قسمیکه سابق مرقوم گشت جریده تشریف بردند سکهان را الیقین واثق شد که هر دو
حاکمان جلیل القدر سرکار انگریزی برحسب اجازت و استرضای رانیصاحبه برای عمل و دخل کردن

ودخل کردن در اضلاع مذکوره آمدها اندازراه نادانی وخودسری بی آنکه حقیقت حال را دریافت کنند
یکبارگی زیاده از بیست هزار سوار وپیاده مع توپخانه سنگین و دیگر آلات حرب درعمل سرکار انگریزی
آمده جنگ کردن شروع نمودند وبمزه مت فاسد وشآمت عهدشکنی باوجود جنگیدن دلیرانه وجرات
مردانه در هر جنگ هزیمت یافتند وخواسته بودند که بعد غالب آمدن بر فوج انگلشیه در لاهور رفته
رانی را که با انگریزان ساز دارد قتل کنند وپسرش را بر داشته دیگری را بر ریاست لاهور منشانند
مگر بر هر دو امر که اندیشیده بودند قدرت نیافتند واز هر طرف خایب و خاسر گردیدند ونیز گویند که
سکهان از فوج خالصه بعد جنگ دوم یا سوم که مغلوب ومنهزم شده بودند خیال کردند که سبب این جنگ
وتباهی ما مردم در واقع مستر براتفت کمشنر است بهر صورت که ممکن باشد رفته آنصاحب را
باید کشت پس پنج سوار سکهان بدین اراده در مقامی رسیدند که در آنجا صاحب کمشنر در میان حلقه
بسیار صاحبان انگریز بود اول باواز بلند پرسیدند که فلان صاحب کجاست با او کاری داریم
وآخر آنصاحب را شناخته دو سوار برق وار بروی یورش کرده بضرب بهای شمشیر صاحب
کمشنر را کشتند وخود هم از دست دیگر صاحبان مقتول گردیدند اگر انجال وقعیست از جهالت و
کینه کشی این فرقه بعید نیست وسابق ازین اکثر سرداران سکه در مقام امرت سر که جای تیرته و
پرستشگاه سکهان است سکونت میداشتند ولاهور مقام فرودگاه لشکر رنجیت سنگه بود آخر رفته رفته
رئیس مذکور آنرا دارالریاسه خود ساخت در قلعه وعمارات تعمیر کرده سلاطین تیموریه سکونت میکرد
ودرمیان امرت سر ولاهور فاصله بیست وپنج کروه است مردم شب مانده از امرت سر بلاهور
میروند وچهاونی لدهیانه وفیروزپور هر دو بر کناره شرقی ستلج وقعند ودریای مذکور سر حد عمل
سرکار انگریزی وسکهان است وفاصله درمیان لدهیانه فیروزپور چهل وپنج کروه است وملک پنجاب
درمیان پنج دریا واقع است ولهذا آنرا پنجاب گویند دریای اول آن که جانب شرقی پنجاب واقع
ستلج است دوم دریای بیاس سوم راوی چهارم چناب پنجم جهلم ودرمیان این پنج دریا
چهار دوآبه اند درمیان دوآبه شرقی که درمیان ستلج وبیاس واقع است چهاونی جالندهر

قرار یافته و در دوآبهٔ دوم که در میان دریای بیاس و راوی است شهر لاهور و چهاونی انارکلی
بیان بلوای اول
واقع و از آن زمان که فوج انگریزی در آن ملک رفته است مردم آنجا از اهل سوق و بازار شورش
برداشته بودند یکی سبب اینکه در بیست و یکم مارچ سنه ۱۸۴۶ عیسوی پهره‌های گوره ولایتی که بر دروازه‌های
قلعه لاهور برای حفاظت شهر استاده پهره میدادند که در آخر روز گاوان از چراگاه برگشته یکبارگی
قصد رفتن در شهر کردند یک کس گوره که بر پهرهٔ خود مسلح استاده بود گاوان را از رفتن بهیات
اجتماعی مانع شد تا بر دم آیند و روند در میان دروازه بدان جانوران ضرر نرسد چنانچه یک ماده گاو
بلا قصد و اراده از دست او کشته شد مردم شهر که همه هنود بودند دوکانها را بند کرده آماده بلوا
شدند میجر لارنس اجنت و دو سه صاحبان دیگر پیاده با قصد رفتن در مقام بلوا نمودند تا مردم
بازاری را از شر و فساد باز دارند آن ابلهان از هر چهار طرف بر صاحبان سنگ زدند چنانچه صاحب
اجنت و یک کپتان از سنگ زنی شان زخمی خفیف بر چهره و اطراف برداشته بر مکانهای خود
واپس آمدند و فوراً رجمنت سواران انگریزی برای سزادهی و گرفتار کردن بلوائیان در رسید
صاحب اجنت بمقتضای دانشمندی تحمل و بردباری کار فرموده سواران را گفته فرستاد که بقالان را
از دور ترسانیده متفرق سازند و قصد گرفتاری و زد و خورد شان ننمایند زیرا که سزادهی ایشان
موقوف بر تجویز راجه لال سنگه وزیر است روز دیگر اهلکاران دربار لاهور کسانی را که سبب بلوا
شده بودند بضرب شلاق و هم بقید و اخذ جرمانه قرار واقعی تنبیه و گوشمال ساختند و سبب
بیان بلوای دوم
بلوای دوم این شد که بعض سپاهیان مسلمان کمپ جالندهر برای مقرر کردن یک دو دکان
بقر قصاب فروخته شدن گوشت گاو در بازار چهاونی آنجا از صاحب کمشنر اجازت خواستند
صاحب ممدوح صوف اجازت آن داد سکهان باشنده جالندهر ازین امر بسیار ناراض شده جمعیتی
از ایشان نزد صاحب موصوف رفته برای موقوفی دکان بقر قصابان آنجا درخواست نمودند
صاحب فرمود این درخواست شما بیجاست زیرا که در بازار لشکر انگریزی شما را چه سروکار است
و بودن این چنین دکان در فوج انگریزی برای گورهای ولایتی پر ضرورت سکهان را که بسبب

بسبب عدم منظوری درخواست افروخته و درخشم شده چوب و سنگ زدن بر مردم آنجا
حتی که بر صاحبان انگریز نیز شروع کردند و ساعت بساعت مردم بمقوم شان فراهم شده
بلوای عظیم نمودند و چون چندکس از سنگ و چوب آنها مجروح گشتند سواران رسالهٔ انگریزی
در رسیده بموجب ایمای صاحب کمشنر آنجا قریب صد و صدکس را گرفتار کرده قید کردند و
باقی بلوائیان که گریخته رفته بودند بدست نیامدند و اکنون چند دکان بقر قصابان در چهاونی
جالندهر مقرر شدند و گوشت گاو بی تکلف و علانیه در انجا فروخته می شود و نیز گویند هرگاه
لارڈ صاحب بهادر در امرتسر تشریف بردند گلاب سنگه بمشاهدهٔ گوشت گاو در میان
بازار رجمنت سواران گوره ولایتی همرکاب لارڈ صاحب ممدوح بموجب تعصب مذهب خود
بسیار رنجیده و ملول خاطر گردید و از فرط رنج و ملال بهانه بیماری سوار نشده بحضور لارڈ صاحب
حاضر گشت و آخر عندالطلب حاضر شده عرض کرد که در مذهب ما سکهان گاوکشی بسیار
ممنوع ست مقتدایان ما درین باب نوشته اند که هر سکه گاو را کشته و یا گوشت آنرا به بیند او را
واجبست که بشرط داشتن قدرت کشندهٔ گاو را مثل گاو ذبح کند و یا خود را بکشد و امرتسر
از قدیم پرستشگاه سکهان ست ما مردم این مقام را بسیار تعظیم و تکریم میکنیم و لهذا امری که خلاف
مذهب ما باشد در آنجا دیدن نمیتوانیم لارڈ صاحب فرمود آنچه شما گفتید راست و مراعات حفظ
مراتب خصوصا پاسداری مذهب و دین هر یک قوم مرکوز خاطر و ملحوظ می باشد مگر این امر که
شما شکایت آن کردید درینجا بمجبوری بعمل آمده زیرا که غذای مردم ولایت با گوشت و از سرکار
کمپنی بسپاه ولایتی هر روز داده میشود گلاب سنگه گزارش کرد اگر بجای گوشت گاو گوشت بز و میش
از سرکار بفوج ولایتی عنایت شود قباحتی ندارد ارشاد شد این قدر بز و میش در سفر و مهم از کجا بهم
میرسد و علاوه و دو چند سه چند صرف در گوشت بز و میش خواهد افتاد سردار مذکور عرض کرد که
بهم رسانیدن آن و قیمت ان از ذمهٔ بنده است هر قدر که در فوج ولایت متعینهٔ امرتسر بز و میش صرف
خواهد شد مردمان بنده هر روز خواهند رسانید لارڈ صاحب فرمودند ازین چه بهتر چنانچه بملاحظه

راجه گلاب سنگه بحکم لارد صاحب منادی درباب امتناع گاوکشی در شهر امرت سر شد گویند بعد یک روز یا دو روز از منادی مذکور شخصی کشمیری مسلمان گاو را در مکان خود ذبح کرده چون این خبر بلارد صاحب شد حکم سزا و تشهیر آن کشمیری شد زیرا که او بعد منادی حضور مرتکب این امر شده خلاف حکم حضور نموده باری بسفارش بعضی از تاجران عمده کشمیر قصورش معاف و حکم گرفتن زر جرمانه سنگین از آن کس صادر شد چنانچه کاشمیریان برای حفظ آبروی همقوم خود زر جرمانه را داخل سرکار ساختند و از آن سو مردم راجه گلاب سنگه کله بز و میش را بقدر حاجت در رجمنت سواران و پلتن گوره ولایتی میرسانیدند و قیمت آن از سرکار انگریزی مییافتند

در بیان کثرت سپاه و آراستگی فوج لاهور در عهد مهاراجه رنجیت سنگه رئیس سابق لاهور

از زبانی کسانیکه سالها سال در لاهور بودند شنیده شد که رنجیت سنگه مذکور فوج سواره و پیاده و توپخانه را از وردی و سلاح وغیره از آلات حرب و سایر سامان چنان آراسته کرده بود که بوقت قواعد کردن پلتن های پیاده و رجمنت سواران او در میدان بسبب افتادن شعاع آفتاب سلاح مصقول و شفاف شان نظر تماشائیان خیره میگردید گویند هرگاه مکناتن صاحب باراده نشاندن شاه شجاع الملک بر تخت سلطنت کابل و قندهار متوجه افغانستان شد در اثنای راه گذر ایشان مع افواج انگریزی و توپخانه در لاهور افتاد رنجیت سنگه که در آن زمان بقید حیات بود بپاس دوستی و اتحادیکه با سرکار انگریزی میداشت مکناتن صاحب را مع تمامی فوج همراهی تا سه روز در لاهور قیام کنانیده رسم ضیافت صاحبان عالی شان و افسران فوج بر حسب درجه و رتبه هر کس و هم دعوت کل سپاه با توسع و گشاده دلی نمود و در مدت یکروز ملاحظه سپاه انگریزی و تماشای قواعد شان کرد و روز دوم سپاه خود را از رجمنت سواران و پلتن های پیاده و توپخانه صاحبان انگریز را ملاحظه کنانید ناظرین هر دو فوج میگفتند که زرق و برق وردی سپاه و پیاده و صفائی و شفافی ساز و یراق سواران و چالاکی مردم توپخانه لاهور بوقت شلک زدن و نشانه افگندن و در دیگر طرق قواعد برابر فوج انگریزی بود بلکه در بعض امور سبقت و پیشی بر فوج انگریزی میربودند

میر بودند چنانچه افسران افواج انگریزی تعریف آراستگی فوج سکهان نمودند و رئیس مذکور که
از بس دانشمند و مآل اندیش بود باعتماد این فوج خود گاهی قصد مقابله با سرکار انگریزی نکرده
زیراکه او خوب میداند که در اصل و نقل بسیار فرق است و در بین ما نه تدبیر جنگ و پایداری در رزم که
بر اهل ولایت ختم است گو بظاهر کسی از اهل هند بتقلید مردم ولایت فوج خود را از پوشانیدن
وردی و آموختن قواعد و شلک زنی تیار کند ولیکن بوقت جنگ هرگز پایداری مثل فوج
انگریزی نخواهد کرد زیراکه افسران انگریز بوقت جنگ برحسب دستور بعضی اسپ سوار و بعض
پیاده از صفوف سپاه چند قدم پیشتر استاده میشوند و بذات خود با حریف میجنگند و سپاه را
با تدبیر میجنگانند و سپاه ایشان بموجب قواعد و مشق دائمی عادی بر امور جنگ و در تبعیت
افسران خود میباشند وقت جنگ و غیر جنگ ایشانرا یکسان مینماید و بمشاهده حال افسران
فوج خویش از جنرلان و کرنیلان و دیگر عهده داران که در وقت مقابله با حریف پیشتر از صفوف
می‌ایستند شجاعت و دلیری در مردم سپاه نیز بالضرور پیدا میشود و سبب پایداری جماعت
صاحبان انگریز در جنگ بچند وجه است اول آنکه میدانند که ما این در ملک غیر مستقیم گریخته کجا
خواهیم رفت اگر در معرکه جنگ کشته گردیم موجب ادای حقوق سرکار که برگردن ماست
خواهد شد و هم باعث نیکنامی در قوم و ملک ما منظور لهذا کشته شدن خود در رزم هزار مرتبه بر
فرار ترجیح میدهند و نیز هر فردی از ایشان حکیم و تجربه کار و دانشمند است بیقین میداند که مرگ بی اجل
نیست اگر زنده خواهیم ماند بر حریف غالب آمده و بر ملک و دولت او متصرف شده حکمرانی خواهیم
کرد و اگر کشته شویم قوم ما حکومت خواهد کرد و در صورت جبن و گریز در میان قوم و همچشمان خود
از اینجا تا بولایت ندامت و شرمساری خواهیم برداشت و معزول شده در مواخذه سرکاری
خواهیم افتاد و بخلاف سپاه هند و افسران ایشان که در جنگ بمقابله حریف اول تصور مرگ و کشته شدن
خود کرده و بجهه یاس کرده و سررشته تدبیر و جنگانیدن سپاه را از دست میدهند و در اندک
حمله و غلبه حریف موت خود را متیقن دانسته پیشتر از سپاه فرار را بر قرار اختیار میکنند و فوج هم

بتعبیت افسران خود ناگزیر براه گریزی بپایید در همین مقام از حال آراستگی فوج نواب قاسم علی خان
بمناسبت مقام مرقوم میگردد یعنی هرگاه نواب مذکور بجای میر محمد جعفر خان خسر خود رئیس
بنگاله و بهار شد بود و باش خود از مرشدآباد ترک نموده در مقام مونگیر سه اقامت ورزید
و در آنجا گرگین خان نامی ارمنی را جنرل فوج خود ساخته سپاه و توپخانه را خوب آراسته کرد
گویند که فوج او نیز مثل فوج انگریزی در قواعد تفنگ زنی و توپ اندازی و هم از وردی و
ساز و یراق خوب تیار شده بود نواب قاسم علی خان مذکور باغوای گرگین خان مذکور چنان
تصور کرد که اکنون فوج ما با فوج انگریزی برابر و پله به پله است بلکه در کثرت زاید پس بهمین غرور
و پندار با اهالیان سرکار انگریزی در امر سهل نزاع و پرخاش کرد حال آنکه سرکار موصوف محسن او
بود و بعنایت اهالیان آن سرکار این چنین ریاست کلان را یافته بود بالجمله چون مقدمه طول کشید
و اراده جنگ مصمم نمود شمس الدوله لارد ونسترت گورنر جنرل آنزمان که دوست قاسم علیخان بود
بحسب اتفاق از کلکته برای ملاحظه کوٹھی تجارت کمپنی در شهر پٹنه رفته و بعد معاودت از آنجا
در مونگیر برای ملاقات نواب مذکور تشریف برد خان مذکور بعد تقدیم لوازم ضیافت گذرانیدن
تحائف قواعد فوج خود را بگورنر موصوف نمود گورنر بعد دیدن تمامی افواج و توپخانه او
بمشاهده قواعد و چابکدستی مردم توپخانه در تفنگ زنی و هدف افگنی بسیار تعریف کرد و
مافی الضمیر قاسم علی خان را از نمودن سپاه خود دریافت کرده بوقت مناسب دوستانه نواب
مذکور را نصیحت کرد و گفت نواب صاحب فوج شما بهمه وجوه خوب آراسته و تیار است از این
سپاه بر دیگر رئیسان هندوستان که بالفعل هستند غالب میتوان شد مگر باعتماد این فوج زنهار
مقابله با فوج انگریزی نباید کرد که هرگز با آن عهده برآمدن نخواهید شد و اکنون شوکت و اعتبار
ریاست شما نسبت دیگر سرداران هندوستان بهتر است مبادا که از جنگ کردن با انگریزان
آنرا برباد دهید با مردم هر قدر که خواسته باشید در مباحثه و حجت بجنگید نه با فوج مقابله نمایید
قاسم علیخان که در نشاه غرور و پندار باغوای ارمنی مذکور از بس مدهوش بود نصیحت گورنر را

را که محض از راه دوستی او را آگرده بود نشوده یکبارگی شروع بجنگ کرد و از فوج انگریزی
در چند جا شکست فاحش خورده گریزان در صوبهٔ اوده رفت و از نواب شجاع الدوله استمداد
نمود و در انجا هم پناه نیافته و بجای خود نرسیده در حالت اضطرار بطرف بلاد مغربی فرار
کرده رفت و بهمانجا بی نام و نشان بمرد و گرگین خان سپه سالار فوج او در عین جنگ از دست
سپاه خود در راج محل مقتول گردید باز بحال ملک پنجاب رجوع نموده میشود ز زبانی اکثر ثقات
دریافت شد که کل فوج مهاراجه رنجیت سنگه سوای افواجی که در ملتان و پشاور و کاشمیر وغیره
متعین بود قریب هفتاد و پنجهزار سوار و پیاده جرار در لاهور موجود بماند و آمدنی ملک او
قریب دو نیم کرور روپیه بود و آنچه در سال از دادن سپاه و دیگر مصارف پس انداز میشد
داخل خزانه میساخت و درین جنگها که سکهان با فوج انگریزی نموده بودند فقط پیاده های فوج
خالصه بودند و سواران آنها در هیچ جنگ مقابله نکردند و مردم تماشابین که بعد از جنگ
اول یا دوم برای دیدن مقتولان طرفین در صف جنگ رفته بودند میگویند که مقتولان سپاه
انگریزی را در مغاکها دفن کرده بودند و لاشهای سکهان را در یک جا قریب ششصد کس را شمار کرده
بودند و سوای آن در جاهای متفرقه که افتاده بودند شمار کردن نتوانستند و همچنین در سه جنگ دیگر
شمار مقتولان ایشان را قیاس باید کرد

در بیان شروع ریاست مهاراجه رنجیت سنگه و بزرگان او

از ثقات سکنهٔ دهلی شنیده شد که در عهد میر منو که از طرف محمد شاه پادشاه دهلی بصوبه داری لاهور
مامور بود سه برادر حقیقی از سکهان بودند یکی چرپا سنگه دومی لبنا سنگه و سومی مها سنگه و این
هر سه برادر از زمینداران خورده بی نام و نشان در یک موضع از مواضعات لاهور شریک و پتی دار
بوده مالگزاری آن مشمول دیگر شرکا در سرکار صوبه‌دار مذکور میکردند چرپا سنگه که برادر کلان آن
هر سه برادر و مرد چالاک و هوشیار بود جرات کرده از سرکار تعهد آن موضع مشترک بنام خود
نموده خراج آنرا داخل سرکار می ساخت و مدت سه چهار سال بسبب تردد کردن قرار واقعی
درآن ده خوب متمتع شد و فی الجمله تعارفی و راه و رسم با متصدیان دفتر نیز بهم رسانید و از راه بلند حوصلگی

دو سه ده دیگر کنجاپیسی را اجاره گرفت و بخوبی بند و بست آن نمود و فایده معتد به برداشت
و بعد زمان قلیل قبولیت یک علاقه را که جمعیت یک لک روپیه بود نوشت و زود از کیفیت
و کنه تعلقداری و تحصیل ملک کما حقه واقف گشته از تعلقه داران معتبر و نامی شد آخر کار
بقدر پنج شش لک روپیه را مالگزار سرکار شده و پرویزه خود را درست کرد و صد و صد پیاده
و چهل پنجاه سوار را نوکر خود داشته مثل زمینداران کلان بسر میکرد تا اینکه میر منو صوبه‌دار
لاهور قضا کرد و چندی زوجه بیوه او انتظام صوبه لاهور کرده آمدنی ملک را مثل شوهر خود
هر سال در سرکار پادشاهی ارسال میساخت و بعد فوت محمد شاه نوبت سلطنت باحمد شاه رسید
و سلطنت دهلی بسبب فتنه پردازی غازی الدین خان وزیر ابتر و ضعیف ترگشت و علی گوهر
پسر پادشاه از پدر ناخوش شده بقصد تسخیر بلاد شرقیه بطرف بهار رفت و در انجا تا چند ماه
در جنگ میرن پسر جعفر علیخان صوبه‌دار بنگاله و بهار مشغول ماند الغرض بسبب فتور و بی انتظامی
سلطنت صوبه‌داران و عاملان آمدنی ملک را در سرکار پادشاهی نفرستاده بلا خوف و خطر
بتصرف خود می در آوردند چنانچه چرپا سنگه و برادرش که با خود متفق و شریک
در تعلقداری بودند تا چند سال بغاوت ورزیده یک حبه نه نزد وجه میر منو که بنام صوبه‌دار
لاهور بود دادند و نه در سرکار پادشاهی فرستادند بدین سبب صاحب زر و فوج گردیده
و هرگاه وزیر مذکور بغدر و فریب احمد شاه پادشاه را قتل کنانید و علی گوهر پسرش پادشاه
شده در دهلی آمد و سرداران مغلیه مدار المهام سلطنت او گشتند مرزا نجف خان که بخشی
و مدار المهام سرکار پادشاهی شد بکل عاملان و زمینداران دور و نزدیک برای فرستادن
خراج ملک تاکید و تهدید نوشت و بعض را تنبیه و استیصال کرد و برخی را در دار السلطنه دهلی
طلب نمود چنانچه در همان ایام چرپا سنگه و جواهر سنگه برادرش مع چند دیگر زمینداران و مالگزاران
لاهور در دهلی حاضر شدند مرزا نجف خان زر کثیر از آمدنی ملک که در تصرف ایشان بود
بابت سنین ماضیه از ایشان طلب ساخت و با وجود داخل کردن زر بسیار در سرکار پادشاهی

سرکار پادشاهی ایشان از محاسبه نجات نشد این هر سه برادر از خوف سیاست مغلیه نهایت
ترسان و لرزان میماندند تا اینکه بخدمت شرف الدوله که یکی از سرداران تورانی و دوست
بخشی الممالک مرزا نجف خان بود تعارفی پیدا نمودند و چند ماه در خدمت سردار مذکور
آمد و رفت کردند و او را مربی خود ساختند شرف الدوله که از بس جوانمرد و با مروت بود
بر حال تباه این هر سه برادر که غریب الوطن و بانواع صعوبت مبتلا بودند ترحم نموده در
خدمت نواب نجف خان سفارش کرد مرزا نجف خان که ممنون احسان شرف الدوله
بود چنانچه شمه ازین حال عنقریب مرقوم خواهد شد بپاس خاطر شان از محاسبه این هر سه برادر
درگذشت بلکه خلعت بحالی علاقه که سابق نامزد ایشان بود داده با عزت و حرمت
رخصت لاهور ساخت و این هر سه برادر در وطن خود رسیده در تردد تحصیل علاقجات
خود که سیرحاصل بود بدستور مشغول گردیدند و بمساعدت بخت در زمان قلیل از آمدنی ملک
چنان تمول هم رسانیدند که صاحب هزار دو هزار سوار و پیاده گردیدند و تا حیات مرزا نجف خان
بارسال خراج و دیگر اسباب پیشکش در خدمتش او را از خود راضی و خوشنود میداشتند تا اینکه
بعد فوت مرزا نجف خان که مرد دانشمند و صاحب تدبیر و شجاع بود فتور عظیم در دهلی رو داد
و کل سرداران مغلیه از اقربا و رفقای خان مرحوم بسبب نااتفاقی در قتال و جدال از دست
یکدیگر کشته شدند و چون از سرداران مذکور کسی از خوف و هیبت شان مجال تمرد و سرکشی
نداشت میدان خالی شد و اولی العزمی و صاحب شوکتی در سرکار پادشاهی نماند
غلام قادر خان پسر ضابطه خان خلف نجیب خان افغان که از مدت درکمین نشسته جویای
قابو و وقت بود درچنین چنین نکبت وقت کمر بر نمکحرامی بسته ناگاه از کمینگاه برجسته
با فوج روهیله در شاهجهان آباد رسید در شهر و قلعه بندوبست خود کرد و قلعه را بتاراج و
غارت برد و با پادشاه و شهزادگان گستاخی و بی ادبی آنچنان کرد که رعب سلطنت
بالکل نماند و بناهنجاری و بدکرداری افاغنه رونق خاندان تیموریه بعد از خرابیها که از دست

وزیر سابق الذکر شده فی الجمله از سعی و کوشش میرزا نجف خان بهادر و دیگر سرداران مغلیه همراهی
او آغاز شده بود باز درهم و برهم گشت و کسی را توجه و التفات بحال عمالان و زمینداران دور دست
نماند لهذا اکثر امرای سرکار پادشاهی را خصوصا که از پای تخت دور بودند با زمان در روغن افتاد
و هر یکی بر خراج ملک متصرف شده امیری و صاحب فوجی شد و در همان ایام چرت سنگه و برادرانش
خود را بخطاب راجگی مشهور گردانیده سپاه را بیش از پیش نوکر داشتند و به نسبت دیگر سکهان
لاهور صاحب نام و نشان شدند و بعد فوت چرت سنگه و لهنا سنگه که لاولد بود ریاست
کل بمهاسنگه برادر بومی رسید و مهاسنگه سه پسر داشت یکی رنجیت سنگه و دو دیگر و چونکه رنجیت سنگه
اکبر اولاد مهاسنگه و صاحب اقبال بود بعد فوت پدر خود بر ریاست پدر و هر دو عموی خود
چرت سنگه و لهنا سنگه رئیس بالاستقلال شد و چون نیر اقبال و طالع او در ترقی و اوج بود او
ریاست موروثی ترقی کرده و از هر طرف میدان را خالی یافته فوج معتدبه از سوار و پیاده
سکهان همقوم خود ملازم داشت و بداد و دهش فراوان و سعی و کوشش نمایان رفته رفته بر
تمامی ملک پنجاب بلا مانع و مزاحم متصرف گشت و بعد از تسلط و انتظام در ملک پنجاب و فراهم
نمودن خزانه بسیار و نگهداشت فوجی جرار و آراستگی توپخانه آتشبار طاقت و زور ملک گیری
بهم رسانید و در مدت قلیل صوبه ملتان و پشاور و کاشمیر و غیره ملکهای کوهستانی را از افغانان بزور
شمشیر گرفته بران قابض و متصرف گشت و خطاب وا از راجگی بمهاراجگی مشتهر گردید بلکه در اخیر پادشاه
می گویانید **در بیان شمه از حال شرف الدوله سردار تورانی که ذکرش بالا**
گذشته چون ذکر این سردار با وقار بالا گذشته بود ذکر بعض از حال ایشان درینمقام مناسب نمود
باید دانست که نام شرف الدوله قاسم جان با جیم است و متوطن خاص بخارا و قبیله علی گوهر
در عهد شهزادگی و ولی عهدی از احمد شاه [illegible] شاه [illegible] بمقدار خود ناخوش شده بطرف بلاد
شرقیه توجه نمود و بقصد تسخیر صوبه بهار و بنگاله سعی و کوشش مبذول بود و درین هنگام نواب خادم حسین خان
حاکم پورنیه نواسه مهابت جنگ هم با فوج خود برای امداد همرکاب شهزاده موصوف بود و بطرف

و بطرف دیگر صادق علیخان عرف میرن پسر میر جعفر علی خان ناظم بنگاله مع فوج انگریزی در
مقابل لشکر شهزاده با سپاه انبوه و توپخانه ذاتی خود افتاده میخواست که شهزاده را از تسخیر صوبهٔ بهار
که در عمل او بود بحمایت فوج انگریزی و خود باز دارد دو سه جنگ هم فیما بین واقع که دیده تا الوقت
غالب از مغلوب تمیز نمیشد درهمان ایام مرزا قاسم جان سردار مذکور با جمعیت پانصد سوار
همقوم خود بقصد رفاقت شهزاده از لاهور آمده قریب بمعسکر شهزاده رسید و درین وقت لشکر
شهزاده قریب پتنه مقابل فوج حریف افتاده بود گویند احمد شاه پادشاه دهلی به لارد کلیو
گورنر کلکته نوشته بود که شهزاده علی گوهر فرزند مارا که ناخوش شده بدان طرف رفته است بهر طوریکه
مقدور باشد روانه این صوب نماید لهذا فوج انگریزی که در مقابل شهزاده بود قتال با فوج او نمیکرد و
محض بپاس خاطر ناظم بنگاله همراه میرن مذکور بود و میخواست که شهزاده را خواه ناخواه بی جنگ
بی آنکه او را صدمه و آسیبی برسد در قابو آورده صحیح و سالم با عزت و احترام روانه شاهجهان آباد
بحضور پادشاه ممدوح نماید هنوز این امر از قوت بفعل نیامده بود که فلک شعبده باز بازی دیگر
بر روی کار آورد که شرحش عنقریب می آید الغرض مرزا قاسم جان بعد رسیدن در انجا قصد کرد
که فردا بملازمت شهزاده فائز گردد و درخواست هرکابی و حاضرباشی حضور او کند و بوقت شب
با همراهیان خود مشوره نمود که بوقت ملازمت چه چیز بنذر شهزاده باید گذرانید درهمین فکر و تردد
بود که زبانی باشندگان آنجا شنید که در فلان موضع که ازینجا بفاصله پنج شش کروه است رسد غله و
چاره جانوران لشکر میرن رسیده است مردم همراهی رسد شب در انجا منزل کرده صباح روانه
لشکر خود خواهند شد مرزا قاسم جان بمجرد شنیدن این حال دو صد سوار همراه عالم جان برادر خرد
خود کرده برای انتزاع کرده آوردن رسد فرستاد سواران تورانی برق وار رسیده و بر مردم
میرن که غافل در خواب بودند شبخون زده تمامی اسباب رسد را مع دو زنجیر فیل و چهار مهار
اشتر و پنجاه راس گاوان و چهار و پنج سر از مقتولان مخالف تراشیده در لشکر خود آوردند
علی الصباح قاسم جان بملازمت شهزاده رسیده افیال و غیره اسباب رسد حریف را مع سرها

بهند رگذرانید شهزاده ازین حسن خدمت مرزا قاسم جان قبل ازین که ملازم سرکار او شده باشد
بسیار خوش گردید خصوصاً از یافتن شتران بار برداری وغیره زیرا که بسبب نبودن بار برداری
خیمه خاص حضور برجاپوشان و نرگاوان بار میشد بهر کیف همان روز شهزاده بجلدوی این خدمت
نمایان قاسم جان را بعنایت خطاب شرف الدوله و خلعت سرفراز فرمود و بحسب اتفاق از قضا
و قدر در شب دوم یا سوم از ورود سردار مذکور در اردوی شهزاده در عین ترشح برق
جان ستان بر میرن افتاد گویند میرن بعد تناول طعام شب برای استراحت بر پلنگ دراز
شده بر حسب معمول افسانه از قصه خوان می شنید و دو خادم پای او را میمالیدند که یک ناگاه
آتش برق در خرمن هستی او افتاده راهی ملک عدم شد و آن هر دو خدمتگار مع افسانه گو
بمعیت آقای خود نیز راه فنا پیمودند تا دیر ازینحال کسی را از خدم و حشم او اطلاع نشد و معمول
بود که بعد دو ساعت تبدیل خدمتگاران میرن میشد چون دو خدمتگار در خیمه او رفتند آقا و
خدمتگاران سابق را مع قصه گو بر فراش عدم غنوده یافتند دفعةً شور و اویلا و واحسرتا
برداشته افسران لشکر را خبر کردند هر چند ایشان بنا بر مصلحت حال مردن میرن را مخفی داشتند
و علی الصباح لاش بیجان او را لباس معمولی پوشانیده و بر هودج فیل نشانیده از انجا بطرف
راج محل برای کفن و دفن روانه ساختند تا فوج حریف شادان و لشکر ما هراسان نشود و باوجود
این همه تکلف که کردند همان ساعت در لشکر او اینخبر شایع شده رفته رفته در لشکر شهزاده هم رسید
علی الصباح شرف الدوله اینخبر را شنیده بحضور شهزاده حاضر شد و قبل از آنکه شهزاده ازینخبر آگاه
گردد عرض کرد که حضرت را مبارک باشد شهزاده پرسید این چه مبارکباد است عرض کرد شب
بر میرن دشمن حضور برق افتاد و او بصدق سر مبارک شد و همین وقت لاش او را بدین تکلف
روانه راج محل ساخته اند گویند بعد سنوح اینواقعه سران فوج انگریزی پیغام صلح و آشتی بخدمت
شاهزاده فرستادند و آنچه مناسب وقت بود از تعظیم و تواضع نسبت بشهزاده بعمل آوردند و جنگ
را موقوف نمودند و از آنوقت بپاسداری شهزاده می کوشیدند چنانچه یکهزار اشرفی لارد کلیو

از نزد خود بحضور شهزاده فرستاد غرض از این همه مراعاتیکه گورنر مذکور نسبت شهزاده در وقت که
بی سر و سامان و دور از پدر خان و مان خود بود کرد تخمی بود که عنقریب سرسبز شده بار آورد تفصیل
این اجمال طولانیست مگر خلاصه آن اینست که مقارن اینحال خبر رسید که احمد شاه پادشاه از مکر
وزیر غازی الدینخان وزیر کشته شد و صاحبان انگریز حسب استدعای شهزاده در همان سفر در
موضع گهثولی جناب ایشانرا بر تخت سلطنت هندوستان نشانیده نذرها گذرانیدند و چند لک روپیه
پیشکش و نذر از عالیجاه میر قاسم علیخان که او را بعد معزول ساختن میر جعفر علیخان ناظم
بنگاله وغیره ساخته بودند دهانیدند و نیز شاهزده لک روپیه سال از آمدنی ملک بنگاله و بهار برای
پادشاه جدید مقرر نمودند و علی گوهر یعنی شاه عالم پادشاه از اطراف بهار خوش و خرم نهضت
فرموده در اله آباد رونق افروز شد و قریب دو سال در آنجا اقامت فرمود و بهنگام قیام پادشاه
در اله آباد لارد کلیو از کلکته آمده نقد و هدایای قیمتی ولایت از طرف کمپنی انگریز بهادر بحضور پادشاه
گذرانید و درخواست دیوانی هر سه صوبه یعنی بنگاله و بهار و اوریسه نمود و پادشاه بموجب وعده
که سابق بوقت تشریف داشتن در اطراف پتنه با افسران فوج انگریزی کرده بود سند دیوانی
صوبه های مذکوره بنام کمپنی نوشته داد گویند اگر شاه عالم در اله آباد تشریف میداشت بغدر
غلام قادرخان روهیله مبتلا نمیشد مگر پادشاه بموجب ترغیب ارکان دولت و هم بمقتضای حب
وطن بشاهجهان آباد که پای تخت سلاطین تموریه از آبا و اجداد کرام او بود تشریف برد و در آن
ایام تمامی علاقجات اطراف دهلی بلکه در خاص شهر هم سوای قلعه مبارک در تصرف و عمل جاتان
بهرت پور بود و چونکه شرف الدوله مذکور از حین ملازمت هم رکاب پادشاه بوده بهر کاری و خدمتیکه
مامور میشد بجا می آورد و عمل جاتان و حکومت این قسم که ناگوار طبع اقدس پادشاه بود برای دفع و اخراج
شان شرف الدوله مستعد بود چنانچه بسرداری فوج جمع سواران همراهی خود که اکثر از برادران و اقربا و
عزیزان او بودند جنگیده عاملان جاتان از اکثر علاقجات و اطراف دهلی گریزانیدند و اخراج کردند تا آنکه
راجه بهرت پور بر دریافت این حال در خشم شده بقصد استیصال تورانیان با پنجاه هزار سوارجات

سوار شد و این نایب درین مهم قسم خورده بود که تا تورانیان را استیصال نکنم و هزیمت ندهم
طعام خوردن بر من حرام است و سواران شرف الدوله از ثلث فوج جاٹان هم کم بودند مگر تورانیان
بمقتضای کَم مِن فِئَةٍ قَلِیلَةٍ غَلَبَت فِئَةً کَثِیرَةً غالب آمدند جاٹان را شکست فاحش
دادند گویند نایب راجه مذکور که مردی جری و جسیم و زورآور بود از صفوف فوج خود تنها اسپ
را دوانید و خطاب بلشکر تورانیان کرده نعره بزد و گفت هر کسی که از شما سردار باشد بمقابله
من بیاید تا قوت و زور او را بیازمایم شرف الدوله بمجرد شنیدن این کلام اسپ را مانند
برق در مصاف جولان داده بمقابله حریف در آمد و گفت منم آنکس که تو او را می‌طلبی
سردار مذکور را از وجاهت ظاهری و آراستگی ساز و یراق شرف الدوله ثابت شد که در حقیقت
همین کس سردار لشکر تورانیان است اسپ را با اسپ شرف الدوله قریب آورده شمشیری
بر شرف الدوله انداخت شرف الدوله که در فن سپاهگری و شهسواری ماهر و کامل بود از خانهٔ
زین جدا شده حملهٔ حریف را خالی داد فقط بر پنجهٔ دست چپ او که بر قاش زین و دست شمشیر
رسیده مجروح ساخت و بعد خالی دادن حملهٔ حریف فوراً در خانهٔ زین آمده و تیغی از غلاف
کشیده چنان بر کتفش زد که تا کمر دو پاره شده و بر زمین افتاد محمد بخش خان اکبر اولادش بزودی
سر پر غرور سردار جاٹ را بریده و بر سر نیزه کرده بلند ساخت فوج جاٹان با وجود کثرت سردار
خود را بر سنان نیزه دیده هراسان گشت و بگریخت جمیع نقد و اسباب که در لشکر غنیم بود بدست
تورانیان در آمد و هر افسری از ایشان صاحب الوف و مالک اسپان و خیمه و خرگاه شد شرف الدوله
که مرد دانا بود فهمید که تورانیان اکنون صاحب دولت و ثروت شده‌اند حکم من بجا نخواهند آورد
و بدین سبب در فوج همیشه خلل و فتور خواهد ماند بهتر آنست که یکی از شهزادگان را در لشکر باید داشت
تا از حکم او احدی را مجال سرتابی نباشد پس همین امر را بحضور پادشاه بعد گذرانیدن
نذر فتح عرض کرد که در فوج بودن کدام شهزاده مناسب است پادشاه گفت کدام از شهزادگان
ما لیاقت این امر ندارد شرف الدوله عرض کرد که اگر شهزاده نباشد یکی از معتمدان درگاه را بعهدهٔ

بعهدهٔ بخشیگری سرفراز فرموده معین سازد تا از حکم بخشی هم کسی سرکشی نخواهد کرد پادشاه فرمود
نزد من از شما معتمدی تر دیگر نیست شما را خلعت بخشیگری میدهم شرف الدوله اندیشید که اگر من
خلعت بخشیگری بپوشم افسران فوج خواهند گفت که برای همین کار حضور پادشاه رفته و برای خود
خود خلعت بخشیگری پوشیده آمده است اولی آنست که شخصی دیگر را برین خدمت مقرر کنانیده
همراه خود باید برد شرف الدوله بعد بجا آوردن آداب عرض کرد که از فدوی انجام این
خدمت نخواهد شد زیرا که از خبرگیری فوج فرصت ندارم صلاح دولت آنست که مرزا نجف خان را
که از خاندان جلیل القدر وارجمندی با سید پرورش و پرداخت بر در دولت حاضر است طلبیده
خلعت این خدمت مرحمت شود لائق این کار همین شخص است زیرا که شجاعت و شعور هر دو دارد
پادشاه این رای را پسند کرده فرمود که همین وقت ایشان را بیارند شرف الدوله نزد نجف خان بهادر
رفته گفت که من تا این وقت از خدمتگذاری جناب قاصر و نادم بودم اکنون قابو یافته از پادشاه
خدمت بخشیگری را برای آن صاحب مقرر کنانیده ام بسم الله برخیزید و همراه من شوید
الغرض پادشاه مرزا نجف خان بهادر را بخشی فوج مقرر کرده روانه لشکر ساخت
شجاعت و بهادری مرزا نجف خان که در شاهجهان آباد کرده بود از بس شهرت دارد
مستغنی از بیان است و مرزا موصوف بهمین سبب بسیار محبت و اخلاص نسبت بشرف الدوله
میداشت و بر قرآن شریف مهر کرده بود که اگر ملک ایشان هم میسر خواهد شد نصف آن را تواضع
شرف الدوله و عزیزان او خواهم ساخت و باظهار معین الدین حسین خان بهادر
که یکی از نبیرگان شرف الدوله است از ایشان دریافت شد که شرف الدوله مرزا قاسم جان
بهادر بنابت خود از بخارا اول در سمرقند آمده رفیق حاکم آنجا شد و در مزاج حاکم چندان
مداخلت بهم رسانید که سرانجام مهام کلی ریاست او گردیده مدتی در آنجا بخوبی
گذرانید و چون حاکم سمرقند در شکارگاهی که برای صید رفته بود بیک ناگاه مرگ
مفاجات شکار اجل گردید شرف الدوله بسبب ناموافقت پسر حاکم که همیشه در فکر

اخراج و استیصال او می ماند ماندن در سمرقند مناسب وقت ندانسته از سیدان نگارکه
روانه بطرف هندوستان شد هر آنوقت نزد او قریب سیزده هزار اشرفی نقد سوای اسباب
و سامان دیگر بود و چون بلاهور رسید میر منو صوبه دار آنجا که جوانمرد و قدردان اشراف بود
بوقت ملاقات باکمال شفقت و عنایت پیش آمده شرف الدوله را رفیق خود ساخت تا اینکه
بواسطه کتخدائی شان با صبیه نظر بیگ خان هزاره که از سرداران جلیل القدر آنجا بود گشت
و ملک سنده را در جاگیر شرف الدوله داد چنانچه محمد بخش خان ولد فتح الله بیگ خان
که تا تحریر این تاریخ در دهلی زنده اند در سنده پیدا شد و پسر دوم ایشان قدرة الله بیگ خان
مخاطب به اشرف الدوله والد معین الدین حسین خان مذکور هستند و شرف الدوله را دو
برادر بود ندیکی عالم جان و دیگر عارف جان والد نواب احمد بخش خان مرحوم با جمله
شرف الدوله قریب ده سال در لاهور باکمال خوشی و مرفه حالی بسر کرد و چون میر منو صوبه دار
لاهور فوت شد بسبب برهمی و درهمی امور صوبه لاهور برخاسته خاطر شده با پانصد
سوار بقصد رفاقت شهزاده علی گوهر چنانکه مذکور شد در صوبه بهار رفت و ملازمت حاصل
ساخته ملازم سرکار او گردید و در عهد نواب آصف الدوله
که در بلده لکنو آمده بود از جهان فانی بعالم جاودانی
شتافت والله اعلم بالصواب
تمام شد حمله اول لاهور

بسم الله الرحمن الرحیم

تتمهٔ تاریخ لاهور که در ۱۸۴۶ عیسوی سکهان لاهور باز سر بنیاد و شورش
در سرکار انگریزی برداشته بودند قبل ازین نوک تیز خامهٔ وقایع نگار
شده بود که رانی چنده والدهٔ مهاراجه دلیپ سنگه والی لاهور را از قلعهٔ خاص آنجا بسبب
فساد و هنگامه پردازی شیخ امام الدین صوبه دار معزول کشمیر که از باعث خطوط سردار لال سنگه
وزیر مهاراجه صاحب که بصلاح و مشورهٔ رانی صاحبه نوشته بود مردم راجه گلاب سنگه را
در کشمیر دخل نداده باعث خونریزی و مفسدهٔ عظیم در آنجا شده بود در قلعهٔ شیخوپوره که
بفاصلهٔ سه منزل از لاهور واقع ست بردند و سردار لال سنگه را بعد از معزول ساختن
از عهدهٔ وزارت در مقام آگره مقیم ساختند و اکنون که رانی صاحبه را از قلعهٔ شیخوپوره
نیز اخراج کرده در شهر بنارس برده اند بسببی دیگر که عنقریب می آید بیان میکنند مخفی مباد
که سابق ازین تا مدت دراز بعد مصالحه و تصفیهٔ امور سرکار لاهور تمامی نظم و نسق دربار
آنجا از سر هنری لارنس تعلق داشت زیرا که صاحب موصوف ورای داشتن عهدهٔ جلیلهٔ
رزیدنتی دربار مذکور از طرف سرکار انگریزی بعد معزولی سردار لال سنگه خدمت وزارت
سرکار مهاراجه صاحب سابق الذکر را نیز انجام میداد و چونکه این صاحب از امور ریاست
آنجا کماینبغی اطلاع و آگاهی داشت بنابران درستی همگی امور از کل و جزو آن دربار
چنانکه باید و شاید می نمود و سرداران آن ریاست را که از وقت مهاراجه رنجیت سنگه
دخیل کار بودند با خود متفق و هموار ساخته چنان قرار داده بود که هر مقدمهٔ ریاست که
در پیش میگشت اول دران فکر و غور کرده بجای خود تجویز نمایند اگر تجویز ایشان در رای صاحب
موصوف درست می افتاد حکم باجرای آن میفرمود پس آن سرداران بمنزلهٔ ارباب
کونسل آن دربار بودند و خود رزیدنت قائم مقام گورنر جنرل درینصورت همگی امور آن ریاست

در قبضهٔ اختیار خود میداشت و با هر یکی از رئیسان و سرداران آنجا برفق و ملایمت پیش
می آمد بدین سبب هیچیک از امرا و رعایای آنجا از مداخلت سرکار انگریزی در ریاست لاهور
ناراض نبود و چون سر لارنس صاحب مذکور از عهدهٔ رزیڈنٹی آنجا مستعفی شده بولایت
تشریف برده بجای او جناب مستر کاری صاحب بهادر مقرر گشت زیرا که این صاحب سابق
در وقت وقوع محاربات فیمابین سکهان و سرکار انگریزی سکرتر خاص نواب گورنر جنرل
لارڈ هاردنگ بهادر بود و نیز از جمیع امورات سرکار لاهور بخوبی وقوف داشت بلکه در
انعقاد مصالحه فیمابین هردو سرکار و تحریر عهدنامها و شروط آن صاحب موصوف و
سر میجر لارنس مذکور واسطه شده بودند لهذا بلحاظ این همه مراتب صاحبان کونسل کلکته کار بصاحب
موصوف را که داخل کونسل آنجا شده بود بر عهدهٔ رزیڈنٹی و وزارت دربار لاهور مقرر
فرمودند و این صاحب نیز مثل رزیڈنٹ سابق همه امور آنجا را با کمال هوشیاری بیدار مغزی
حسن انجام و انصرام مینمود ولیکن چون بعد از فوت مهاراجه رنجیت سنگه بسبب شامت
اعمال نکوهیدهٔ سکهان که ادبار دامنگیر شان بست بقول آنکه بیت چو تیره شود مرد را روزگار
همان آن کند کش نباید بکار امری عجیب و غریب در لاهور از مردم آنجا سر زد که موجب
بردن رانی صاحبه از قلعه شیخوپوره در شهر بنارس گردید و تفصیل این اجمال همین منوال است
بعض سرداران بد نفس و وخیم العاقبه برای اقدام اعدام تمامی صاحبان انگریز از حکام و
افسران فوج که در لاهور بودند خانسامان و شاگرد پیشه وغیره عملهٔ مسکوٹ کهر را که اهتمام و
تیاری طعام صاحبان در آنخانه از ایشان تعلق میدارد بطمع دادن نقد و جاگیرها با خود
متفق ساخته چنان قرار دادند که شما همه مردم عملهٔ این خانه شرکت در روزیکه تمامی افسران
فوج و حکام انگریزی که در لاهور اند برای خوردن طعام درانخانه قصد کنند یکروز پیشتر
ما مردم را اطلاع دهید تا شما را زهر هلاهل بدهیم و شما آنرا در طعام و شراب ایشان داخل
کنید و بعد از اینکه از تاثیر زهر آن همه جماعت انگریزان یکبارگی رهگرای کشور عدم و فنا

و فنا شوند در آن زمان هر یکی را از شما بخلاع فاخره و انعامات وافره و جاگیرهای دائمی نسلاً
بعد نسل داده برای دوام شما را مستغنی خواهیم ساخت و شاید پیشکی یعنی قبل از بجا آوری
این خدمت چند هزار روپیه نیز داده باشند تا این گروه بدل مصروف درین کار شوند
باید دانست هرجا که صاحبان فوج انگریزی بکثرت میباشند برای تخفیف اخراجات و هم برای
اینکه شب بوقت خوردن طعام همه یکجا شده بملاقات یکدگر و هم تماشای رقص و سماع
مزامیر و سرود خودها حظ و سروری بردارند در میان کنپ یک خانه وسیع ساخته همگی اسباب
و سامان طعام وغیره اشربه از صرف زر همین صاحبان که درین خانه شریک می باشند در آن
خانه مهیا و موجود میدارند و برای پختن هرگونه طعام انگریزی در آنخانه باورچیان و خدمتگاران
وغیره عمله و فعله ملازم میباشند و یک کس را برین عمله سردار و حاکم بر کل میکنند تا ازین
مردم کار و خدمت گرفته مصارف هر روزه را می نویسانیده باشد چنانچه همین شخص سردار
را خانسامان و این خانه را مسکوٹ کهر گویند بوقت معین بعد از شام هر روزه صاحبان
در آنجا رفته بعد تناول طعام شغل مینوشی می کنند و در بعض اوقات که محفل رقص و سرود در آنخانه
قرار میابد در آن روز تمامی فوج بلکه حکام نیز شریک طعام این خانه میگردند بالجمله عمله مسکوٹ کهر
که اکثر از ذلیل قوم و کمینه میباشند با سرداران بطمع زر موافق گشته از راه کورنمکی و سفاهت برین
امر قبیح مستعد و آماده شدند و زر را از آنها گرفته بر حسب عهده و خدمت خودها تقسیم کرده
گرفتند گویند در پختگی این امر بگرفتن قسم بر حسب عقیده هر یک و نوشتن سرداران اقرارنامه
را برای دادن انعام و جاگیرها بعوض این خدمت یکدو هفته بگذشت و بعد درستی
همه امور حسب دلخواه طرفین و اطمینان خاطر فریقین عزم بالجزم و اراده مصمم آن همه
کوته اندیشان همه آن فتنه را بافته هر یکی در کمین و جویای وقت نشست تا اینکه بحسب اتفاق
صاحب مهتم مسکوٹ کهر بخانسامان آنخانه حکم داد که فردا بتقریب رقص و سرود محفلی در
خانه مذکور منعقد خواهد شد و تمامی صاحبان فوج و حاکمان لاهور در آن خانه مجتمع خواهند گردید

باید که برای بیست و هشتاد صاحبان فلان فلان قسم طعام و اقسام حلویات و انواع
شراب برحسب معمول تیار باید کنانید خانسامان مجرد یافتن اینحکم با دیگر خواجه تاشان
خویش جهت اطلاع این امور رسانید تا این مژده بخانه بعضی از سرداران که شریک
درین راز و شورا بودند مخفی بوقت شب رفت و خواست که زهر را برای داخل کردن
در طعام سکوت که از ایشان بگیرد و هم زر را که خاص برای ذات خودش بعمل آوری این امر
وعده کرده بودند بستاند که ناگهان شخصی از شاگرد پیشه یکی از صاحبان فوج باوجود
شریک نبودن در آن صلاح و مشوره از تمامی حالات آن آگاه بود پیش آقای خود
همان ساعت رفته ازان حال آگاه کرد و نیز ظاهر ساخت که فلان کس از خانسامان
وغیره در خانه فلان سردار برای اطلاع دهی از روز ضیافت صاحبان که حکم بطیاری
طعام آن روز یافته اند درینوقت رفته اند و فردای آن که مجمع کل صاحبان در سکوت (؟) خواهد
خواهد شد زهر در طعام شان داخل خواهند کرد بنده بدریافت اینحال بپاس نمک
حضور را ازین ماجرا خبر کرد اگر بر صداقت کلام من اعتماد نشود همین وقت مردم سرکار را
فرستاده بسته کاغذات و صندوقچه را مع عمله سکوت که در خانه آن سردار مجتمع اند گرفتار
کرده طلب فرمایند تا از مضمون نوشتهای ایشان اینحال بخوبی منکشف گردد آنصاحب
مع ملازم مذکور خود بمکان مستر کاری صاحب رزیدنت دربار لاهور رفته ازین حال اطلاع
نمود صاحب موصوف بفور شنیدن این ماجرای شگرف زمانی در ورطه حیرت فرورفت
و باز بخود آمده زود مردم معتبر را برای گرفتار کرده آوردن آن همه مردم و ضبطی اسباب
خانه سردار مذکور فرمان داد گویند دو سه پهره سپاهیان گوره ولایتی بسرکردگی یک کپتان
در آنجا رفته اول آنمکان را محاصره نمودند من بعد یکایک بسته مع کاغذات
که درانخانه یافتند بحضور رزیدنت حاضر آوردند میگویند از روی بعض کاغذات که
هم اندرم نوشته بودند حال سازش و اتفاق عمله ضیافت خانه مذکور با سرداران سکه

با سرداران سکه و مستعد و آماده شدن آنها بران کار رزیدنت صاف و صریح معلوم گردید
نیز از صندوقچه ای که از نامه های نوشته ایشان بدست آمدند و بعضی از آن مردم بخوف و رجا هم
اقرار شرکت خود دران کار نمودند و حال شمول یکدیگر را اظهار ساختند گویند روزی که جرم
شاگرد پیشه مسکوت کهر و بعض سرداران سکه نزد صاحب رزیدنت بثبوت رسید صباح
آن روز یکشنبه بود و در آن روز عیسوی مذهبان هیچ کار از امور دنیوی نمیکنند
و اکثر اوقات در عبادت مشغول میباشند مگر صاحب رزیدنت بسبب استیلای غیظ و غضب
حکم کرد که آن همه مجرمان را برابر استاده کرده از حلق بکشند و قتل نمایند چند بعض از صاحبان فوج
رزیدنت را گفتند امروز قتل کردن این گروه را که روز عبادت ما مردم است موقوف
بر فردا دارند صاحب رزیدنت جواب داد مجرمان را خصوصا چنین جرم سنگین که سبب خونریزی
حکام و دیگر عموم ایشان بوجه از راه مکر و فریب شده باشند سزا و سیاست رسانیدن
عین عبادت و حکم خداست و هم موافق قول حکما بیت سنگ در دست و مار سر سنگ +
سست رائی بود فسوس و درنگ + الغرض همان روز یکشنبه آن همه را رسن در گلو
بسته از حلق کشیدند تا موجب عبرت و خوف دیگران شود گویند منجمله آن اجل رسیدگان
شخصی باشنده کشمیر بود چون نوبت قتل او رسید عرض کرد اگر جرم من معاف گردد
دیگر را از نام کسانی را که درین امر شریک بودند نشان دهم صاحب رزیدنت مصلحة قصور
او را معاف فرمود و از قتل شدن برهانید او نام دیگر کسان را از سرداران لاهور از انجمله
نام رانی چنده را نیز گرفت و گفت رانیصاحبه قریب دو لک روپیه را بشاگرد پیشه مسکوت کهر
بشرط تقدیم این خدمت دادن قبول کرده بودند چنانچه چند هزار روپیه هم از سرکار
ایشان بمردم مذکور رسیده بود مگر بعد التحقیق هیچ خط و نوشته رانیصاحبه درین مقدمه یافته نشد
لهذا صاحب رزیدنت خواست که رانیصاحبه را از قلعه شیخوپوره بدربار لاهور طلبیده
انکشاف این امر نماید بنابران خط طلب بنام رانی صاحبه فرستادند و چون او بموجب طلب

روانه لاهور گردید در اثنای راه بمقامی رسید که یک راه ازان بطرف فیروزپور میرفت
و راه دیگر بجانب لاهور چند کمپنی سپاهی بسرکردگی یکی از افسران فوج انگریزی در انجا
رسیده رانی صاحبه را بطرف قلعه فیروزپور برده بعد از قیام چند روز در انجا او را در کمپ
لدهیانه آوردند من بعد حکم رسید که رانی صاحبه را از ملک پنجاب خارج کرده در عمل
سرکار انگریزی بمقام بنارس که جای تیرته کلان هنود است برده مقیم سازند چنانچه رانی صاحبه
طوعا و کرها در شهر مذکور رفته تا تحریر حال که اوایل ماه اکتوبر سنه ۱۸۴۸ عیسوی مطابق شروع
ذیقعده سنه ۱۲۶۴ هجری بود در انجا زنده و صحیح و سالم تشریف می دارند و در همان ایام
خبر فوت شدن ایشان که شایع شده بود غلط محض است هرگاه رانی صاحبه در فیروزپور
و یا در لدهیانه متحقق شد که مرا از عمل لاهور و ملک پنجاب خارج کرده در عمل سرکار انگریزی
هندوستان خواهند برد درخواست نمودند که زر نقد و جواهرات وغیره اسباب
من قریب دوازده لک روپیه در قلعه شیخوپور است آنهمه را طلبیده حواله ام نمایند چنانچه زر
و جواهر وغیره اثاثه ذاتی رانی صاحبه را از قلعه مذکور طلبیده تفویض شان نمودند چون
با اینهمه احمال و اثقال و اجناس و اموال خود در حفاظت فوج سرکاری بمقام بنارس
رسیدند اهالیان سرکار انگریزی بودن این همه نقد و جنس بسیار نزد رانی صاحبه مصلحت
ندانستند بعد تخمین قیمت هر یک رقم جواهر از جوهریان بنارس مع زر نقد بطریق امانت
در خزانه سرکاری نگهداشتند بدین خیال و اندیشه که مبادا بسبب داشتن قدرت بر صرف
زر و جواهر باز مصدر فتنه و فساد شوند و مشهور است که رانی صاحبه بوقت سوار کردن ایشان
را بقصد بردن در بنارس بفراق ترک وطن مالوف و مفارقت فرزند ارجمند یعنی مهاراجه
دلیپ سنگه بسیار گریه و زاری و قلق و بیقراری نموده از بس تاسف [illegible] بر رو و دست
خود را چنان بزور مکرر بر زمین زدند که دستهای شان متورم و مجروح گردیدند و سردار
لال سنگه وزیر معزول در آگره با جمعیت صد دو صد کس از خدم و حشم و سوار و پیاده ذاتی

ذاتی خود مقیم ست چوکی و پهره سرکاری هم بر مکان او میباشد و هرگاه برای کستاب
هوا و یا برای ملاقات صاحبان آنجا سوار میشود چند تا سواران سرکاری برای حفاظتش
همراه میروند و سردار رنجور سنکه و سردار دیا ناته و دیگر سرداران باشتباه شمول و
شریک بودن آنها در مفسده و فتنه پردازی عمله سکوت کهر نیز نظر بند کردیدند و بحضور
مهاراجه صاحب رفتن نمیابند و بعد ازین معامله که مذکور شد اکنون اعتماد حکام افسران
فوج انگریزی بر هیچیک از سرداران و سپاه دربار لاهور باقی نماند چوکی و پهره سپاهیان
گوره ولایتی در محل دیوانخانهٔ خاص و عام مهاراجه صاحب میماند و این سرداران
که از راه نادانی و حمق این چنین فکر برای صاحبان کرده بودند محض عبث و بلاسود
بود چه غرض ایشان ازین تدبیر همین خواهد بود که عمل انگریزی از لاهور برخیزد و مدار
اختیار کلی مثل سابق حاصل کردد و این امر بوقوع تدبیر ایشان نیز متصور نبود چه از نبودن
شصت و هفتاد صاحبان مطلب ایشان حاصل نمیشد بلکه هزارها مردم از متعلقان ایشان
در قصاص صاحبان کشته میشدند و عجب نبود که در آن صورت در لاهور قتل عام
میشد و فتنهٔ عظیم بر میخاست فقط در عوض خون دو صاحبان که در ملتان کشته شده بودند
چه قیامت در انجا برپا شد شهر و قلعه برد و از کلولهای هم سوخته و ویران کردید و اهل قلعه
مقتول و یا اسیر کشتند

در بیان سبب نزاع و جنک کردن افواج انگریزی با دیوان مولراج صوبه دار ملتان پسر ساونول سنکه

بدانکه ساونول سنکه نامی پدر دیوان مولراج از عهد مهاراجه رنجیت سنکه بصوبه داری
ملتان منصوب و مامور بود و سال بسال زر مالکزاری صوبهٔ ملتان را تمام و کمال
در سرکار لاهور میرسانید و فارغخطی میبافت سال تمام از اهلکاران سرکاری کرفته
پیش خود میداشت و هم ملک از حسن تردد و انتظام او آباد و سرسبز و رعایا از عدل
و انصاف او مطمئن و خوشنود بود و خود نیز در همه امور تابع و فرمان بردار دربار موصوف

میماند برین سبب اهالیان سرکار بر حال او مهربان بودند و بعد فوت او صوبه ملتان بمولراج
پسرش که دخیل در امور ریاست پدر خود بود و عهده دیوانی آنجا تعلق بپدر داشت تقرر
یافت و او هم مثل پدر خود در ادای مال خراج توقف نمی‌نمود و مدام در انتظام ملک مصروف
بوده بحزم و هوشیاری از آشوب و فتنه و فساد سرداران لاهور محفوظ میماند و معلوم
همگنان هست که همین سرداران و سپاه ملک پنجاب بعد از مهاراجه رنجیت سنگه بسیاری
سرداران با نام و نشان قوم خود را قتل و بسا خانه‌های آنها را تباه و برباد کرده‌اند و
باقیماندگان ایشان گو بالفعل قدرت و طاقت آن ندارند که خود کسی را قتل و غارت
کنند مگر تاهم بفریب و حیله خواهان بربادی یکدیگر میباشند چنانچه سرداران دربار لاهور که
در امور ریاست و هم در مزاج رزیدنت آنجا فی الجمله مداخلتی داشتند در پی تخریب
مولراج افتاده خواستند که او را ببهانه گرفتن محاسبه بدربار لاهور طلبیده قید و ذلیل
و خوار سازند لهذا او را باجازت رزیدنت از ملتان در لاهور طلبیدند مولراج حال
مافی الضمیر ایشان دریافته در رفتن بلاهور تامل نمود و چون اهلکاران در طلب و اصرار
و مبالغه نمودند او گفته فرستاد که من بدون ذمه داری صاحب رزیدنت در لاهور حاضر
شدن نمیتوانم اگر صاحب ممدوح مرا بعد از اطمینان طلب فرماید بالراس و العین حاضر شده
و حساب را فهمانیده زر ذمه خود را که خواهد برآمد ادا خواهم ساخت چنانچه درخواست او
بحضور رزیدنت منظور گردیده و صاحب را با دو افسران انگریزی در ملتان فرستاده
مولراج را در لاهور طلب فرمود دیوان مذکور همراه افسران بدربار آنجا حاضر شده
محاسبه را از ابتدای صوبه‌داری خود لغایت حال باهل دفتر فهمانید و آنچه از قلیل و
کثیر ذمه او برآمده بود بهمانجا ادا ساخته فیصلنامه و فارغخطی مهری اهلکاران حاصل نمود
و بعد از رخصت شدن از رزیدنت بهادر و مهاراجه دلیپ سنگه وغیره کارپردازان
آنجا بملتان معاودت کرد و چون سرداران لاهور را اینها غرض دیوان مذکور از

از طلب خود شان بیرون ذمه داری صاحب رزیدنت ناگوار گردید لهذا خواستند که اورا
باز بکدام حیله در لاهور طلبداشته در مخمصه اندازند چنانکه بعد از صلاح و مشوره اورا بطلب
داشتند تا آمده حساب ایام صوبهداری پدر خود ساونمل سنگه را از عهد مهاراجه رنجیت سنگه لغایت
روز وفاتش بفهماند او در جواب نوشت پدرم ساونمل سنگه حساب هر ساله مع زر مالگزاری
در سرکار میرسانید و رسید آن گرفته نزد خود موجود میداشت چنانچه بقول آنرا از رسال
میدارم و اگر با اینهمه شما را در حساب پدر من شکی و شبهتی باشد آنرا از دفتر سرکاری دریافت
نمائید و علاوه فهمیدن حساب پدرم از من نمی باید حساب وقت صوبداری اش تعلق
بخود ش داشت نه از من بهر کیف اکنون آمدن من در انجا ضرورت ندارد اهلکاران دربار
لاهور از چنین تحریر او زاحل برتر و سرکشی او نموده از صاحب رزیدنت اجازت عزل
او از صوبهداری ملتان و تقرر دیگری بجای او خواستند و حسب اجازت صاحب موصوف
فرمان معزولی بنام دیوان مولراج از صوبهداری ملتان نوشته سردار کهان سنگه را حکومت
انجا مقرر کردند و او را همراه دو کس از افسران فوج انگریزی کرده روانه ملتان ساختند
تا صاحبان موصوف در ملتان رفته کلیدهای قلعه و خزانه آنجا را از حاکم معزول بحاکم
منصوب دهانیده و بند و عمل و دخل او در صوبه مذکور بخانند و چون سردار کهان سنگه و
آن هر دو افسر بملتان رسیده در خیمهای خود که بیرون قلعه نصب کرده بودند فرود آمدند
دیوان مولراج از سر اخلاص و نیاز پیش آمده رسم احوال پرسی و دعوت به حسب شایان و
رتبه بعمل آورد و بعد از دو سه روز افسران مذکور به دیوان مولراج گفته فرستادند که
این فرودگاه ما و قلعه جایی قرار دهند تا فردا ما و شما جریده در آنجا رفته بعد از ملاقات
تاکید بیرز احکام سرکار را بشما تبلیغ نمائیم مولراج گفته فرستاد که بموجب ایمای آنصاحبان
فلان مقام را که در ... واقع است برای ملاقات قرار دادم فردا فلان وقت در آنجا
حاضر خواهم شد باید که آنصاحبان نیز در انجا قدم رنجه فرمایند الغرض فردا بوقت معین

دیوان مولراج با دو سردار خود از سکهان در مقام مذکور رفته با افسران که چند لمحه پیشتر
در آنجا رفته بود ملاقات نموده بنشست صاحبان بعد از استفسار خیر و عافیت از طرفین
و ذوق و شوق رسمیه بمولراج فرمودند که ما هر دو صاحبان صرف برای همین همراه سردار کهان سنگه
صوبه دار حال ملتان آمده ایم تا فرمان معزولی بشما داده کلیدهای قلعه و خزانه سرکار را از شما
بسردار مذکور رسانیده دهیم پس شما را لازم است که زود در تعمیل این حکم نمایند مولراج گفت
کلیدها موجود و حاضر اند و مرا در دادن آن بسردار کهان سنگه هیچ عذر و تامل نیست مگر از
قدیم الایام از سلاطین و حکام پیشین در صوبه چنان دستور است که هرگاه کدام صوبه دار جدید
از طرف سرکار مقرر شده می آید صوبه دار معزول و منصوب هر دو بدرگاه شیخ بهاالدین زکریا
ملتانی رفته کلید را بصوبه دار جدید تفویض مینمایند درین صورت سردار کهان سنگه را باید که
همراه من بدرگاه مذکور رود و من کلیدها را بلاتامل تفویض او نمایم که ظهور این معنی موجب میمنت
طرفین متصور است صاحبان انگریز که معتقد در کاهلو اینچنین رسوم نیستند متبسم شده بمولراج
گفتند که این چه سخن بیوقوفی و حماقت را پیش صاحبان میگویی بدرگاه فلان درویش
رفتن و کلیدها را در آنجا سپردن چه معنی دارد امور ریاست را با درگاه چه علاقه است معلوم
میشود که در دادن کلید عذر و حیله میکنی در حق تو بهتر است که کلیدها را همین ساعت روبروی
ما هر دو صاحبان بکهان سنگه حواله نمایی و بدون دادن کلید از اینجا رفتن نخواهی یافت
مولراج که مرد متحمل و متامل از پیش بود کلام افسران شنیده افروخته شد و بملایمت
جواب بصاحبان داد و گفت من دستور این ملک را بحضور شما صاحبان ظاهر کردم
نه برای دادن کلیدها حیله نمودم بهر کیف هر چه مرضی شما صاحبان خواهد بود بران عمل خواهم
نمود مگر سرداران سکه که همراه او بودند گفت و گوی صاحبان را شنیده بسیار افروخته دل
شده مولراج را ملامت کردند و گفتند که تو سخت بی غیرت هستی این چنین کلام سخت
و درشت انگریزان را شنیده و هیچ نمیگویی ملک کلام خوشامد و مدارا می کنی از این زندگی که

که داری مروت بهتر ست ما را زیاده ازین تحمل کلام ایشان نیست که ترا بیوقوف و احمق قرار
دادند صاحبان که بخوبی کلام سرداران را نفهمیده بودند از مولراج پرسیدند که همراهیان
شما با شما چه گفتند مولراج خلاصه گفتگوی آنها را بصاحبان فهمانید که مرا ملامت و سرزنش
کردند که تو چرا بصاحبان که ترا به بی وقوفی و حماقت منسوب کردند جواب سخت نسنیدی
و برای چه خوشامد شان میکنی صاحبان متوجه بسرداران شده گفتند که بجز این نیست که شما نوکر
و تابع هستید این چه یارا دارید که در گفتگوی با صاحبان دخل کنید و زبان بلاف و گزاف
کشائید خیر آنچه گفتید گفتید آینده خاموش باشید سرداران که از سکهان وحشی مزاج و
مغلوب الغضب بودند متحمل کلام سخت صاحبان نشده بی آنکه از طرف مولراج ایمائی و اشارتی
شده باشد جواب صاحبان را بشمشیر دادند یعنی بمجرد شنیدن سخن آنها در حق خود شمشیرها را
از نیام کشیده یک صاحب را که موسوم مستر اندرسین بود بضربهای متواتر از جان
کشتند و صاحب دیگر را مجروح ساخته قید نمودند و بعد ازین چنین سفاکی و جرأت بی محل از
آنجا برخاسته و مولراج را همراه خود گرفته بقلعه آمدند مگر مولراج بمشاهده حال کشته شدن
صاحبی و مجروح شدن دیگری غرق بحر تردد و تشویش گردیده بخود فهمید که این امر بدون
رضا و ایمای من واقع شده ولیکن اهالیان سرکار انگریزی این خونریزی را در نامه اعمال
من نوشته منسوب بمن خواهند نمود و در عوض این جرم بر من قیامتی برپا خواهند ساخت
بهتر این ست که در لاهور بحضور صاحب رزیدنت بهادر حاضر شده بحلف و شهود حقیقت حال
را ظاهر نمایم و بعد شنیدن این حال صاحبان را اختیار ست خواه مرا مجرم قرار داده بعوض
خون صاحب مقتول بکشند و یا دائم الحبس سازند و یا مرا معذور و بی قصور انگاشته بگذارند
زیرا که اگر درینصورت از سرکار انگریزی باغی و منحرف گشته در ملتان نشینم حفظ جان و مال و حیات
اهل و عیال محال بنظر می آید و مرا چه یارا و کدام زور و طاقت که مقابله افواج انگریزی کنم
او درهمین فکر و اندیشه بود که آن هر دو سردار که باعث آن خونریزی شده بودند و هم دیگر

سرداران و افسران افواج او که اکثر سکهان و افغانان بودند فراهم شده و بمافی الضمیر
مولراج اطلاع یافته او را گفتند که تو چرا مثل زنان و نامردان از جنگ می ترسی و اینقدر
چرا پس و پیش و اضطراب میکنی اگر تو از مقابله انگریزان میترسی برو و در گوشهٔ قلعه بنشین ما
دانیم و جنگ دانند تا که ما زنده ایم و جان در تن داریم بتو آسیبی نخواهد رسید اول مردن
آخر مردن پس الزین که خود را در دست انگریزان بسپاری و بذلت و خواری از دست
ایشان کشته شوی بهتر آنست که مردانه وار تا بقدور خود بجنگی اگر در صف جنگ و میدان
کشته شوی در میان مردان سرخرو گردی و آنچه در تقدیر بود شد اکنون در حق تو صلاح
آنست که خزانه را بکشا تا مردم سپاه جرار از افغان و سکه ملازم داشته و آلات حرب و
پیکار بهم رسانیده با فوج اعدا اینکه بر ما یورش کند بجنگیم و داد شجاعت و مردانگی بدهیم و چون
مولراج اندرون محلسرای رفته و اینحال را با مادر خود ظاهر کرده درین امر صلاح و مشوره
از وی نمود مادرش نیز آنچه سرداران گفته بودند او را بفهمانید که اگر اکنون در لاهور نزد صاحب
رزیدنت خواهی رفت یا ترا بعوض خون افسر خود قتل خواهند کرد و یا دائم الحبس خواهند داشت
پس ازین هر دو امر در حق تو اولی آنست که در قلعه نشسته هر که بر تو یورش کند با او جنگ
و از طرف زر فکر مکن برای این مهم نزد من زر اندوختهٔ پدر تو بسیار است و زا الجز این صلاح
امری دیگر نیست جان و مال خود را بر عزت و حرمت خود تصدق کن و دست و پا بجنبان
اگرچه میدانم که تو آنچنان نادان سبک سر نبودی که اشاره بکشتن صاحب انگریز بموجب
کرده باشی این سکهان خانه خراب که اکنون اقبال از ایشان رو بر تافته و ادبار دامنگیر ایشان
گشته است در هر جا و هر مقام همچنین مفسدها بر پا میکنند و آخر و بال آن خود هم را می
می پایند علاوه برین اهلکاران لاهور که با تو موافق نیستند بلکه تشنهٔ خون تو اند اکنون هم
قصد دارند اینجرم که از ذات تو سر بر نزده است بتو منسوب کرده چه عداوت و بدبها در
حق تو روا نخواهند داشت الغرض ما در پسر خود را مبتلا ببلیهٔ عظیم دیده بسیار بگریست و کلید

و کلید خزانه پدرش را حواله او نمود و حال طرف دیگر برین منوال ست که صاحب رزیدنت
دربار لاهور حال کشته و مجروح شدن دو افسر خود در ملتان شنیده مستر اڈورڈ را با فوج
انگریزی و سپاه رئیس بهاولپور برای تنبیه و استیصال دیوان مولراج بطرف ملتان ارسال
فرمود و از ابتدای این جنگ تا شروع ماه اکتوبر ۱۸۴۸ عیسوی از طرفین زد و خورد بسیار واقع
شد گاهی فوج انگریزی بر ملتانیان حمله می کرد و زمانی ایشان به لشکر انگریزی تاخت مینمودند
و تا آن وقت غالب از مغلوب متمیز نمیگردید و تا حال فقط فوج انگریزی را مقابله با دیوان
مولراج صوبه‌دار معزول ملتان بود که درین اثنا سردار چتر سنگه پسر شام سنگه اٹاری واله
صوبه‌دار پشاور نیز از سرکار انگریزی منحرف گشته بر مستر ایبٹ حمله کرد صاحب مذکور بسبب
قلت فوج و عدم سامان جنگ تاب مقاومت حمله او در خود ندیده و پناه بقلعه اٹک برده
محافظت خود نمود و هرگاه مستر اڈورڈ را که در مقابله مولراج گرم رزم و پیکار بود حال بغاوت
چتر سنگه مذکور معلوم شد از راه حزم و احتیاط سردار شیر سنگه پسر چتر سنگه مزبور را که با سپاه متعینه
خود همراه صاحب موصوف در مقابله دیوان مولراج بود فرمود که شما بر فاصله پنج کروه
از لشکر انگریزی دیره کرده باشید و سبب بغاوت چتر سنگه را از سرکار انگریزی چنان بیان
می کنند که یکی از عزیزان او بعلت سازش با عمله مسکوت که بشمول دیگر مجرمان در لاهور
مقتول یا محبوس گردیده بود و بعضی گویند سبب آن اخراج رانی جند صاحبه از ملک
پنجاب ست و یا این هر دو امر بوده باشند بالجمله چون شیر سنگه را معلوم شد که بسبب انحراف
پدرم افسران فوج انگریزی را بر من اعتماد نمانده مبادا که مرا قید کنند بدین خوف و
هراس از کمپ انگریزی برخاسته مع سپاه همراهی خود در ملتان رفته شریک دیوان مولراج
گردید طرفه اینکه مولراج نیز بتوهم اینکه مبادا شیر سنگه از راه مکر و فریب نزد اینجانب آمده باشد
تا قابو یافته مرا قتل کند و یا گرفتار کرده نزد اڈورڈ صاحب برد اعتماد بر وی نکرده در
فوج خود راه نداد و همیشه از وی مجتنب و متوهم میماند و چون شیر سنگه ازین سو رانده و از آن سو

در مانده شد آخر ملتان بر خاسته بطرف رام نگر رفت و برای مدد پدر خود سردار چتر سنگه مذکور فوجی
راهم رسانیده قصد مقابلهٔ فوج انگریزی نمود و چون تا آن زمان موسم گرما و بارش بود اهالیان
سرکار انگریزی فقط مهم ملتان را تصور نموده چندان توجه و اهتمام بدانطرف نمی نمودند لیکن
الحال که چتر سنگه در پشاور و بطرف دیگر شیر سنگه پسرش علم بغاوت برافراخته مهیا و آماده برای
مقابلهٔ سرکار انگریزی شدند و موسم سرما هم قریب رسید نواب گورنر جنرل لارڈ دلهوزی بهادر
برای انتظام ممالک مغربی و بنابر رفع هنگامه و فساد و واقعهٔ ملک پنجاب از دار الامارهٔ کلکته
قصد هندوستان فرمودند چنانچه در ماه نومبر ۱۸۴۸ عیسوی از دار الامارهٔ مذکور بسواری
سفینهٔ دخانی متوجه آنطرف شدند و از بنارس بر سبیل ڈاک براه کنپ کانپور نهضت فرمای
پیشتر گردیدند و بتاریخ هفتم نومبر سنهٔ مذکور روز جمعه در شهر آگره نزول اجلال فرمودند و کمندر انچیف
یعنی سپه سالار کل افواج انگریزی احاطهٔ بنگال لارڈ گف صاحب بهادر مع جنرل کلبرٹ و دو برگیڈ
پنجم براه خبر گیری این مهم بتاریخ دهم ماه مذکور داخل قصبهٔ قصور که قریب بلاهور است گردید
و لشکر کیوش صاحب هفتم دسمبر از مقام کهران واله کوچ کرده در قلعهٔ دیدار سنگه مقیم گشت و صاحب
مذکور قصد حمله بر غول سپاه سکهان که بر ریگستان دریای چناب افتاده بود نمود مگر بسبب رسیدن
حکم سپه سالار موصوف که تا آمدن من در آنجا تامل باید کرد توقف نمود و سردار شیر سنگه
یورش بر فوج مستر ایبٹ و راتک نمود و لیکن سردار مذکور با وجود داشتن هفت ضرب
توپ و فوج کثیر از سپاه انگریزی شکست یافت نود کس از سپاه او مقتول و دو صد مجروح
گردیدند و راجه گلاب سنگه برای ایبٹ صاحب خزانه و توپها فرستاده مدد نمود و بعض
ملتانیان که در لشکر مستر کورٹ لنڈ ملازم بودند برخاسته رفتند و با مولراج پیوستند مگر مسلمانان
و باشندگان اضلاع شرقی که در فوج صاحب مذکور بودند وفاداری نمودند و در جنگ هفتم
دسمبر که در ملتان شد افواج انگریزی بر مورچال حریف متصرف گشت جواهر سنگه کمیدان
گوله اندازان ملازم مولراج را که در جنگ مجروح بجراحات کاری شده بود در دار الشفای

در دار الشفای انگریزی آورده و آخر بمان زخمها مرد گویند سردار سری سنگه مذکور بسیار قوی هیکل
و دراز قد و جسیم بود برای دفع تلاش او بسیار کرده هم چو شد به لباس و سلاح او در ا مردم همراهی
فوج او برده بودند او را عریان در بیمارستان آوردند و همین کس براده غالبا ایکنون صاحب
با سه توپهای لشکر او را برده بود الغرض بعد گرفتن مورچال ملتانیان و گریزانیدن ایشان
را مولراج فوج جدید را آراسته برای مقابله افواج سرکاری آورده و در میان درختان
انبوه باغچه برای گرفتن پناه ایستاده کرد و هر گاه بارش گلولهای توپ و تفنگ بر آنها
شد از انجا هم پس پا شد و آن نامی ایشان هم بدست فوج انگریزی در آمد و فوج مذکور
مورچال خود را که حریف را آتش داده و خیمه گاه خود برگشته آمد و درین جنگ مولراج
بذات خود در میان یک غول سپاه خویش بود و بعد شکست فرار کرد و بر توپی منجمله توپهای
کلان حریف که درین جنگ بدست فوج انگریزی آمده بودند این عبارت کنده بود احمد یار
فرزند فتح محمد لاهوری این توپ را بحکم خالصه شریف در سنه ۱۱۸۸ هجری تیار کرد و کرنیل
از فوج گورت لنڈ صاحب گریخته در قلعه ملتان رفته بود و سپاه آنجا خنده میزد و از راه
طعن میگفت که شما برای دادن فریب نزد ما آمده اید مولراج هم متوجه حال ایشان نشد
و این لشکر و دیگر چند سردار که درین جنگ فرار کرده در مقام نو بود و پشاور رفتند و درین جنگ
دو صد سپاهی از لشکر ادورد صاحب که کشته و خسته گردیدند ملازم جدید بودند از طریق
جنگ خبر نداشتند و از پلتن و بم بلکه فقط دو گوره بوقت گرفتن مورچال کشته شدند و
در دفعه ثانی که باز با حریف مقابله کردند دو گوره زخمها برداشتند و دو سپاهی پلتن بمبئی
مجروح بزخمهای خفیف شدند دیوان مولراج از سپاه گریخته بسیار ناراض بود و آزادر
قلعه آمدن نمیداد و بسیار کس ازو نزد او برخاسته رفتند و آن همه توپها که مولراج در جنگ
سابق از فوج ایکنون صاحب گرفته برده بود درین جنگ باز بدست سپاه انگریزی در آمد
و مشهور است که مولراج در عین گرمی این جنگ رخ اسپ خود را برای حمله کردن گردانیده بود

تا درشش که دران مقام موجود بود لگام اسپ او را گرفته مانع آمد و در همان روز او از سفیر آورده
بر روزه هنگ آمده بصاحبان پیغام فرستاد که قلعه حاضر است سرکار آنرا بگیرد و چونکه چند
شرط کرده بود صاحبان منظور نفرمودند و پانزدهم نومبر سنه حال شیر سنگه تمام سکهان لاهور
وغیره نوشته بود که شما همه سکهان باخودها متفق شده و از سرکار انگریزی برگشته سرداران
خود را که انگریز باشند قتل کنند و بر قلعه‌ها متصرف و در لشکر من آمده ملحق گردید و جنرل ویل
صاحب که بالفعل بجای جنرل کیوش افسر کمان فوج شده اند بتاریخ هفدهم نومبر از قلعه
دیدار سنگه برآمده بجانب علی پور که از رام نگر بر فاصله هشت میل واقع است کوچ نمود
و بتاریخ شانزدهم ماه مذکور اسباب و آلات حرب از فیروزپور در لاهور که انتظار آن بود
رسید همراه اسباب مذکور رسالهٔ سوم و نهم هندوستانی و پانزدهم و شصت و نهم پلتن
پیاده هندوستانی با دو توپ بیست و چهار پنی و هشت توپ هیجده پنی و دو توپ آسمانی
و دیگر چند توپ نه شش پنی و دیگر توپهای آسمانی و تخمینا هشتصد چکره محموله گلوله و بارود
بسیار از آنها که حاجت بود و درین مهم صرف خوراک یک فیل بقدر یکصد و هشتاد روپیه
ماهانه بود و خرچ خوراک یک شتر بیست روپیه و صرف گاو قدری کم از آن و صرف
یک اسپ سی روپیه و بتاریخ پانزدهم نومبر کمندر انچیف گف صاحب از لاهور پیشتر رفتند
و شانزدهم آن دریای راوی را عبور کرده بر کوت گوبند داس رسیدند و از روی
اخبار صحیح معلوم شد که همراه چتر سنگه در پشاور نوزده پلتن و فی پلتن ششصد سپاهی
بدین حساب یازده هزار و چهارصد سپاه شد و تعداد توپ ست و همراه جنرل کوئیش
که برای مقابله او مامور شده است کل پنجهزار فوج از سوار و پیاده است و سی توپ
همراه دارد و صاحب مذکور آنطرف راوی عبور کرده بهمن آباد مع فوج خود رسیده
است و بحکم نواب گورنر جنرل سردار چتر سنگه اطلاع کرده شد که اگر صاحبانی که در پشاور
و هزاره و اتک با فوج و آلات حرب اند از طرف شما ضرری بآنها خواهد رسید گلاب سنگه

گلاب سنگه پسر شما را که در لاهور بدست ما ئنت قتل نموده خواهد شد و حکم ضبطی اسباب
و خانهای سکهان لاهور که ملازم سرکار بوده بغاوت کرده اند از سرکار انگریزی صادر گردید
و مردم ملتان خبر شکست شیر سنگه در جنگ رام نگر که بتاریخ سوم دسمبر حال شده بود و ذکر آن
عنقریب می آید شنیده بسیار شکسته خاطر گردیدند و نیز توپهای کلان قلعه شکن که انتظار آن
در لشکر اڈورڈ صاحب که مقابل سپاه مولراج ست بیستم نومبر رسیدند و از آمدن جنرل
تهکیول صاحب در لشکر انگریزی سکهان بسیار مضطرب گردیدند و لال سنگه که با هشت ضرب
توپ و افواج بنوا از طرف مولراج برای مقابله با سپاه انگریزی آمده بود سکهان از خوف
و هراس بوقت شب از لشکرش گریخته رفتند اکنون راه دریای جناب برای آمد و رفت

افواج انگریزی کشاده است **کیفیت جنگ رام نگر که بتاریخ سوم دسمبر واقع**
شد موجب رپورٹ کمندر انچیف بهادر بحضور نواب گورنر جنرل
لارڈ دلهوزی بهادر خلاصه رپورٹ یعنی خبر کمندر انچیف اینست که بفضله تعالی

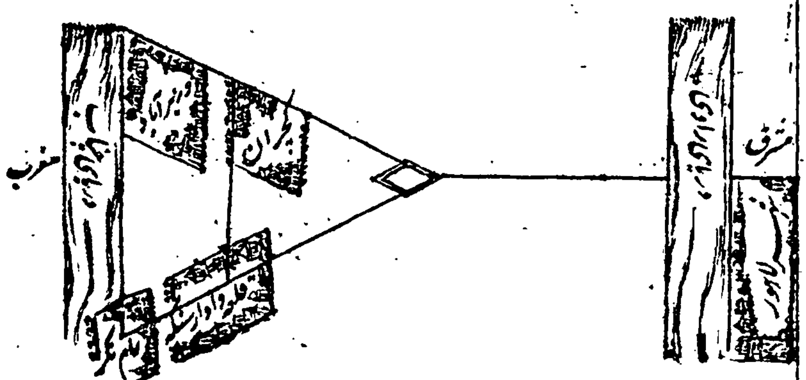
بسعی و کوشش افواج انگلشی راه دریا برای عبور کردن لشکر ما بدست آمد و بتاریخ
سوم دسمبر حال بر سکهان همراهی شیر سنگه و دیگر سرداران که از سرکار بغاوت کرده
بمقابله ما در آمده بودند شکست افتاد در فوج سکهان سی چهل هزار سپاهی و بیست و هشت
توپ بود و بر گذرهای پایاب دریا بسیار استحکام کرده افتاده بودند و آن مقام از
رام نگر فاصله دو کروه داشت و من برای فریب دادن و مشغول کردن اعدا را
بطرف خود در انجا بد مهابت حکم بسر کردن توپها دادم چون فوج دشمن بدین طرف
مصروف شد بتاریخ سی ام نومبر از مقام پایاب هشت هزار پیاده و چهار هزار سوار و بیست و شش
ضرب توپ را بسرکردگی میجر تهکیول آنطرف دریا روانه کردم و در آن مقام باهتمام لفٹنت
نکلسن صاحب تا زده کشتی نیز دستیاب شدند و هر گاه شنیدم که فوج مذکور بخوبی
عبور دریا کرد و فوج حریف هم بعقب وی پستر رفت من هم فوج خود را پیشتر روانه کردم

و فوج پیاده تا شش میل مسافت طی کرده و رسیدند با پل بسته عبور از دریا نموده شد
توپهای سوار برای آن گرم آواز داشتم تا حریف از عبور افواج انگریزی مانع و مزاحم
نشده بطرف ما مصروف باشند تا اینکه بتاریخ سوم دسمبر بوقت نواخت دو ساعت روز حصه
کلان حریف بر فوج میجر جنرل تهکیول صاحب حمله کرده توپها را بسر کشانید و چون تا یک ساعت
توپها زدند و از فوج انگریزی یک توپ هم سر نشد لهذا ایشان دلیر شده قدم پیشتر گذاشتند
و چون نزدیک گوله توپ رسیدند از فوج انگریزی آنقدر توپها زدند که بسیار مردم ایشان
کشته شدند و انتظام فوج آنها بسبب تهکیول صاحب بنظر ماندگی مردم و اسپ حمله آن روز
موقوف کرده بر فردا گذاشت مردم فوج غنیم سلاح خانه و اسباب خود را آتش زده فقط
با دو توپ از آنجا بگریختند آنگاه دو رساله سواران برای تعاقب ایشان شتافت و شنیده
شد مردمانیکه سوای فوج خالصه شریک ایشان شده بودند برخاسته رفتند از فوج انگریزی
چهل مردم مقتول و سه نفر مجروح گردیدند و از طرف ثانی بسیار مردم بکار آمدند و
فیل سواری شیر سنگه هم بدست فوج ما افتاد انتهی عبارت رپورت کمانڈر انچیف صاحب
و مشهور است که سکهان در جنگ شکست یافته آنطرف دریای جهلم گریخته رفتند اکنون دوآبه
چناب و جهلم نیز در قبضه سرکار انگریزی در آمده و رعایای این دوآبه بسبب یافتن امن و
اطمینان از خوشدلی اسباب رسد را در لشکر انگریزی می آرند و فوج میجر ویلر قلعه های سرداران
مفسدین سکه وغیره را انهدام ساخته بطرف دوآبه جلندهر معاودت کرده آمد و بهفتم دسمبر
کمانڈر انچیف صاحب بعد مظفر و منصور شدن در رام نگر معاودت نمود و هشتم ماه مذکور بسیار
اسباب رسد برای لشکر تهکیول صاحب که در تعاقب لشکر شیر سنگه است کشتیها بار کرده
از دریای چناب فرستاد در آن زمان سه فوج سرکار انگریزی در سه جا گرم رزم و پیکار
بود یکی در پشاور و در هزاره و اتک بمقابله سردار چتر سنگه که با جمعیت کثیر از سکهان
و افغانان پنجاب که اکثر صاحبان را در محاصره داشته است دوم در ملتان با دیوان مولراج

بادیوان مولراج سوم باشیرسنگه و غالب است که قلعهٔ ملتان زود مفتوح گردد زیراکه
فوج بنگالی نیز رسید و شیرسنگه که کمک قلعه میکرد نیز شکست یافت اکنون پایداری از مولراج
غیر متصور بود درین وقت راجه جهپال پوری که قریب جالندهر است و سرکشی از سرکار
برداشته بود از فوج لفتنت گاردن که فقط سه کمپنی داشت هزیمت یافت و از قلعهٔ خود
دست بردار شده خود را حوالهٔ بارنس صاحب نمود و راجه امید سنگه که بعد از حملهٔ انبه
گریخته رفته بود نیز گرفتار شد این هر دو راجه و یک راجهٔ دیگر در قید اند و در مدت سیزده
روز حملهٔ باغیان پتهان کوت نیز رد کرده شد و فساد کوهستانی نیز موقوف گردید یک افسر
و شش سپاهی درین معرکه از فوج سرکاری زخمی و دو کس کشته شدند گویند راجه
شیرسنگه خطی که در لاهور فرستاده بود در آن پانزده وجوه بغاوت نوشته است و سوم دسمبر
سردار سلطان محمد خان میجر لارنس و دو صاحبان دیگر را حوالهٔ سردار چتر سنگه کرده داد
سردار مذکور برین امر شلک تهنیت در لشکر خود سر کنانید و پانصد روپیه خود و شش هزار روپیه
اهلکاران او بطریق ضیافت بخدمت میجر صاحب موصوف فرستادند صاحب مذکور قبول
نکرد رعایای پشاور ازین بدعهدی و بیوفائی که از سردار سلطان محمد خان بعمل آمده
بر قوم بارک زئی ملامت میکنند و ایبٹ صاحب که در مقام هزاره است شش هزار مردم
همراه خود میدارد و اتک تا حال از دست برد سکهان محفوظ است و اچیت سنگه کلیان واله
کمیدان اکال پلتن سکهان بحضور لارڈ صاحب رفته رجوع کرد و جرنل بشا سنگه نزد نکلسن
صاحب رفته موافق شد و چتر سنگه بار دیگر محاصرهٔ قلعهٔ اتک کرد و نیز می گویند که چتر سنگه
بحضور لارڈ صاحب نوشته است که اگر جان ما را امان شود بحضور حاضر شده غاشیهٔ
اطاعت بر دوش کشیم معلوم نشد که ازینجا چه جواب رفت الغرض حالا بر حال سکهان
از حرکات خود بسیار پشیمان شده اند غالب است که باز قصد مقابله نکرده سرداران ایشان
در سرکار انگریزی رجوع کنند و استعفای قصور خود نمایند افسوس که این دم نا عاقبت اندیشی از

از بغاوت و سرکشی اعتماد خود را بر باد داده‌اند و کاری نکردند گویند روزی دیوان
مولراج در شوالهٔ دربار کرده مذمت سکهان بسیار نمود که ایشان لاف زنها می‌کنند
و بوقت جنگ میگریزند و سه سوار را که در جنگ ششم دسمبر گریخته بودند تشهیر کرد و یازدهم
دسمبر یک حصه فوج بمبئی در ملتان داخل لشکر ویش صاحب گردید بدین تفصیل دو پلتن پیاده
و یک توپخانه و پانصد سوار رسالهٔ سنده رساله جیکب صاحب و یک توپخانه قلعه کشا و یک رساله
ملازم خاص ملکه و چونکه سامان جنگ متواتر نزد ویش صاحب میرسد لهذا هنوز بر قلعه
اتک دست سکهان نرسیده و تا آخر دسمبر مذکور نزد مولراج بیست هزار فوج در قلعه
ملتان موجود است و بعضی نوشته‌اند پنجهزار تطبیق این هر دو خبر میتواند شد که از رسیدن
افواج بمبئی و توپخانه‌ها در انجا سه حصه فوج او از خوف و هراس برخاسته رفته باشد و
اکنون فوج انگریزی حائل است درمیان فوج شیرسنگه و ملتان لهذا مدد مولراج در
قلعه ملتان رسیدن نمیتواند و اکثری بیان صاحبان انگریز که در ملک پنجاب بودند در
اگره آمده استقامت ورزیدند و درین سال دریای جمن بسبب قلت بارش بسیار
خشک گردیده مردم در رهگذر و مقام پایاب الهٰ‌آباد و رفت میکنند و آمد و رفت سفاین کلان تجارت وغیره
مسدود است کشتیهای غله و آلات حرب که از اگره بطرف دیار مغربی میرفتند بدقت
و دشواری ازین دریا تا بدهلی رسیدند و از انجا آنرا بر شتران و عرابها بار کرده
برای جنگی روانه ساختند و تا تمام ماه دسمبر مذکور بجز جنگ تاریخ سوم ماه مزبور که با شیرسنگه
شده بود و ذکرش بالا گذشته جنگی دیگر نه با وی و نه با چترسنگه بوقوع آمده و چترسنگه
قلعه اتک را محاصره کرده که توپها میزند بدان ضرر باهل قلعه نمیرسد مستر هربرت بانهایت
هوشیاری قلعه را تا حال از دست غنیم محفوظ داشته آنچنان گلوله باری بر لشکر حریف
از اندرون قلعه میکند که بردم فوج چترسنگه میرسد و نواب گورنر جنرل لارد دلهوزی
از لدهیانه در سواد ملتان رونق فزا گردیده و فوج بمبئی مع توپخانه بالکل تا بیست و دوم

تا بیست و دوم ماه مذکور در ملتان رسید و مشهور ست که تا قلعه ملتان بدست افواج
انگریزی نخواهد آمد کمانڈر نچیف بهادر تعاقب شیر سنگه نخواهند کرد و بالفعل شیر سنگه در هیچ جای
قلب ست که گذر فوج انگریزی در آنجا بدشواری خواهد شد و نقشهٔ راه از لاهور
تا دریای چناب بدین صورت ست **نقشهٔ راه از لاهور تا دریای چناب**



و سر کرنیل لارنس از ولایت بمقام بمبئی بر سبیل ڈاک و از انجا در بهاولپور داخل شده در
معسکر نواب گورنر جنرل بهادر حاضر خواهند گردید اکنون انتظام ملک پنجاب از دست ایشان
خوب خواهد شد و بتاریخ بیست و هشتم دسمبر بوقت یازده ساعت روز بر آمده چند پلٹن
انگریز را حکم جنگ با اهل قلعه ملتان شد منجمله آن در غول راست پلٹن بیست و دوم هندوستانی
و پنج کمپنی گوره از پلٹن ملکه بسر کردگی کرنیل فرینکس و در غول چپ پلٹن هفتاد و دوم هندوستانی
و پنج کمپنی از پلٹن سی و دوم ملکه زیر حکم برگیڈیر مارکهم صاحب و شصتم پلٹن گوره ملکه و پلٹن
سوم بمبئی هندوستانی و اڈورڈ صاحب بر پلی که قریب شیش محل ست حمله نمود در آن
حین فوج سکه متوجه سپاه صاحب موصوف گردید و فوج بمبئی بر دیگر مقامها و غول
چپ بمقام رام تیرته و شوالهٔ حمله آور شد و با وجود توپ زنی سکهان غول اول پیشتر
رفته مورچال ایشان را که همان وقت تیار کرده بودند انتزاع نمود و لهذا انجا در گڑهی مستحکم
که در آنجا قبر ساون سنگه پدر مولراج ست بلا مزاحمت در رسیدند و چون فوج قلیل بر کار

قریب مسجد تکیه در قرب آن قبر شمس تبریز بود دیگر بسیار قبور و عمارات خوش ساخت
شناخت در آنجا بسیار فقرا و مردم پیر و زنان که برای گرفتن پناه مجتمع شده بودند دیده
بایشان تعرض ننمودند و در پس این مسجد گروهی از سکهان که مسلح استاده بودند از دیدن
فوج انگریزی بگریختند ولیکن گروهی دیگر از ایشان مقامی را که دران مقدمة الجیش فوج
سرکار که قریب سی و چهل از سپاهیان زیر درختان انبوه بودند حمله کرده بگرفتند و از راه
غرور قصد گرفتن مقام مقبره شمس تبریز نمودند در انجا جنگ شمشیر و تفنگ خوب شد که بسبب
حمله کردن گورهای ولایتی با سنگینها بر آنها فرار کردو آن باغچه هم پاس شب رفته باز بدست
سپاه انگریزی در آمد و فوج بنگاله یک دمدمه بسته و پنج توپ بالای آن برده بطرف قلعه
سر کردند چنانچه در سلاح خانهٔ غنیم از افتادن گلولهای توپ دو بار آتش در گرفت و وقت
صبح از طرف قلعه گلولهای توپ که می آمدند از گل پخته بودند معلوم شد که اکنون نزد سوا لح
گلولها نیم نماندند و تعداد مقتولین و مجروحین آنکه از افواج انگریزی میجر گاردن از رجمنت
ملکه و انسین کلس صاحب از پلتن هفتاد و دوم هندوستانی و لفتنت نیک سیند صاحب
از پلتن نهم بنبئی هندوستانی درین جنگ مقتول شدند و از مجروحین لفتنت بلی فر صاحب
از پلتن پنجاه و دوم هندوستانی و میجر کیس صاحب از پلتن هفتاد و دوم ملکه و لفتنت
کرنیل بنس صاحب از پلتن سی و دوم هندوستانی و انسین نکٹ و کل صاحب از پلتن
هفتاد و دوم هندوستانی و لفتنت هل صاحب انجنیر و سه گوره از پلتن دهم ملکه مقتول
و پنج شش مجروح شدند و برای حمله کردن بر رام تیرته که در انجا دمدمه بسته لفتنت
تامسن صاحب با دوازده سپاهی رفته بود از انجمله یک مقتول و هفت مجروح شدند و
صباح بیست و نهم دسمبر مذکور از هر دو طرف تلک بند و قها بر کلید گر خالی میکردند سکهان
می خواستند که فوج انگریزی بر شهر متصرف نگردد و از مقام محاصرهٔ افواج انگریزی توپها
را بفاصلهٔ هشتاد گز میبردند و از ضرب گلولها دیوار قلعه را رخنها می نمودند و ازین طرف

و ازین طرف توپها را زود زود سر میکردند و از طرف حریف بر زبر آنکه در قلعه
گلوله اندازان کم بودند یک کس کار ده و از ده کس میکرد و از گلولهای اینطرف اندرون
قلعه بسیار نقصان میشد و فوجیکه در تعاقب شیر سنگه بود در پنج حصه منقسم است یک لشکر
زیر حکم میجر هیوگل صاحب در مقام کاهیله دوم بسرکردگی جنرل ویل صاحب از کاهیلم
برآمدن فاصله سوم لشکر مند رجمیت پیاده در موضع جتولیه چهارم تابع بریگدیر پنی صاحب
که فوج رزام نگر است پنجم لشکر بریگدیر پوپ صاحب در وزیرآباد و پلهای مستحکم بر دریای چناب
جهت عبور معسکر انگریزی بدین استواری بسته شدند که ارابهای اسباب بالای
آن رفتن توانند گویند دوست محمد خان رئیس کابل بسردار چتر سنگه نوشت که پیشاور
را که برادرم سردار یار محمد خان حواله شما کرده است باز تفویض بوی بنمائید زیرا که
در خاندان ما ازین حرکت بسیار بدنامی خواهد شد و از اخبار صحیح معلوم شد که در ماه صفر
سنه ۱۲۶۴ هجری محمد شاه پادشاه ایران فوت کرد و بجای وی پسرش ناصرالدین شاه پادشاه
ایران گردید و آنچه مشهور شده بود که عمل پادشاه روس در ایران خواهد شد غلط
محض است گویند در سلح خانه کلان قلعه ملتان از گلوله توپ بم آتش افتاد و وقت پریدن
مکان آوازی مهیب مثل رعد شد و گرد و غبار تا بسیار گروه رفته جنرل دش ده اشرفی
گلوله اندازی که او شصت بسته گلوله بم را در آن سلح خانه زده بود انعام داد و سه صد
اشرفی افسر او بخشید مشهور است که بسیار سردار و مردم مع مال و اسباب همراه سلح خانه
پریدند و سوای آن سه صد مردم که بر سقف آن بودند هلاک گردیدند درین سلح خانه هزار
من باروت و دیگر ساز و سامان و آلات حرب بسیار بود همه نقصان و ضایع شد و سوای
آن روز دیگر در کوته غله نیز از گلوله بم آتش افتاد و روشنی آن در لشکر انگریزی همه تمام شب
مانده و چون روغن گاو و روغن چراغ در آن گدام بسیار بود لهذا روشنی تا مدت وقت دیده
معلوم میشد تا آنکه دوم جنوری سنه ۱۸۴۹ عیسوی شهر ملتان در قبضه افواج انگریزی در آمد

و با مردم شهر جنگی عظیم شد و بند و سنگه سردار که اگنو صاحب را از دست خود کشته بود قتل گردید
و سوای او شام سنگه و دیگر سرداران و بسیار از مردم سپاه مولراج بقتل رسیدند و بوقت
شام چون اسباب غارت شهر جمع شد از انجمله بیست و پنج فیل و بسیار اسپ و گاو و قسم قسم
اجناس بود و قریب پنج لک روپیه را غله که در شهر بود بسوخت و مهاجنان شهر پانزده
لک روپیه دادن قبول کردند بشرطیکه این شهر از غارت و تاراج محفوظ ماند مگر تا آنوقت
منظور نشده بود و هرگاه شهر در قبضهٔ افواج انگریزی در آمد بسیار مردم سپاه از قلعه فرار کرده
رفتند و مشهور شده بود که دوست محمد خان تا مقام علی مسجد رسیده پسران و عزیزان خود
را پیشتر روانه کرد و حکم داد که تا سردار چتر سنگه میجر لارنس را حوالهٔ شما نکند او را نظربند دارند
تا در قلعه اتک رفته پناه نگیرد چتر سنگه در جواب آن بدوست محمد خان گفته فرستاد که بودن
صاحب موصوف نزد من و شما برابر است گویند غرض طلب کردن خان مذکور میجر لارنس را
آن بود که از وی قصاص محمد اکبر خان پسر خود را که او را صاحب مذکور زهر دهانیده کشته بود
بگیرد و اینهم شهرت یافته بود که چتر سنگه افغانان درانی را در پشاور مسلط ساخته بود
ایشان از سکهان بخوف و خطر شده در پشاور بی تکلف کاوکشی کردند و بمقام درباب
دوست محمد خان روایات مختلفند نزد بعضی آنست که سکهان صوبه پشاور و قلعه اتک بدو
دادند بدین شرط که او مدد شان کند و سر هنری لارنس دوم جنوری از بمبئی در سنده
و از سنده در بهاولپور رسیده دو مقام کرده بتاریخ ششم در فیروزپور رسید و ملازمت
نواب گورنر جنرل بهادر نمود و بعد توقف چند ساعت روانه لاهور گردید و بتاریخ نهم
آن داخل آنجا شد و هرگاه دیا بخش وکیل که از وقت سانول سنگه رفیق مولراج بود برای
عرض کردن عذر تقصیرات او بخدمت دش صاحب حاضر شد و صاحب موصوف پرسید
که نزد تو وکالت نامه مولراج هست گفت ندارم صاحب فرمود جواب با صواب معروضات
شما این است که دیوانجیو خود را تفویض سرکار انگریزی کرده دهند و دست نابرده نشان

نشان سفید بود معلوم کنند که دارندهٔ او ایلچی است و دوست محمد خان بسبب سازش افغانان
قلعهٔ اتک بر آن متصرف گردید و بتاریخ دهم جنوری کرنیل لارنس در لاهور رسیده بمهاراجه
دلیپ سنگه ملاقات کردند و بموجب اشتهار نواب گورنر بهادر که مورخهٔ هفدهم جنوری سنه
مذکور بود معلوم شد که بتاریخ سیزدهم[13] ماه مذکور فوج انگریزی شیر سنگه را که قریب دریای جهلم
بود شکست فاحش داد و فوج او را گریزانید باید که در چهاونیها برای تهنیت این فتح
شلک شود یازده ضرب توپ سکهان و دیگر اسباب ایشان بدست افواج انگریزی افتاد
و منجمله غنیمت شهر ملتان هشت هزار روپیه قیمت دواب و بعد فروخت خیمه و خرگاه وغیره
قریب بیست هزار روپیه خواهد بود و بقیهٔ از شهر در قلعه از لشکر انگریزی آنچنان نزدیکتر برده
بودند که مردم قلعه نقب زن را دیده بر روی تفنگ سر کردند مگر محفوظ ماندند و افغانان همراهی دوست محمد خان
بر قلعهٔ اتک بسبب سازش افغانان متعینهٔ قلعه متصرف شدند و بر ننگ و ناموس سکهنه قلعه
دست اندازی کردند هرچند چتر سنگه مانع آمد مگر نشنیدند از اینجا ثابت شد که در میان
افغانان و سکهان صفا و اتحاد نیست گویند در جنگ تاریخ سیزدهم[13] جنوری که با شیر سنگه
شده بود فوج انگریزی بر روی فتحیاب گردید بسیار کس از فوج مذکور خسته و کشته شدند
سیزده[13] افسر مقتول و سی و سه[33] مجروح شدند و سر کرنیل لارنس یازدهم[11] جنوری در لشکر
کمانډر انچیف بهادر داخل شد و از شروع فبروری سال مذکور بجای مستر کیری صاحب
باز بر زیدنتی لاهور بدستور سابق بحال و مامور گردیده و در جنگ سیزدهم[13] که مشهور بجنگ
چلیان است بسبب کثرت بارش تهلکهٔ عظیم در لشکر انگریزی واقع شد که بدان سبب
بیست و دو افسر انگریزی جان بحق تسلیم کردند و یکهزار و ششصد سپاهی مجروح و
پانصد و شصت مقتول گردیدند ولیکن سپاهیان انگریزی بر توپخانهٔ حریف رفته سی چهل
توپها را میخ زده بیکار کردند و چند هزار را از سکهان کشتند و هفت کس سکه زخمی را در دار الشفای
سرکاری آوردند و سپاه انگریزی آنقدر قریب تر قلعه ملتان شده اند که سنگ و خشتی که

از فصیل قلعه میریزند برپای سپاهیان می افتد و پنجاه کس سپاهی مولراج بخوف جان خود
را حواله میجر اڈورڈ صاحب نمودند و زبانی ایشان معلوم شد که همگی هزار کس سپاهی
نزد مولراج باقی مانده اند و سبب قتیل شدن گوله اندازان سرکاری در جنگ چلیان
این شد که بسبب نفهمیدن کلام افسر خود دران معرکه رزم یک رساله انگریزی پشت
بطرف توپخانه خود کرده باستاد لهذا توپ شان بند شد فوج حریف از طرف دیگر آمده
گوله اندازان را قتیل کرد ولیکن درین جنگ بسیار برادران و برادرزادهای شیرسنگه
نیز کشته شدند و بتاریخ بیست و دوم جنوری سنه حال دیوان مولراج بلا تقرر
شرائط جان بخشی خود را حواله وش صاحب نمود و همه مردم که در قلعه همراه او بودند
آمده سلاح را گشودند و حواله سرکار نمودند و بوقت رسیدن این خبر نواب گورنر جنرل
بهادر چنان اشتهار مرقومه بیست و پنجم ماه مذکور از مقام کمهو جاری فرمودند که برای
آگاهی کونسل و تمامی خواص و عوام این اشتهار داده میشود که هرگاه از گولهای توپ
چندان رخنه در دیوار قلعه ملتان افتاد که قابل یورش سپاه گردید و سپاه انگریزی
عزم بالجزم برای حمله و یورش کردن اندرون قلعه نمود دیوان مولراج بمشاهده
این حال مع مردم همراهی خود خویشتن را سپرد سرکار انگریزی کرد لهذا حکم شد که در
کنپهای کلان بیست و یک صدای توپ بطریق شلک تهنیت سر شوند و صورت
سپرد کردن دیوان جیو خود را در سرکار بدین طریق شد که بیست و یکم جنوری یک وکیل
مرد پیر که چندبار در لشکر انگریزی آمده بود مع یک کس دیگر که شبیه بمولراج و بعمر بیست و
پنج سال بود حاضر شده بحضور وش صاحب عرض کرد که فردا دیوان مولراج نیز
زنهار خواه در سرکار عالی خواهد شد و فردای آن بیست و دوم جنوری دو دو
چهار چهار کس سپاهی از محصورین قلعه آمده سلاح خود را در کنپ سرکار نهاده پناه
جان خواستند بوقت شمار معلوم شد که سه چهار هزار سپاهی بودند و قریب ده هزار

بیان سپرد کردن دیوان مولراج خود را بسرکار

وقریب دو هزار مردم همیره هنگامه من بعد مولراج بسواری اسپ برفاقت چند رساله
سرکاری از قلعه بیرون آمد و همان ساعت یک پلتن گوره با دو پلتن هندوستانی در قلعه
رفته تسلط نمود و بر چهار طرف پهره سپاهیان مقرر و مامور گردیدند تا مردم فوج وغیره
اسباب قلعه را تاراج نکنند تا هم بسیار کس اسباب را در خندق قلعه انداختند و رفیقان
شان برداشته بردند قلعه ملتان بسیار مستحکم بود و فصیلهای آن بلند و خندقش سی فت
عمیق است مگر از صدمات گلولها جا بجا شکسته شد و مثل خرابه و ویرانه مینمود و درین
شک نیست که اهل قلعه تا بمقدور از توپها با افواج انگریزی خوب جنگیدند و هر گاه فصیلهای
قلعه بضرب گلولها شکسته مثل غربال شد وقریب بود که افواج در قلعه از راه رخنها داخل
شود مولراج و همراهیانش مجبور شده خود را حواله سرکار نمودند و تمامی مردم قلعه را
اسیر کرده در کمپ اڈورڈ صاحب فرستادند الا مولراج را قریب وش صاحب در خیمه
فرود گردانیدند و عیال و اطفال او در قلعه بحفاظت سپاهیان سرکاری مقیمند و
تاکید است که کسی سپاهی پهره واله در زنانه او رفتن نیابد و در مقام خزانه پهره گورهای
ولایتی مامور گردید و چهل توپ از قلعه بدست آمد و بر میگزین و سلاح خانه پهره سپاهیان
هندوستانی مقرر شد و باشندگان آنجا خصوصا قوم کهتری بسبب تعدی و غارتگری
افغانان جلای وطن اختیار نمودند قوم افغان سخت ظالم و سنگدل بدتر از سکهان است
که برای تسلط چند روزه بر رعایا انواع مرعبها نموده ملک را ویران کردند و لاش اگنیو
صاحب و اندرسن صاحب که در ملتان مقتول شده بودند نبش کرده بجای دیگر در قلعه
باعزت و احترام مدفون ساختند و تاریخ قلعه ملتان از مستر طامسن ولیم بیل صاحب مؤلف
کتاب مفتاح التواریخ اینست تاریخ بتعمیه بسال عیسوی نظم ملراج چو شد منهزم و بی‌زور و بی‌پر شد
منصوری و اقبال با انگریز میسر شد تاریخ ز هاتف پی این فتح چو پرسیدم او با دل
من گفت که ملتان مسخر شد تاریخ تمام بسال هجری ایضا از صاحب مذکور نظم

در سنه ۱۲۶۵

چو شد مفتوح قلعه سخت ملتان ✤ و اندر قید شد ملراج نادان ✤ ز بهر گوهر تاریخ هجری
دل من شد به بحر فکر غلطان ✤ شکستم فرق و با دیوان ملراج ✤ بدل گفتم مبارک فتح
ملتان ✤ و دیوان مولراج از ملتان اسیر شده بطرف لاهور رفت و کلاب سنگه خواست
که مدد فوج انگریزی کند منظور شد و گنکم صاحب الجنیر سپه سالار فوج کلاب سنگه شد ذکور بند
کلاب سنگه بعد فتح ملتان ترسیده اراده مدد افواج سرکاری نمود و لفتنت بوی صاحب را
که همراه میجر لارنس در قید چتر سنگه در آمده بود شیر سنگه نزد خود داشت و صاحب مذکور
با جازت شیر سنگه در کمپ کمندر نجیف بهادر برای بیست و چهار ساعت آمده باز مراجعت در
لشکر سکهان نمود زبانی صاحب موصوف است که همراه شیر سنگه مردم بسیار اند ولیکن هیجده
هزار سپاهی جنگی است و هفتاد توپ دارد و خود سکهان میگفتند که در جنگ چلیان که بتاریخ
سیزدهم جنوری شده بود از طرف ما یکهزار و دو صد سپاهی کشته و دو چندان مجروح
شد و بعد این شکست بسیار مردم فوج او نوکری گذاشته میرفتند و انچه باقیند خواهان صلح اند
زیراکه بشنیدن حال شکست ملتان دل ایشان شکسته گشت پوفی صاحب مذکور میگفت که مارا
حریف ضرری نرساند **نقشه مهر** نواب گورنر جنرل بنگاله تا مردم در نوشتن خطاب غلطی نکنند



عبارت [illegible]
[illegible]

بلتن و رساله که در جنگ چلیان بسیار نقصان و صدمه عظیم برداشته است برای درستی
سامان و هم بجهت آرام کردن در لاهور رفت و بجای آن فوجی دیگر در جنگگاه مامور گردید
و نواب گورنر جنرل از راه مزید قدردانی حکم نافذ فرمودند که تمامی مال و اسباب نقد که

که از قلعه ملتان بدست سرکار آمده است بر افواج متعینه آن که شریک جنگ بودند
حسب مدارج قسمت نموده شود و مال و اسباب اهل شهر که در سرکار ضبط است بدون دادن
سیزده لک روپیه واپس نخواهد شد و بالتحقیق معلوم شد که لاش مستر اگنیو و مستر اندرسین
که بی ترتیب مدفون بودند از قبور بر آورده دیدند که سرهای ایشان با ابدان شان متصل
بودند و آنچه مردم میگفتند که سرهای ایشان را بر دروازه قلعه آویزان کرده اند غلط محض است
و نیز مسموع میشود که خطوط نوشته این هر دو صاحبان که بعد مجروح شدن و قبل از
قضا کردن بدین مضمون نوشته بودند که در قتل مایان قصور مولراج اصلا نیست در دست
نا برده اند اگر این امر راست است مولراج در قصاص صاحبان مذکور قتل نخواهد شد و نیز
مردم میگویند که نزد دیوان مولراج خطی دیگر مهری دربار و مهاراجه دلیپ سنگه بدین مضمون
موجود است که شما با سرکار انگریزی بجنگید و مستعد حرب و پیکار باشید دیوان جیو میگویند
که بوقت روبکاری بحضور گورنر صاحب در پیش خواهم کرد و هرگاه میجر ویلر صاحب در قلعه
ملتان رفته تلاش خزانه و اسباب نمود در بعض جا انبار پارچه ریشمی را یافتند و در بعض مقام
غله و روغن گاو و از وقت ساونمل سنگه فراهم بود و در جائی نیل و افیون بسیار بدست آمد
و قریب سه چهار لک روپیه مال بسبب پریدن سلاح خانه و غیره مکانات ضائع شد و سوای
اسباب مذکور در دار الضرب اشرفی و روپیه بسیار بود و شمشیرهای ولایتی قیمتی و دیگر اسلحه و آلات
حرب را حسابی نبود و صحن قلعه از لاشهای مردم و دواب و اقسام اسباب معمور و هنوز
سه چهار کرور روپیه را اسباب دران قلعه مخفی است و حال آن بجز مولراج کسی را معلوم
نیست و مولراج اگنیو صاحب و اندرسین صاحب را کفن از دو شالهای نفیس داده
بود اکالیان آن کفن را از قبور بر زده بردند و چون او را حال ناشائستگی شان معلوم شد بار کفن از
پارچه سفید داد و یک صندوقچه مروارید قیمتی سه لک روپیه نیز بر آمده و دوش صاحب بدون
اجازت نواب گورنر ملاقات با مولراج نکردند و حکم شد که تا اخراج کل بارود از قلعه

وعیال مولراج را از قلعه بیرون نبردند و بسیار مردم زر و جواہر و اسباب قیمتی را جا بجا بیرون قلعه مدفون ساختند اکنون از قلعه را لی می برآید و امروز نزد یک کس که از قلعه بیرون سرف بقدر هفت هزار روپیه طلا برآمده و با وجود چوکی و پهره بسیار مال مردم قلعه و فوج تصرف نمودند روزی اڈورڈ صاحب از دیوان مولراج استفسار کردند که بجمله اسباب شما که ضبط شده است خواہش هر چیز که داشته باشید ظاهر کنید دش صاحب آنرا بشما مقرر خواهند داد مولراج هیچ جواب نداد و هرگاه مکرر پرسیدند گفت سه چیز البته درکار دارم یکی پوتهی مذهب خود دوم چند تصویر فرانسیسی سوم کتاب طب که دران نسخه جهت دفع هر قسم تب هستند حلیه مولراج صاحبان بدینصورت نوشته اند عمرش سی و سه سال قدش نه اند قد دراز بقدر پنج فٹ و هفت انچ دست و پا کوتاه رنگ سبک یعنی هلکا چهره متوسط بلند پیشانی قبل چشم سنجیده وضع مکرر زحمت و عبوس صاحب غیرت و حیا و وقت برآمدن از قلعه در لشکر انگریزی بر یابوی خوبصورت سوار و بر زین یابو پارچه سرخ ابریشمی مهر دش بود و لباده ریشمی نارنجی در بر و دستار رنگین بر سر داشت و در عقب او یک افسر او بود و بهر دو طرف او یک یک گوره سپاهی بود و سپر بیجر صاحب بر دست راست او بود ند و بظاہر هیچ نمودی نداشت نه با کسی سخن کرد و نه صاحب سلامت نمود و بهر دو طرف افواج انگریز را بنظر خشم می دید ولیکن شکنی بر جبین نمی آورد و از مضمون خط لاهور معلوم شد که فوج شیرسنگه از دریای چناب عبور کرده در مقام وزیرآباد مقیم ست ظاهرا قصد لاهور دارد لهذا بهر طرف شهر لاهور دمدمها بستند و آلات حرب از هر جانب جمع کردند و بیبیان صاحبان عالیشان و سپاهیان گوره مع اطفال از چهاونی انارکلی در قلعه لاهور رفتند در چهاونی مذکور فقط سپاه جنگی حاضر مانده و این هم میگفتند که شیرسنگه اول برامرتسر و جلندهر تاخت خواهد کرد و کمانڈر انچیف در تعاقب او سرگرم اند و جنرل دش برای کمک کمانڈر انچیف مامور شدند و بتاریخ پانزدهم فبروری فوج کمانڈر انچیف

فوج گمند رنجیت از چلیان واله روانه شده قریب بلسوڑی رسید و برای حفاظت شهر لاهور
نصف پلتن گوره و چهار پلتن هندوستانی و یک رساله سواران و یک ب گوله اندازان
اسپی و یک توپخانه موجود است و رساله چهاردهم بر کناره راوی افتاده است و این رساله
محافظت راهی میکند که از معبر گنگر تا شادره که از وزیرآباد تا امرتسر رفته است و دیوان
مولراج را بعد بردن در لاهور در گوبندگره فرود کنانیدند و از لشکر شیر سنگه خبر رسید
که در لشکر او قریب یک لک مردم از سپاهی و بازاری فراهم است روزی شیر سنگه از راه
لاف و گزاف در میان لشکر خود بدروغ ظاهر کرد که ما گمند رنجیت را شکست دادیم و غالب
آمدیم لهذا فوج ملتان محاصره آن گذاشته برای کمک گمند رنجیت آمده است و چون
شصت هفتاد مردم ملتانی که در لشکر شیر سنگه رفته بودند بیان حال فتح شدن قلعه
ملتان در سرکار انگریزی نمودند واویلا در لشکرش افتاد و دو پلتن تقاضای تنخواه
همان ساعت کردند و چون نیافتند بطرف مونگ برخاسته رفتند و بتاریخ شانزدهم
فبروری میجر لارنس که نزد شیر سنگه نظربند بود باجازتش اول در لاهور آمد و پس بعد
بحضور نواب گورنر جنرل رفتند بعضی گویند برای سوال و جواب مصالحه شیر سنگه آمده اند
و نزد بعضی اوشان از ایلچی گری شیر سنگه انکار کردند و بهفدهم فبروری کوچ افواج انگریزی
از سعدالله پور تا شش میل پیشتر شده در مقام کنجه مقیم شد و گمند رنجیت بهادر در آنجا حکم
داد که مردم فوج احمال و اثقال کم کنند چنانچه برای ذات خود خیمه مختصر و چند شاگرد پیشه
بقدر ضرورت همراه گرفتند و نیز فرمود که در یک خیمه دو دو صاحب بوده اسباب و مردم
خدمتگار را کم کنند چنانچه بدین تدبیر تخفیف هشت هزار شتر گردید و نیز حکم شد که هر سپاهی از
روز کوچ آذوقه پنج روز همراه گیرد و بتاریخ هفدهم فبروری لشکر بهادری صاحب داخل
کمپ گمند رنجیت بهادر شد و نیز درین تاریخ مارکهم صاحب چهل کشتی را بقبض خود آوردند
و بتاریخ هیجدهم ماه مذکور لشکر گمند رنجیت بقدر چهار و نیم میل پیشتر رفت و فرق در میان آن

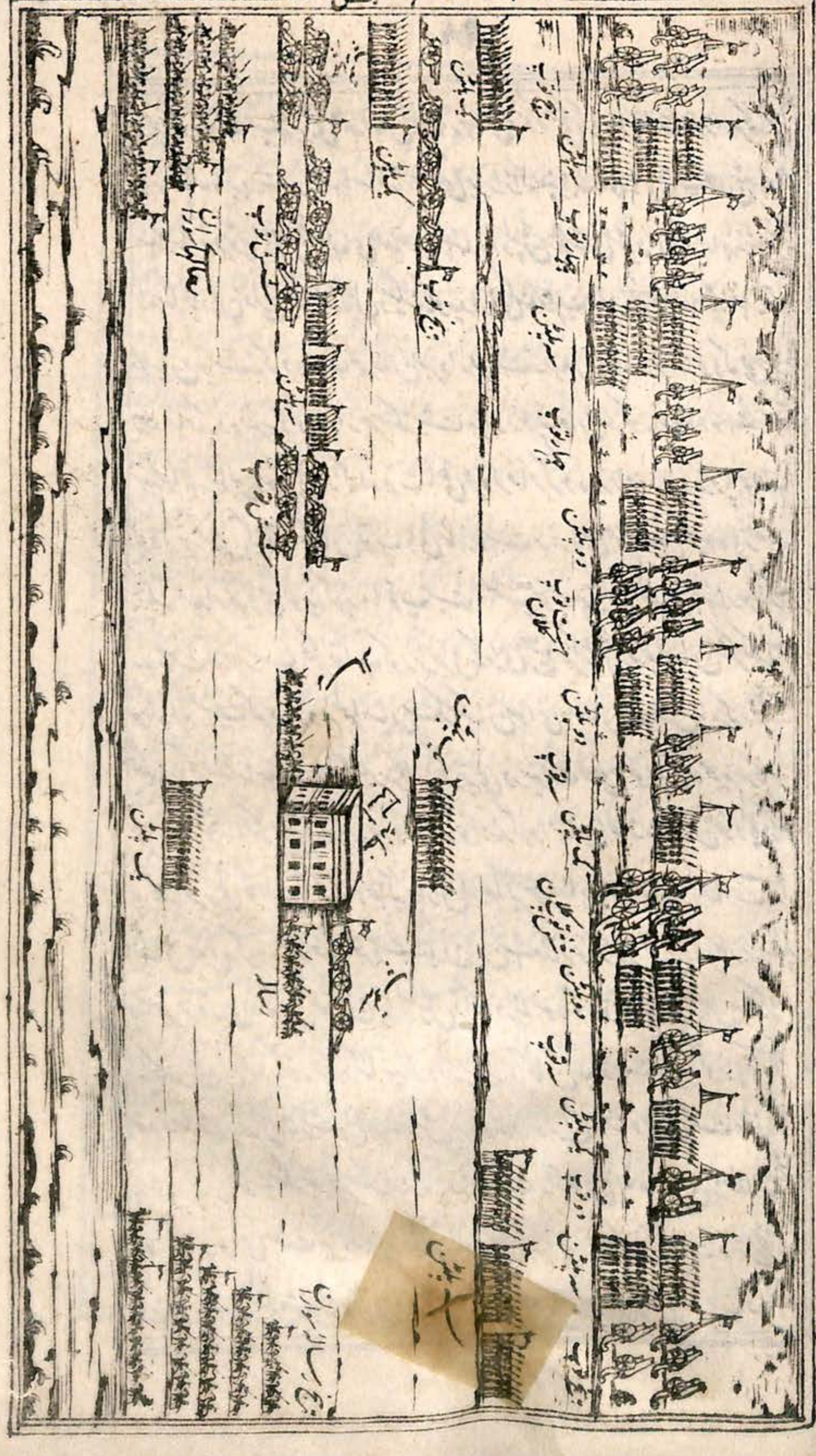
و فوج شیرسنگه بقدر شش میل مانده و فوج شیرسنگه از گجرات بفاصله یک و نیم میل افتاده بود
و لارڈ گف صاحب نیز عبور از چناب کرده قریب کمپ کمندر انچیف شد الغرض بتاریخ هیجدهم
ماه مذکور در لشکر کمندر انچیف پانزده هزار سپاه و هفتاد توپ بود و میجر لارنس با دیگر
رخصت گرفته در لشکر کمندر انچیف آمد و خریطه خطوط ملکی را که مردم او غارت کرده بودند
نیز همراه لارنس صاحب فرستاده داد و تفصیل اسباب که از تکیه کلان مولراج برآمده بود
اشیاء طلا ... کنگن مرصع یک زوج شمشیر بیش قیمت یک قبضه بالاپوش مروارید یک سلک
کنار قیمتی یکعدد و در شهر ملتان سه هزار و دو صد عمارت عالیشان بشمار آمده و برای
واگذاشت شهر مذکور مقرر گردیده است و جنرل کورٹ لیند صاحب ناظم ملتان مقرر
شدند و هیجدهم فروری قاتل مولراج را در مکان امیرخان فرستادند و از نزد اینان
بسا زیان و هیات برآمد و محکم چند کارندهم مولراج نیز گرفتار شد و قلعه هرن نیز در قبضه
سرکار در آمد و حال جنگ گجرات را که جنگ اخیر سکهان است و در آن شکست فاحش شیرسنگه
و دیگر سرداران سکه افتاده بدین صورت بیان کرده اند که از نه ساعت روز برآمده
جنگ فیمابین شروع شد و تا سه ساعت از هر دو طرف برابر توپها بر افواج یکدیگر
زدند در این زد و خورد قیامت آشوب دو افسر توپخانه انگریزی و یک افسر رساله
چهاردهم و یک افسر پلتن دوم پیاده کشته شدند و سه افسر و چهارم کاک صاحب
پولتکل ایجنت زخم برداشتند و قریب دو نیم صد سپاهی سرکار مقتول و مجروح گردیدند
و بیست و هشت توپ مخالف بدست فوج سرکاری افتاد و افواج انگریزی از
سوار و پیاده آنچنان در این رزم و پیکار جانفشانی نمودند که قابل تحسین و آفرین است
و نیز در بعض چهل توپ غنیم بدست آمدند و شیرسنگه مع سپاه خود تمامی اسباب خورد و نوش
را گذاشته خود در گجرات پناه گرفت و مردم او بهر طرف که راه یافتند گریختند
و کمندر انچیف با رسالهای سواران تعاقب ایشان نمودند و شیرسنگه را از گجرات نیز گریزانیدند

نیز گریزانیدند و افغانان همراهی او چهار بار بر دمدمه های کمنڈر نچیف حمله کردند و هر بار
شکست یافته منهزم گردیدند مضمون اشتهار ریکه نواب گورنر جنرل بهادر
مورخه ۲۴ فبروری سنه ۱۸۴۹ عیسوی از کمپ فیروزپور داده اند مشتمل
از روی چٹهی کمنڈر نچیف بهادر معلوم شد که بتاریخ بیست و یکم فبروری سنه مذکور غلبه
فتح نمایان بر سکهان آنچنان شد که کمتر شده باشد و انجام این ظفرمندی در سرکار انگریزی
منتج بفوائد کثیر شد کمنڈر نچیف می نویسند که دیروز لشکر نایرکهم صاحب و دنداس صاحب
که از ملتان آمده بود ملحق بمعسکر اینجانب شد و ناتمه را همراه گرفته از انترگور بطرف شاه دول
کوچ کردم و بوقت هفت ساعت روز برای حمله کردن بر مخالفین روانه شدم و بعد
دو ساعت ایشان را شکست فاحش داده بر تمامی خیام و اسباب و جمله آلات حرب
و توپخانه های ایشان متصرف شدیم و هنوز شمار توپها و شنابت خوب معلوم نشده مگر
دوازده کروه اسباب ایشان بوقت گریختن یعنی در جای توپها را گذاشتند در
مقامی کولی و بار و در از حالت اضطرار انداختند و نقصان فوج ما بسیار کم شد فقط صد
کس از فوج انگریزی کشته و خسته شده باشند چرا با شصت هزار سپاه که نزد ایشان شصت
توپ بود مقابله کردن و از مقام استوار ایشان مضمحل ساختن و گریزانیدن دلیل است
بر قلت نقصان فوج سرکاری بخلاف مخالفین که ایشان را از جان و مال بسیار نقصان شد
تفصیل آن متعاقب خواهیم نوشت تمام شد مضمون چٹهی کمنڈر نچیف و از خطوط انگریزی
معلوم شد که جنرل گلبرت برای تعاقب مخالفین مامور گردیدند و قریب شش هزار از سکهان
مقتول و مجروح گردیدند و از فوج سرکاری بجز دو صد و شصت مردم مقتول و مجروح
نشده باشند و افسران نیز بهمانقدر که بالا مرقوم گردید زیاده بکار نیامدند و هر گاه کمنڈر نچیف
صاحب بر اعدا مظفر و منصور شده در کمپ خود تشریف آوردند بر حسن انتظام و خوش تدبیری
ایشان مردم لشکر از صغیر و کبیر به ثنا و صفت جناب سپه سالار ممدوح رطب اللسان گشتند

مردم دیرینه سال در لشکر انگریزی میگویند که باوجود کثرت فوج غنیم و داشتن توپها
و دیگر آلات حرب بودن در مقام مستحکم و استوار این چنین فتح سرکار انگریزی که روی شد
شاید در کدام مهم هندوستان نشده باشد و درین جنگ که مشهور بجنگ گجرات شد اکرم خان
پسر دوست محمد خان که بسرکردگی درانیان شریک شیر سنگه بود کشته شد و بسیاری توپهای غنیم
از صدمه گلولهای توپخانه انگریزی از عرابها افتاده بر زمین ریخته بودند و میدان صف جنگ
از لاشهای کشتگان و زخمیان معمور و گلگون بنظر می آمد و بقدر چهل و سه توپ بدست آمدند
و امید بدست آمدن دیگر توپها نیز هست و منجمله این توپها دو توپ پلتن و مند که سابق بدست
غنیم افتاده بودند و ده گوره ولایتی مقتول و یکصد و چهل کس از ایشان مجروح گردیدند
و فوج غنیم منتشر گشته بهر جانب گریخت یک گروه بطرف بهر و دیگر بجانب جهلم رفت
و لشکر جنرل گلبرث بطرف دینگی و کنپو کیمل صاحب بطرف بهر نهضت نمود و سردار چتر سنگه
که درین معرکه بود زخمی شد

نقشه جنگ و صفوف بندی و
وضع توپخانه و رساله
بمنصوبه بود

نقشه جنك ۴ كرات



و میجر سکوت صاحب انجنیر مبنی قلعه ملتان را باز آراسته می کنند که جنگی گردد و مکانات اندرا از سر نگاهی میسازند
و انبار خاک را بر داشته شهر و قلعه را صاف و رخنهای دیوار را که بضربات گلولهای توپ کلان شده بود
بند میسازند و توپها بالای فصیلهای قلعه نصب میکنند و دو پلتن هندوستانی هم دران قلعه خواهد ماند سام سنگه و
رام سنگه برادران مولراج حفاظت عیال او میکنند گویند در پای گنده نخیف بیمار در زخمی خفیف شد اخبار نویس
جلیان نوشته که دوست محمد خان سردار یوسف زئیان پشاور نوشته بود که فوج را
جلد تیار کرده بفرستد و سردار چتر سنگه هشت هزار روپیه بخان مذکور فرستاده است لین سنگه
سپه سالار سابق مولراج را که از مدت باغی بود گرفتار کرده در لاهور بردند و پا بجولان
کردند و اکنون که نزد سکهان توپ باقی نمانده است بر دریای جهلم اجتماع کرده باز قصد
جنگ میدارند و می گویند گو نزد ما توپ نیست با شمشیر خواهیم جنگید مضمون اشتهار سر لارنس
رزیدنت لاهور حسب الحکم نواب گورنر جنرال که برای جمیع سرکشان و همراهیان لشکر سکهان
نوشته اند اینست که همه مردم همراهیان لشکر سکهان سوای سلطان محمد خان باید که رفاقت
سکهان را گذاشته بیایند و هر که در سرکار انگریزی درینوقت رجوع نخواهد کرد مجرم سرکار
خواهد شد و کسانیکه سلاح خود را سپرد سرکار خواهند کرد ایشان اجازت رفتن خانهٔ خود یا در عمل
سرکار انگریزی خواهند یافت و جاگیرداران از جاگیر خود خارج نخواهند شد و حاجت روائی
ایشان خواهد کرد بشرطیکه بمجرد شنیدن این اشتهار خود را در افواج سرکاری رسانند
و بیستم فروری دیوان مولراج را بر بیل ڈاک در لاهور آورده و در شهر بر فیل سوار کرده
در مکان بی بی چند کنور فرود کنانیدند و از پیشتر در آنمکان بند و بست و پهره گورهای ولایتی
بود و همان روز کرنیل لارنس و میجر لارنس هر دو نزد مولراج رفته و چیزی گفت و شنود کرده
برای دیدن گلاب سنگه پسر چتر سنگه که در لاهور مقید است رفتند و شیخ امام الدین را خطاب بهادری
عطا شد و سوای هفت هزار روپیه جاگیر سابق پنجهزار روپیه را جاگیر دیگر یافت و بتاریخ هشتم
مارچ سردار چتر سنگه و شیر سنگه و دیگر سرداران باغی سکهان خود را حواله میجر میکلشن صاحب بهادر در جهت

کورنر جنرل بهادر در مقام راول پنڈی نموده اطاعت سرکار را قبول کردند و دوست محمد خان
از پشاور بطرف جمرود کریخته رفت و جنرل کلبرٹ صاحب که در تعاقب سرداران سکهان
کریختکان رفته بود محنت شان ثمرهٔ خوب داد که سرداران مذکور تمنک بش خود را
حواله سرکار نمودند اگرچه افواه شده بود که راجه گلاب سنکه بسبب دادن زهر قضا
کرده است بعد از چند روز معلوم شد که این خبر غلط محض است هنوز او زنده و با
سرکار انکریزی بدستور موافقت دارد و سرداران مذکور بیست و دو توپ را که داشتند
حواله سرکار نمودند و نیز چتر سنکه و شیر سنکه میجر لارنس و میم ایشان را و لفٹنٹ بوی صاحب
و لفٹنٹ هربرٹ و مستر طامسن و بی بی ایشان را که در نبیتیر رها کرده در لشکر انکریزی بحفاظت
تمام رسانیده دادند پس اکنون جنک با سکهان تمام شد و جنرل کلبرٹ تعاقب دوست محمد خان
که چند روز دران اطراف توقف کرده بود نمود اکر افغانان درهٔ خیبر که طامع زر و دوستند
بطمع یافتن زر از سرکار انکریزی او را کرفتار کرده حواله سرکار انکریزی نمایند عجب نیست
و اکنون که مهم سکهان تمام شد زود لام افواج انکریزی خواهد شکست و صاحبان کرنل
کپتان برای تجویز چهاونیهای افواج انکریزی بجانب بسار دریای جهلم زمین را پیمایش
میکنند و نواب کورنر جنرل بعد نوشتن مبارکباد این جنک بکمندر چیف ایما فرمودند که هنوز
جنک قائم است و فساد برپا فتح تام پنجاب توقف خواهد شد که هرکاه دوست محمد خان و افغانان
کابل که برای مدد سکهان آمده بودند از ملک پشاور خارج شوند و یا مغلوب و مستاصل کردند
بمجرد رسیدن این نوشته فوج انکریزی بجانب اتک و پشاور برای خارج کردن افغانان
روانه شد کویند دوست محمد خان با مردم همراهی خود و سلطان محمد خان برادر بمجرد داخل
شدن لشکر جنرل کلبرٹ از پشاور کریخت و بسیار زر بخیبریان داد صحیح و سالم بدر رفت
و نیز بموجب حکم نواب کورنر جنرل بهادر بتقریب رجوع کردن سرداران سرکش سکهان
در چهاونیهای کلان شلکهای تهنیت سر شدند و اکنون منظور اهالیان سرکار انکریزی است

آنست که برحسب مضمون عهدنامه سابق که در عهد گورنری لارد هارڈنگ گورنرجنرل بنگاله
که فیما بین سکهان و سرکار انگریزی شده بود که اگر ثانیاً سکهان باز با سرکار قصد جنگ خواهند کرد
ملک پنجاب را از دست ایشان انتزاع نموده خواهد شد عمل دخل سرکار در تمامی ملک پنجاب
گردد لهذا به لفتننت گورنر آگره حکم رسیده که چهار کمشنر که در ماهه هر کمشنر دو هزار و
هفتصد و پنجاه روپیه مقرر خواهد شد تجویز نموده زود در ملک پنجاب بفرستند و همچنین چهار
کس مددگار ایشان نیز مقرر شده خواهند رفت و نیز عمله های ایشان ملازم خواهد گردید
گویند سپاه سکهان که قریب بیست هزار خواهد بود از کناره جهلم آمده سلاح خودها را سپرد
سرکار نمودند و سرهم یک روپیه یافتند و خبرست که سرداران مذکورین را اول در فیروزپور
خواهند برد و از آنجا بهندوستان و پانصد قیدی ملتان را که دران اکثر اکالی و هندوستانی
و فقرا اند در فیروزپور آورده‌اند

حساب خراج اضلاع پنجاب بموجب لیسانیده دیوان دیناناته در دربار لاهور

ملتان	دوآبه باری	دوآبه رچنا	دوآبه جج	دوآبه سندساگر
[illegible] لک	[illegible] لک	[illegible] لک	نه لک	[illegible] لک
پشاور	هزاره	لیه گجری	دیره اسمعیل خان	جاگیرها وغیره
[illegible] لک	لکان	[illegible] لک	[illegible] لک	[illegible] لک

میزان کل یک کرور [illegible] لک یعنی یک کرور و هفتاد لک و پنجاه هزار روپیه
سوای خراج صوبه کشمیر و دیگر اضلاع که نزد گلاب سنگه ست و برنا شند کان شهر
ملتان برای داخل کردن عوض غنیمت تاکید نیست و برا هلکاران تاکید رسیده کسانیکه
از ملتان برخاسته بجای دیگر آباد شده اند ایشانرا آورده بدستور آباد سازند

دربیان فوج سرکار انگریزی از ابتدای عملداری تا زمان حال نوشته اند که

در سنه ۱۷۴۶ عیسوی بوقت محاصره مدراس صرف سپاهی هندوستانی را که قواعد
نمیدانستند ملازم داشته بودند و بتدریج گورهای ولایتی از قسم خلاصیان جهاز و غیره
طلبیده و مردم تلنگان را نوکر داشته قواعد تعلیم کردند و بعد از هشت سال از جنگ

که دران بر نواب سراج الدوله غالب آمدند و حاجت فوج شد ابقدر گوره هندوستانی
لازم سرکار کمپنی بود گوره سوار ۹۱ گوره سپاهی پیاده ۱۰۹۹ گوره گوله انداز ۲۳۷ هندوستانی
ترکسوار ۱۲۶۰ هندوستانی سپاهی ۱۳۰۳۸ جمع کل ۱۵۷۲۵ و در سنه ۱۸۱۷ عیسوی
بوقت جنگ با مرهته گوره ولایتی از سوار و پیاده ۱۳۲۰۹ بودند و در جنگ برما یازده
پلتن گوره و بوقت محاصره قلعه بهرت پور دفعه اول همراه جنرل لارد لیک بهادر
سه رساله درگون و یک پلتن گوره زیاده از یازده هزار فوج نبود و در سنه ۱۸۴۵
و سنه ۱۸۴۶ عیسوی بوقت جنگ اول با سکهان نه پلتن گوره و بیجده پلتن هندوستانی
بودند و بالفعل در سنه ۱۸۴۹ عیسوی نیز نه پلتن گوره و بیجده پلتن هندوستانی برای جنگ با
سکهان در دفعه ثانی رفته بودند الغرض بالفعل کل فوج لازم کمپنی و پادشاهی در کل هندوستان
سی هزار گوره ولایتی و دو لک سپاهی هندوستانی ملازم هستند پس کیست در هندوستان
که با چنین افواج قیامت آشوب مقابله کند و بر وی غالب آید و سوای شمار افواج
مذکوره هزارها صاحبان از لفتنت تا کرنل و جنرل هستند که بتدبیر و پایداری میجنگند
میجنگانند و گویند رعایای پشاور خصوصا مسلمانان از رفتن عمل سکهان ظالم و افغانان
بی رحم و بد خلقت سرکار انگریزی بسیار مطمئن و خوشنود گردیدند و زنان شهر مذکور از بام خانهای
خود بوقت داخل شدن افواج انگریزی درانجا از فرط سرور و شادمانی بر صفوف سپاه
گل افشانی کردند و بتصور آنکه در عمل انگریزی از غارتگری و ظلم و بدعت هر دو قوم مذکور
محفوظ خواهیم ماند و گفتن اذان بآواز بلند و اظهار دیگر شعار اسلام را میسر خواهد شد
در حق صاحبان دعای خیر کردند و چتر سنگه و دیگر سرداران را بقصد بردن در فیروزپور
تا از دریای چناب در محاصره فوج انگریزی عبور کنانیدند و بالفعل که در کل پنجاب عمل انگریزی
خواهد شد لهذا ایک کونسل از طرف نواب گورنر بنگال در لاهور مقرر خواهد گردید سر دفتر
کونسلیان سر هنری لارنس بهادر به ماهانه مبلغ ... هزار روپیه و دو صاحب دیگر مستر مکی بدرتا

مبلغ ماهه چهار هزار روپیه معین خواهند شد و بالفعل یک مجلس کلان از صاحبان انگریز و مهاراجه
دلیپ سنگه با دیگر سرداران لاهور که شریک با سرکشان نبودند در لاهور منعقد شد و اشتهار
گورنر جنرل که نقلش عنقریب نوشته میشود دران مجلس خوانده شد مهاراجه مذکور و دیگر
سرداران آنرا شنیده بران دستخط کردند و چهار لک روپیه سال برای مهاراجه موصوف
از سرکار انگریزی مقرر شد و هم مقام بود و باش ایشان در هندوستان غالبا در بنارس
قرار خواهد یافت و جاگیر راجه تیج سنگه و دیوان دینا ناته و شیخ امام الدین و حکیم نورالدین
بحال خواهند ماند و جاگیرهای دیگر سرداران سکه که با سرکار بغاوت کرده جنگ نموده بودند
بالکل ضبط خواهند شد و جواهر کوه نور برای نذر ملکه معظمه لندن بولایت خواهد رفت
و مشهور شده است که دیوان مولراج در قصاص سر اگنیو از حلق کشیده مقتول خواهد گردید
زیرا که او قاتل صاحب مذکور را فیل در انعام این کار داده بود و باقی مراتب که در انتظام
ملک پنجاب قرار یافته اند بر وقت معلوم شدن نوشته خواهند شد و هرگاه جنرل گلبرت با افواج
قاهره انگریزی برای مقابله افغانان کابل در پشاور داخل شد چهاونی انگریزی را خصوصا
بنگله و مکانات میجر لارنس را که افغانان مذکور آتش در داده بودند مشتعل و سوزان یافت
و همان روز دوست محمد خان مع برادر خود سلطان محمد خان که بسبب گرفتار کرده دادن
میجر مذکور مغضوب و مجرم سرکار انگریزی بود طرف کابل راهی گردید و همچنین افغانان
همراهی او بعد یکدو مقابله با فوج انگریزی از پشاور بدر رفتند نقل خلاصه اشتهار

نواب گورنر جنرل بهادر لارڈ دلهوسی بهادر مرقومه ۲۹ مارچ سنه ۱۸۴۹ع

از کمپ فیروزپور چون بعد فوت مهاراجه رنجیت سنگه والی لاهور متوفا که دوست
سرکار انگریزی بود و عهدنامه با سرکار موصوف داشت سپاه خالصه و اکالیان از
سکهان ملازم دربار لاهور به ملک سرکار انگریزی که این طرف دریای ستلج بود یورش

کرده در مقابلهٔ افواج سرکار مذکور شکستهای متواتر یافته بسیاری ازان مقتول گردیدند
و افواج سرکاری بعد از گریزانیدن ایشان از جنگ اخیر آن طرف ستلج عبور نموده قصد
لاهور کرد مهاراجه دلیپ سنگه مع سرداران لاهور عذر تقصیرات نموده اطاعت سرکار
را قبول کرد گورنر جنرل فرمانفرمای هندوستان از راه کرم و نوازش قصور افواج
خالصه را معاف فرموده دست از ملک لاهور باز داشت و عهدنامهای جدید فیمابین
سرکار لاهور و سرکار انگریزی نوشته شد چنانچه اهالیان سرکار انگریزی بران همه قول
و قرار مندرجه عهدنامها تعمیل نمودند مگر سکهان و سرداران ایشان عهدشکنی کرده شرائط
عهدنامها را بجا نیاوردند حتی که سالانه تعلقبندی که دران مندرج بود ادا نکردند و نیز
قرضی که گورنمنت هندوستان ایشان را داده بودند ادا نه نمودند و علاوه سکهان و سرداران
ایشان اطاعت و فرمانبرداری سرکار را که بذمهٔ خود اختیار کرده بودند بعمل نیاورده
برای قتال و جدال برخاستند و بعض صاحبان را که برای انتظام امور دربار لاهور مقرر شده بودند
بیوجه قتل نمودند و بعض را بفریب قید کردند و بعض سرداران آنجا را که بر عهدنامه دستخط
کرده بودند شریک خود در فساد ساختند بلکه یکی از ارباب کونسل لاهور در فساد و بغاوت
رهبری ایشان کرد و تمامی سکهان بدین اراده که سلطنت انگریزان را تباه و برباد
کنند بغاوت و سرکشی نمودند و گورنر فرمانفرمای هندوستان سابق در اشتهار
خود نوشته بود که سرکار انگریزی را گرفتن و تسخیر نمودن ملک غیر بلاسبب هرگز منظور
خاطر نیست چنانچه دلیل صداقت کلام شان دست برداشتن سرکار مذکور از ملک
پنجاب ظاهر و هویداست ولیکن اکنون برای حفظ ملک و رعایا ضرور افتاد که تدبیری
باید کرد تا بدان سرکشان آنجا را که از سرداران خود نیستند مطیع و منقاد خود سازند
بنابران نواب گورنر جنرل لارڈ دلهوسی بهادر ارشاد میکنند که اکنون حکومت سکهان
از ملک پنجاب ختم شد و تمامی ملک مهاراجه دلیپ سنگه داخل و شامل ملک هندوستان

هندوستان گردید و سرکار انگریزی مدام نسبت بمهاراجه موصوف بعزت و تعظیم
پیش خواهند آمد و مال و جاگیر معدودی از سرداران سکهان که با سرکار نجنگیدند
برقرار خواهد ماند و واضح باد که سرکار انگریزی با مذهب رعایای ملک پنجاب خواه
مسلمانان باشند خواه هندو و سکه هرگز علاقه و سروکاری نخواهد داشت ولیکن احدی
را اجازت نخواهد شد که یکی از مذهب دیگری و یا درامری که در مذهب او فرض باشد
تعرض و مزاحمت رساند و سردارانی که با سرکار انگریزی جنگیده‌اند جاگیر و مال و اسباب
ایشان بالکل ضبط خواهد گردید و تمامی قلعها و قلعچها که در ملک پنجاب‌اند مسمار و منهدم
کرده خواهند شد بلکه آنچنان تدبیری بعمل خواهد آمد که باز مردم ملک پنجاب را قدرت
بر جنگ و فساد با سرکار انگریزی نباشد و گورنر جنرل بمردم رعایای پنجاب اطلاع میدهند
که بلا حجت و تکرار اطاعت سرکار انگریز را قبول کنند و کسانیکه مطیع و منقاد سرکار مذکور
خواهند ماند بریشان با مهربانی و ملایمت حکمرانی خواهد شد و احیاناً اگر احدی از رعایای
این ملک باز فتنه و فساد و یا مقابله با افسر سرکاری خواهد کرد درین صورت باز توقع رحم
و مهربانی این سرکار دربارهٔ خود ندارد بل بسزای سنگین خواهد رسید و این اشتهار
حسب الحکم نواب گورنر جنرل لارڈ دلهوزی از دستخط ایچ ایم الیت صاحب
بهادر سکرتری گورنمنٹ آف انڈیا جاری گردید تعداد رعایا و آمدنی سالانه

ممالک هندوستان وغیره و شمار افواج هریک مقام

نام ملک	تعداد رعایا	آمدنی سالانه هر ملک	شمار فوج هرجا
آمدنی ملک هندوستان که از سابق نزد سرکار انگریز بست	عــ کرور	لعــ کرور	قریب دو لک سپاه
آمدنی ملک پنجاب و رعایا وغیره	ھ لک	دو کرور	ھ هزار
ملک‌هاکه آزاد او انیز گویند	ھـــ لک	یک کرور و هشتاد لک	یک لک و پنجاه هزار

ملک نیپال	[illegible] لک	[illegible] لک	[illegible] هزار
ملک سنده	[illegible] لک	[illegible] لک	[illegible] هزار
افغانستان	[illegible] لک	یک کرور و هشتاد هزار	[illegible] هزار
ملک ایران	[illegible] لک	دو کرور	[illegible] هزار
حیدرآباد دکن	[illegible] لک	سه کرور	+
گوالیر ملک سندیه	[illegible] لک	یک کرور و چهار لک	سابق بهشتاد هزار سپاه بود بالفعل [illegible]
ناگپور	[illegible] لک	[illegible]	+
	میزان کل ۱۴۰۵۰۰۰۰ مردم یعنی چهارده کرور و پنج لک	میزان کل ۳۳۳۶۲۵۶۷۹ یعنی سی و سه کرور و سی و شش لک و بیست و پنجهزار و ششصد و هفتاد و نه	

در بیان شمه از حال مهاراجه رنجیت سنگه والی لاهور سابق متوفا و گرفتن او ملکهای اطراف را گویند رنجیت سنگه مذکور در سنه ۱۸۰۴ ع بر اضلاع افغانستان که بر کناره جانب شرقی دریای سنده واقعند متوجه شده بسبب کم زوری افاغنه آنجا متصرف گشت و سرداران آن ملک دیگر را که زیر حکم سلطنت کابل بودند بتخویف و تطمیع مطیع حکومت لاهور ساخت من بعد بر اضلاع شرقی و جنوبی دریای ستلج یورش کرده بتدریج شامل ملک پنجاب نمود و در سنه ۱۸۰۸ ع سر چارلس مٹکف بعهده سفارت مقرر گشته برای نویسانیدن عهدنامه از طرف سرکار انگریزی در لاهور رفت در ابتدای حال رنجیت سنگه بر عهدنامه دستخط نمیکرد و آخر دریافت این که سرکار مذکور را بجز روابط محبت و اتحاد میان دو سرکار غرضی از ملک او نیست در سنه ۱۸۰۹ ع بر عهدنامه دستخط نمود پس از آن زمان تا آخر عمر خود با وجود اغوای بدبینان و سرداران خود از طرف سرکار انگریزی ادمرام بر جاده مستقیم دوستی و یگانگی نسبت باین سرکار ماند و سپاه او کل هفتاد و پنج هزار بود منجمله بیست و پنجهزار فوج خود را نسبت دیگر سپاه زاید تنخواه داده آنها را [illegible] سپاه انگلش تعلیم میکنانید

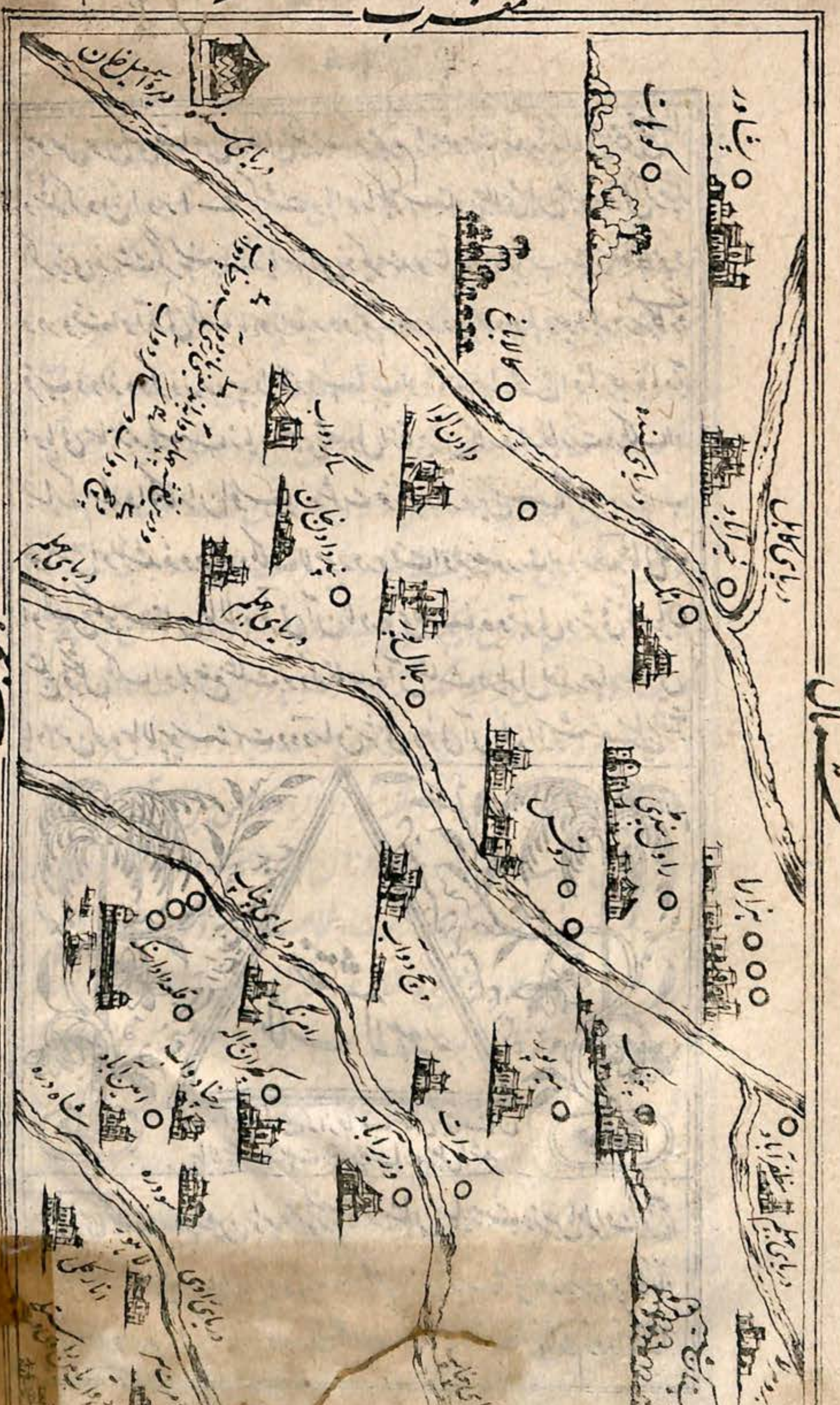
سکنانید و منجمله این بیست و پنجهزار سوار و گوله انداز بودند و کلیه توپ می آموختند و چند
فرانسیسی که برای تعلیم سپاه خود در سرکار خویش ملازم داشت و یکصد و پنجاه توپ
خوب کار آمد نزد او بود و پنجاه هزار سوار و پیاده را که انگریزیان گورکی بودند بجای
تنخواه نقد زمین داده بود و در ۱۸۱۸ء صوبه ملتان و پشاور و در ۱۸۱۹ء کشمیر را در قبضه
خود در آورد و در ۱۸۳۸ء با لارد ولیم بنتنک گورنر سابق هندوستان با کمال شان
و شوکت ملاقات کرد و در سنه مذکور اتحاد قدیم بین این هر دو سرکار بسیار افزود حتی که
بر وقت بردن شاه شجاع الملک درانی را برای نشانیدن بر تخت سلطنت افغانستان
مدد افواج انگریزی نمود و در ۱۸۳۹ء بعمر پنجاه و هفت سال شد بسبب کثرت عیاشی
قضا کرد و بر روی او داغ چیچک عمیق بسیار بودند و با وجود داشتن یک چشم قوت
فطانت و دانشمندی و سلیقه ملک گیری و رعایا پروری و شجاعت خداداد مرتبه
او را حاصل بود که از امثال و اقران خود گوی سبقت ربوده و در خصائل او صاحبان
انگریزی نوشته اند که او قصد در امور مهلکه نمیکرد و اگر او را مهمی پیش می آمد بدون انجام
و انصرام آن بر حسب دلخواه خود دست از آن نمی برداشت و هر کار را اول خوب
فهمیده و بمیزان خرد سنجیده میکرد و از قوت و شجاعت دلی و ذکاوت طبیعی اهل غرور
و گردن کشان ملک خود را مطیع و منقاد خود میداشت احدی را یارا نبود که در زندگی
با وی سرکشی میکرد گو قادر بر نوشت و خواند نبود مگر آنچنان صاحب تدبیر صائب بود
که کاروبار سلطنت خود را بی صلاح و مشوره دیگری بخوبی مینمود اگرچه رحم و افسوس
در دلش نبود ولیکن ظلم بر رعایای خود هم روا نمیداشت و زور و طاقت خود را در
امور خطرناک و ناممکن صرف و برباد نمی کرد و اگر در مهمی از وی خطا هم واقع میشد بسبب
آن خطا رخنه در امور سلطنت و یا در اسباب حکومت او راه نمییافت و دلیل دانشمندی
او همین بس است که اهالیان سرکار انگلشیه همیشه از وی راضی و خوشنود ماندند و تحسینش میکردند

بعوض خون کسی قصاص از قاتل نمیگرفت مگر مجرم را بعقوبت شدید از کمال بیرحمی قطع اعضا
و مثله کردن او را میکشت و یا او را بکوهستان جلای وطن مینمود و عمل انگریزی
انگریزی مذاشت مگر بنسبت ریاستهای دیگر هندوستانیان بمراتب بهتر و منضبط بود
و در وقت او آمدنی ملک لاهور بقدر دو نیم کرور روپیه بود و با وجودیکه در سرکاری
قریب دوازده کرور روپیه را نقد و اسباب بود تاهم تنخواه فوج او تا هیجده ماه بر
او باقی میماند و بسبب زیاده طلبی محصول از تاجران کاروبار تجارت در ملک او
بسیار کم میشد و اهلکاران او بسیار رشوت خور بودند بدین سبب اکثر امور بر حسب
خواهش او نمیشد و حدود ملک لاهور در وقت او بدینصورت بودند حد شمالی ملک
او ملصق بکوهستان همالا و غربی آن تا دریای سنده و جنوبی و شرقی تا دریای
ستلج و شکل ملک او بوضع مثلث بود که قاعدهٔ آن مثلث در طول بقدر چهار صد میل
بادامن کوه همالا پیوسته است و دو ساق شرقی و غربی آن باندازه ششصد میل بدین صورت



و آبادی ملک او در زمین برابر و معموره بنسبت کوهستان بسیار است و زمین اطراف این پنج
دریا که مشهور به ستلج و بیاه و راوی و چناب و جهلم اند بسیار سیرحاصل و زرخیز و چهار دوآبه
اند یکی را دوآبه باری گویند دوم را دوآبه رچنا سوم را دوآبه جج و چهارم را دوآبه سند ساگر نامند

نقشهٔ حصهٔ پنجاب که در میان لاهور و پشاور واقع است



ترجمانهٔ مشتر نسخهٔ کلک گهرسلک شاه اقلیم سخنوری آختر برج معنی پروری قلعه کشای کشور شعر و سخن ناصب اعلام این یکتای فن مقبول بارگاه لم یزلی جناب افادت مآب مولوی محمد هادی علی مدظله العالی

به نستعین نیزه بازی قلم در میدان دشت بیاض صفحهٔ توحید مالک الملکی است که سنان
قهرمانیش از ازل تا ابد بر سر خط فرمان نهاده و علم اندازی خامه در میدان نامیدا کنار تحمید
جهان آفرینی که از سطوت سلطانیش سر که بوده تن برضا و تسلیم در داده حکم اندازان فهم و فراست
در معرکه ادراک کنه ذاتش محو تیر بتاریکی زدن و ناوک زنان عقل و کیاست از دعوی محال
حصر صفاتش در خانهٔ کمان گوشه گزیدن ست تا علم صبح برافراخته سرخ شفق دامن آن
ساخته ماه نوبت ازلی یگانه ایش تیغ هلالی ز سلح خانه ایش امضای برلیغ قضا
بدست مختاری نهاده که مشت خاکی گرد از نهاد اعدای دین برآورد و تبلیغ احکام
واجب الاذعان بزبان شاه گویندگانی سپرده که بی زبانان را حکم ناطقش گویا کرد توقیع رسالتش
بطغرای و ما ارسلناک الا کافة للناس مسجل و منشور نبوتش بخاتم التمغای و لکن رسول الله
و خاتم النبیین مکمل ست چو منکر تیغ او شد از جهالت سپر افکند بر آب مذهب سلیمان
بود مور ره گذارش سکندر جاه هر آیینه دارش جانشینان مسند مملکتش تیغ انتقام
بخون دشمنان اسلام خوابانده و نایبان وسادهٔ خلافتش تیر کین در سینه کافران بیدین
نشانده ست صد تحیات باد بر جانش بر همه آل و صحب ذی شانش بعد ازین سواد تحریر
سرمهٔ چشم اعتبار برای نظرات بندگان فاعتبروا یا اولی الابصار باد که سنان جوشن گزار حوادث
زمان همیشه بخون عزیزان خضاب بست و شمشیر لنگردار سفاک دوران مدام دست و گریبان
گلوی مالکان رقاب گاهی تخت یکی بمقام دیگر بسته بی دیهیم صاحب افسری سری

با آسمان تیغ سحر و تیغ زر ز میان آورده چها انگشت حیرت ارباب دسترس که قطع نکرده
یکی را از شاهی بسر تاج داد همه ملک دیگر بتاراج داد بهر وقت آماده کارزار
که قلم آوران را گنبد کارزار ق تلون چنان بخند نگار که شد از دو رنگی لیل و نهار یکی چیره دست
و دیگر شکست یکی را ظفر دیگر را شکست نظیر این حال و مصداق این مقال تلاقی دو فوج دو فرادان لشکر
و مقابله دو فوج و محاربه سکهان لاهور و ملتان با کارکنان سرکار انگلستان است که بکه تاز مجلی
جولانگاه معانی قصب السبق ربایی محاضر گشته و انی فارس مضمار بلاغت شهسوار عرصه فطانت
مقدم الجیش بلاغت سرلشکر جادو نگاران مرقّت پیرا خطای گلکش عقدهای علم و هنر و داستکافی دقائق
فنون تیغ کوششش را جوهر سزاوار رشا صاحب میم منشی مولوی عبد الکریم ادامه الله
بالمرادات وبلغه اقصی الغایات بتحقیق وافی و تنقیح واقعی از بیان انگریزان و اخبار اردو و فارسی
نگاشته و خالی بود دلش از ز آمدن تا رسد لصب العین همت داشت بملاحظه صدق بیان
بر تر با نیاست که خبر از احتمال کذب مبرّاست هر فقره اش فصاحت قرین و هر نکته بلاغت آفرین از
سطورش فوج معنی صف آرا و تار سطر بسیت کاکل زیبا دهر تیر اگر بالفرض و تقدیر شاخ طوبی قلم کند
بمقابله تیزی این تحریر تیغش نخواهد رسید و ورق خورشید اگر خدنگ موج کوثر را کاغذ حرف کرده هم
و دو وبراقت ذرقش نخواهد رسید بسکه قصص و حکایات طبائع اهالی را قبول نو شهاب رسید
و وقایع و محاربات محبوبست خصوصاً گوش هابرآوازکوس این پیکار و هر سامعه مشتاق صدای
طبل این تازه کارزار بود لهذا اطرفدار قلمرو همت سپهسالار حشم فتوت حاجی حرمین شریفین
مولوی محمد حسین که کلید فتح الباب گنجینه هرگونه مقصودش بدست و علی قابلی آستانش
بر تا دولت بهبود بدست باد برای عبرت ناظران از قالب طبع برکشید و متفحصان آثار طرق
روزگار را کامیاب گردانید و نیک انام هادی برای نام این چند سطر پریشان نگار
و تاریخ لفظی و معنوی یادگار گذاشت قطعه تاریخ شد این نامه سرکه از تالیف و طبع
پسندیده طبع هر کس سخن رقم کرد از بهر تاریخ شک که سال هزار و دو صد شصت و پنج

خاتمهٔ طبع از جان بخش قالب سخن شیخ محمد عبدالرحمن متخلص بآسر

رایت افرازی خامهٔ محمدت نگار بمیدان صفحهٔ قرطاس بتحریر حمد شاهنشاهیست که بحکم محکمش تیغ آسمان
بپاس این قلعهٔ فیروزه گون بستون مهابت و عارض امرش از جنود کواکب بر ساحت فلک
صف کهکشان آراسته و صفوف آرائی افواج حروف در عرصهٔ کاغذ بترقیم نعت کشورستان
که دین متینش ناسخ جمله ادیان است در رواج سکهٔ کلمه اش از زمین تا آسمان اما بعد این
کتابیست عبرت افزای ناظران محتوی بر اخبار صحیحهٔ لاهور و ملتان بیان واقع شراجوا
ملقب بتاریخ پنجاب تصنیف لطیف مقدمة الجیش بلیغان روزگار و ترصیف نظیف
سرد فتر فصیحان ذی اعتبار نثار عدیم النظیر ناظم نظم دلپذیر مجموعهٔ فضائل جزیله حاوی
فنون جلیله جناب فیض انتساب شعر بر سر طور معانی کلیم مولوی منشی عبدالکریم عم فیضه
مظله که نثرش را با نثره نسبت دادن گردن عدل زدن و خون انصاف ریختن است
و شهرت انشای دلکشایش در بلای تیغ و ترنج برای دبیر فلک انگیختن بما ناکوس سخن
بنام نامیش نواخته اند و علم این گرامی فن باسم سامیش برافراخته سحبان وائل اگر زنده
بیبود دو زانوی ادب پیشش ته می نمود و امرء القیس جبین ارادت بر آستان فیض نشان
میسود نقطه که از قلمش چکد برای اعدام اعداکار تیر تفنگ کناد و مدی که از خامه اش سر کشد
سنان سینهٔ مخالفان بر آهنگ باد و بالجمله این نثار مستغنی عن الصفات در مطبع محمدی غازه طبع
برزو مالید و پنجم رمضان المبارک ۱۲۶۵ ہجری مرتب شده نظارگیان را محو تماشای
خود گردانید عندلیب خامهٔ راقم الحروف محمد عبدالرحمن بدو قطعه تاریخ فتح این مهم
کرم استماع است **قطعه** چون درین وقت ز تقدیر خدا چشمها دید شکست لاهور بهر تاریخ
خرد با احسن گفت گردید شکست لاهور **ایضاً** چو شد پنجاب یکسر زلی سروپا
برای کیسی شد فتح ابواب مرتب شد کتاب افغانستان لقب شد بهر آن تاریخ پنجاب
همان بی پا و سر پنجاب برگیر که باشد این لقب تاریخ نایاب

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳	۳	چیز	خبر	۵۲	۱۰	معصم	معصم	۸۳	درنقشه	سام نگر	رام نگر
۶	۱	خودرو	خودرا	″	۱۲	گذرانیدن	وگذرانیدن	″	۱۱	[illegible]	[illegible]
۷	۳	میرفتند	میرفت	″	۳۰	یابامردم	بامردم	۸۵	۲۰	روشنی	روشنی آن
ایضا	۶	بنک	بتفنگ	۵۴	۱۳	بود ۱۰	بودند	۸۶	۱۱	مذکور	مذکور بگان او
۸	۳	بصلوبدید	صلوبدید	۵۸	۱۴	راج مل	راج محل	۸۷	۳	گورنر	گورنر جنرل
۹	۵	لعب بسیار	لعب	۵۹	۶	خضر صفی خان	خضر حسن خان	۸۸	۹	وحواله	وخودراحواله
۱۱	ایضا	درسال	سال	۶۴	۲	پیچپک	ہیچپک	۸۹	۱۱	ورود	فرود
۱۳	۷	ظهار	اظهار	″	۱۰	بیداری	وبیداری	۹۰	درنقشه مهر	انریل	انربل
ایضا	۱۸	بازی	باری	″	۱۲	وقبول	وبقبول	۹۱	۱۴	روپیه	روپیه را
۲۲	درحاشیه	لاڑانگ	هاردنگ	″	۱۵	افتا	افتا	۹۲	۱	نبردند	نبرند
۲۷	۶	پتکی	تبکی	۶۵	۱۳	تمامے	تمامی افسران	۹۳	۴	شادره	شاه دره
۲۸	۹	کپنی	کمپنی	۶۸	۱۷	شوند	نشوند	۹۴	۴	خریطه	شیرسنگه خریطه
۳۹	۷	کاربانان	گاڑی بانان	۷۳	۱۲	بدون	گوبدون	″	۸	لپیند	لبیند
۴۲	۱۸	عیدکا،	عیدگاه	۷۵	۷	صوبه وار	صوبه دار	۹۸	۱	نرنگها	سرنگها
۴۳	۱	″	″	″	۱۵	نبعضی	ببعضی	۱۰۱	۱۲	ما	تا
ایضا	۳	راکوب سنکه	رانوب سنگه	۷۷	۱	هری سنکه	هری سنگه	″	۲۱	ہبزی	ہنری
″	۵	مصرجنگ	نصرت جنگ	″	۴	بانه	باخته	۱۰۶	۱	منجمله این	منجمله آن
ایضا	۱۷	دودربان	رودربان	″	۴	مورجال	مورچال				
۴۶	۱۳	تا	ما	″	۵	رکاری	سرکاری				
۴۹	۹	نه	ونه	۸۰	۲	آواز	آوازه				
″	۲۱	خاطر	بپاس خاطر	۸۱	۱	سوم	سوم درمقابله				
				″	″	که	که اکنون				
۵۱	۱۱	جات	جرات	″	۱۸	جان	ازجان				

...ings on the matters concerning dyes of

ومن يتوكل على الله فهو حسبه

القول الصواب في مسائل الخضاب

مطبع مصطفائی دہلی باہتمام محمد مصطفی خان طبع ہوا

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل الشيب وقاراً وعبرةً لاولي الالباب ❊ والصلوة والسلام على من شرع
في شريعته الخضاب ❊ وعلى ذراريه المنعوتين في الاخبار والكتاب ❊ واصحابه المبشرين بالرضوان
من ربّ الارباب ❊ اما بعد فهذه رسالة الّفها العبد المعتصم بالله الصمد ❊ ابو البركات ركن الدين محمد ❊
المدعو بتراب علي بن شجاعت علي بن محمد فقيه الدين ❊ تجوّز عن سيّاتهم يوم الدين ❊ وترجمتها
بالقول الصواب ❊ في مسائل الخضاب ❊ والتقطت رواياتها من الزبر الوثيقة ❊ والاسفار الانيقة ❊
منها ... والتذكرة الانطاكية ❊ وما لا يسع الطبيب جهله ومخزن الادوية ❊ وتحفة المسلمين ❊
و... المؤمنين والكتاب المعتمد في الادوية المفردة وتحفة الطب للعامري ❊ ومنتهى الارب ❊
في لغات العرب ❊ ونفائس اللغات والقاموس والصراح والصحاح للجوهري ❊ والتيسير و
الفيض القدير شرحا الجامع الصغير ❊ والنهاية في غريب الحديث والاثر لابن الاثير ❊ وشرح الشمائل
عبد الروف المناوي ❊ واشعة اللمعات في شرح المشكوة المشهور بالترجمة للشيخ عبد الحق
❊ وسبل الهدى والرشاد للشيخ محمد الشامي وشرح صحيح مسلم للامام النووي وشرح الاسلام
... ح البخاري للعلامة القسطلاني والبرماوي ❊ وفتح الباري والصحيح لابي عبد الرحمن بن احمد
نعيب النسائي والفتاوى الحمادية ❊ وشرح سفر السعادت وشرح سنن ابي داود لابن رسلان

ولما كانت هذه الرسالة
النافعة الجامعة مشتملة
على ستة الوان من
الانتظام والاتقان
فلقبها المصنف العلامة
والاستاذ الفهامة
بكحل الخضاب واجل
من ادام الله
على المسلمين

لون اول

والدر المختار والفتاوی العالمگیریه ❊ وجعلها محتویة علی ستة الوان ❊ وعلی الله جلت اسماره
التکلان حینئذ انا اشرع فی المطلوب ❊ متبتلاً الی غفار الذنوب ❊ **لون اول** در ذکر معنی
خضاب پوشیده مبادکه خَضْب بفتح خاء و ضاد معجمتین و باء موحده رنگ کردن از باب ضرب
گویند خضبه خضبا و خضابا لوّنه ای رنگ کرد آنرا و همچنین تخضیب و اختضاب رنگ کردن خود را
و خِضاب بروزن کتاب رنگ و آنچه بدان رنگ کنند و خُضَبه بروزن هُمَزه زن بسیار خضاب
کف خضیب کامیر یعنی رنگ کرده بنان مخضوب سر انگشتان برنگ کرده هکذا فی سبیل الهدی
والرشاد و منتهی الارب فی لغات العرب و در نفائس اللغات مسطور است خضاب بالکسر لغت
عربی است هر رنگ را گویند عموماً و گلگونه و وسمه را خصوصاً و در فارسی و اردوی هندی رنگ کردن
موی را از وسمه و حنا و مانند آن گویند و فی الصحاح الخضاب ما یختضب به خضبت الشیء
اخضبه خضبا و اختضب بالحناء **لون دوم** در ذکر حناء مخفی مبادکه حِنّاء بکسر حاء مهمله
و نون مشدد با همزه ممدوده لغت عربی است و یرنّاء بضم یاء تحتانی و فتح راء مهمله و نون مشدد با همزه
ممدوده و عُلّام بضم عین مهمله و لام مشدد با الف و میم نیز در عربی گویند و بیونانی ارقان و لیزن
و بهندی مهندی نامند و بفارسی حنا بتخفیف نون آمده شاعری گوید **شعر** رنگ
برکف پای مبارکت ❊ یا خون عاشقی است که پامال کرده ❊ و ماهیت آن نباتی است
ساق آن بقدر یکذراع و زیاده و در هند و بنگاله بقدر یکد و قامت انسان می شود و ساق
آن سرخ رنگ و برگ آن شبیه برگ انار و مورد و طبیعت آن مرکب القوی مائل بسردی و در
دوم خشک و در اول گرم نیز گفته اند کذا فی نفائس اللغات و مخزن الادویه و تحفة المسلمین معرب
تحفة المومنین و او محلل و قابض است و برای امراض سوداویه بغایت نافع ❊ فی تحفة الطب
للعامری الحناء بارد یابس فیه تحلیل و قبض شدید النفع فی العلل السوداویة و آنچه آل میشود قوت او
بعد چهار سال و بسیار سریع النفوذ است و از همین جاست که چون او را در دست بمالند سرخی در بول
ظاهر میگردد و جوشانده او برای دفع بثور و قلاع نفعی عظیم دارد و آب او سده را می کشاید و یرقان

وطحال را دور می نماید و تفتیت سنگ مثانه میکند و اتفاق دارند اطبا بر آنکه چون یک اوقیه برگ
حنا در بست اوقیه آب خالص بجوشانند تا آنکه پنج اوقیه باند نزدیک ... اوقیه شکر در آن بهمها خیکنند و صباح
جذام بنوشانند و تا یکماه بران مداومت نمایند پس اثر جذام باقی نماند و اگر ازان زائل نشود امید
صحت منقطع گردد و قابل علاج دیگر نباشد کذا فی التذکرة الانطاکیة * وقال الشیخ فی الکتاب
الثانی من القانون فی الادویة المفردة قال دیسقوریدوس هو شجرة ورقها علی اغصانها
وهو شبیه بورق الزیتون غیر انه اوسع والین واشد خضرة وبزره شبیه ببزر النبات الذی یقال له
القطی وهو مع ماء الکندش اذا لطخ علی الشعر حمره وطبیخه نافع لحرق النار نطولا انتهی * وشکوفه حنا که
او را فاغیه گویند معتدل است در حرارت و برودت و رنگش سرخ مائل بسفیدی و بوی خوش دارد
و در هر سال دو بار شکوفه می آرد کذا فی تحفة المسلمین * وقال عمر بن یوسف فی الکتاب المعتمد فی
الادویة المفردة زهرة الفاغیة وکل نور طیب الرائحة یقال له الفاغیة لکن خص بهذا الاسم نور الحناء
و آن برای درد پهلو و طحال و اعصاب و فالج و تمدد و درد سر بغایت نافع و چون وی را در میان
جامهای صوف نهند جامها را خوشبو گرداند و دفع ضرر کرمها نماید کذا فی التیسیر و فیض القدیر
شرحی الجامع الصغیر للشیخ عبد الرؤف المناوی * وفی الکتاب المعتمد اذا جعل نور الحناء فی طی ثیاب
الا منع منها السوس وطیبها انتهی * و از انس بن مالک رضی الله عنه مروی است که بود محبوب
ترین گیاههای خوشبو از نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فاغیه * فی التیسیر کان احب الریاحین *
جمع ریحان نبت طیب الرائحة کذا فی القاموس * الیه الفاغیة * نور الحناء وهی من اطیب الریاحین
وحسنها * طب حب عن انس * قال ابن القیم الله اعلم بحال هذا الحدیث فلا نشهد علی رسول الله
صلی الله علیه وسلم بما لا نعلم صحته انتهی مختصرا و بروایت بریده رضی الله تعالی عنه ثابت شده که فرمود
رسول مقبول صلی الله علیه وسلم سردار گیاههای خوشبو دار در دنیا و آخرت فاغیه است و ابن قیم
گفته که سند این حدیث ضعیف است * فی فیض القدیر سید الریاحین فی الدنیا والآخرة الفاغیة
نور الحناء وهی من اطیب الریاحین معتدلة فی الحر والیبس وفیها بعض قبض * ابو نعیم فی کتاب

الطب النبوی هب کلهم عن بریدة قال الهیثمی فیه سعد بن عیثة لم اعرفه وبقیة رجاله ثقات وفي بعضهم
کلام لم یضر وقال ابن القیم اسناده ضعیف انتهی وبروایت ابن عمرو بن عاص رضی الله تعالی عنه
ثابت شده که سید پیغمبر خدا علیه الصلوة والثنا سردار گیاه خوشبودار بهشتیان حنا است و مراد
از حنا شگوفه اوست ونزد ابن جوزي این حدیث موضوع است في فیض القدیر شرح الجامع الصغیر
سید ریحان اهل الجنة الحنا؛ ای نورها وهی الفاغیة طب من حدیث عبد الله بن احمد عن ابیه
عن معاذ بن هشام عن ابیه عن قتادة عن ابی ایوب عن ابن عمر حظ عن بن عمرو بن العاص حکم ابن الجوزی
بوضعه انتهی وفي منتهی الارب في لغات العرب حِنّاء بالکسر مشدداً حنا که برگ معروف است وبدان رنگ
کنند وبروایت طبرانی از ابن عباس رضی الله عنهما ثابت شده که آورده شد نزد رسول مقبول صلی الله
علیه وسلم گل حنا پس فرمود آنحضرت: الفاغیة تشبه ریحان الجنة؛ **لون سوم** در ذکر کتم وزعفران
پوشیده نماند که کَتَم بفتح کاف وتاء مثناة فوقانیه ونزد ابو عبیده بتشدید تاء مفتوحه برگ نباتی است بری
وبستانی می باشد وبرگ آن شبیه برگ مورد وساق آن غیر مجوف وشاخهای آن انبوه در دوم گرم
وخشک وخضاب آن با آب ونمک جهت صداع ریحی وبلغمی نافع ودر تخضیب لحیه وغیر آن شرط است
که اولاً موی محاسن وسر وغیر آن را پاک بشویند که دسومت مطلقاً دران نباشد پس اولا استر بحنا سیاه
نمایند وبعد زمانی بشویند وخشک نمایند وخضاب بکتم کنند که رنگ آن نیکو میگردد کذا في مخزن الادویه
وثمر آن بمقدار فلفل میباشد وبعد پخته شدن سیاه میگردد چون بیخ او را با آب بجوشانند وصاف نموده
قدری صمغ عربی داخل کنند برای نوشتن قائم مقام مداد می شود؛ في مالایسع الطبیب جهله وله ثمر في
قدر الفلفل في داخله نوى واذا نضجت الثمرة اسودّت واصل هذه الشجرة اذا طبخ طبخاً جیداً کان
مداداً حسناً فان اضیف الیه قلیل صمغ کان بالغاً انتهی؛ وبخور وطلای او قروح وزکام را زائل
می نماید ومستحکم میکند موی ها را ومانع می شود از افتادن آنها؛ في التذکرة وینفع من القروح والزکام بخوراً
وطلاءً ویقوی الشعر ویمنع سقوطه انتهی؛ واختلاف است در انکه کتم برگ نیل است یا غیر آن وتحقیق
آنست که غیر اوست چه ساق نیل مجوف می باشد وساق کتم غیر مجوف ونیز برگ آن مشابه برگ کتان است

وبرگ این مانند برگ مورد یا زیتون و ایضا برگ کتم دراز و پهنا می باشد از برگ نیل فی اشعة اللمعات
شرح المشکوة للمحقق الدهلوی رح کتم بفتح الکاف و تای فوقانیه مخففه و بعضی تشدید تا نیز گفته اند
وتخفیف مشهور تر است گیاهی است که خلط کرده می شود بوسمه و رنگ کرده می شود بدان موی بعضی
گفته اند که کتم همان وسمه است کذا قال الطیبی ✤ فی تحفة المسلمین والکتم غیر ورق النیل شبیه نبات
الکتان و ساق النیل مجوف و ورق الکتم شبیه ورق الآس و ساقه غیر مجوف و ورقه اعرض من ورق
النیل و اطول منه و من قال انه ورق النیل فهو خلاف الواقع انتهی و فی مالا یسع الطبیب جهله کتم
اسم عربی لنوع من اشجار الجبال یصبغ بورقه وغلط من ظنه الوسمة و هو اقوی من النیل فی الصبغ
وله ورق کورق الآس او الزیتون انتهی و فی فتح الباری شرح صحیح البخاری والکتم نبات بالیمن
یخرج الصبغ اسود یمیل الی الحمرة انتهی و فی النهایة لابن الاثیر فی حدیث فاطمة بنت المنذر کنا نمتشط
مع اسماء قبل الاحرام وندهن بالمکتومة وهی دهن من ادهان العرب احمر یجعل فیه الزعفران وقیل
یجعل فیه الکتم وهو نبت یخلط مع الوسمة ویصبغ به الشعر اسود وقیل هو الوسمة وقال ابو عبید الکتم
مشددة التاء والمشهور التخفیف انتهی و فی سبل الهدی والرشاد الکتم بفتح الکاف والمثناة الفوقانیة
نبت یصبغ به الشعر ویقال هو الوسمة بکسر السین یعنی ورق النیل انتهی و فی القاموس الکتم محرکة والکتمان
بالضم نبت یخلط بالحناء ویخضب به الشعر والوسمة کفرحة ورق النیل او نبات یخضب بورقه انتهی ✤
یعنی کتم بتحریک وکتمان بالضم گیاهی است که مخلوط ساخته می شود بحنا و خضاب کرده می شود بوی
موی را و وسمه بفتح واو وسکون سین مهمله و بکسر آن نیز برگ نیل است یا گیاهی است که خضاب
کرده می شود به برگ وی ✤ و فی الکتاب المعتمد کتم من شجر الجبال و یعد مساویا للحناء خفیف ورقه و یخلط
بالحناء و یخضب به الشعر فیبقی لونه و یقویه و ورقه کورق الآس وقیل یشبه ورقه کورق الزیتون انتهی ✤
و زعفران گرم است در دوم و خشک است در اول و بهترین اقسام او سرخ رنگ و تیز بوی بود
و مواد را تحلیل دهد و احشا را تقویت کند و لون را نیکو گرداند ✤ قال الشیخ فی الادویة القلبیة زعفران
حار فی الثانیة یابس فی الاولی و فیه قبض و تحلیل قویان یتبعهما لا محالة الانضاج وله خاصیة شدیدة

عظیمة في تقویة جوهر الروح وتفریحه انتهی ❊ و ... است که داخل هیشود چلیپاسه در خانه که زعفران باشد کذا في الجامع لابن بیطار و چون سه مثقال از ان بخورد از غایت فرح و نشاط هلاک شود وفي الکتاب المعتمد ربما قتل منه وزن ثلثة مثاقیل لفرط بسط الروح وتحریکه الی خارج حتی یتبعه الموت انتهی ❊

لون چهارم

در ذکر احادیث و روایات فقهیه که دلالت میکنند بر مستحب بودن خضاب حنا وکتم وزعفران و حرام بودن خضاب سیاه اما احادیث پس از انجمله است انچه که امام احمد بن حنبل بسند حسن از ابو امامه باهلی رضي الله عنه روایت کرده که رسول مقبول صلی الله علیه وسلم مشاهده نمودند چند پیران انصار را که سفید بود ریشهای ایشان پس فرمودند که ای گروه انصار سرخ کنید و زرد کنید و مخالفت ورزید اهل کتاب را یعنی مویها را بخضاب سرخ و زرد رنگین نمائید تا مخالفت اهل کتاب متحقق شود چه ایشان خضاب نمیکنند و از انجمله است انچه که از طبرانی مروی شده که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم امر میکرد به تغیر دادن موی برای حاصل کردن مخالفت عجمیان کذا في فتح الباری و از انجمله است انچه که ابو عبد الرحمن بن احمد بن شعیب النسائی از عبد الله بن عمر رضي الله تعالی عنهما روایت کرده که فرمود پیغمبر علیه الصلوة والثنا که تغیر دهید پیری را و مشابه نباشید به یهود یعنی در ترک نمودن خضاب ❊ قال الشیخ شهاب الدین بن حجر المکي في فتح الباري شرح صحیح البخاري وللنسائي من حدیث ابن عمر رفعه غیروا الشیب لا تشبهوا بالیهود ورجاله ثقات انتهی ❊ و از انجمله است انچه که ابو عبد الله محمد بن اسمعیل بخاری از ابو هریره رضي الله تعالی عنه روایت کرده که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ❊ ان الیهود والنصاری لا یصبغون فخالفوهم ❊ و بتخریج ابو الحسین مسلم بن حجاج قشیری ثابت شده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم ❊ ان الیهود والنصاری لا یصبغون فخالفوا علیهم واصبغوا یعنی بتحقیق که یهود و نصاری رنگین نمیکنند مویها را پس مخالفت کنید ایشان را و رنگین نمائید مویها را یعنی خضاب سرخ یا زرد بکنید چه خضاب سیاه ممنوع است کما ستعلم عن قریب ❊ قال القسطلانی في شرح صحیح البخاري ان الیهود والنصاری لا یصبغون شیب لحاهم فخالفوهم واصبغوا شیب لحاکم بالصفرة والحمرة انتهی وفي فتح الباری قوله فخالفوهم في روایة مسلم فخالفوا علیهم واصبغوا انتهی

در مسند امام احمد بن حنبل رح و صحیح ابن حبان بروایت ابوهریره رضی الله عنه مروی شده که فرمود
رسول خدا صلی الله علیه وسلم تغییر دهید پیری را و مشابه نشوید به یهود و نصاری و در اینجا دو احتمال است
یکی آنکه اهل کتاب اصلا خضاب نمیکنند پس در ترک نمودن خضاب مشابهت ایشان پیدا میشود دوم
آنکه ایشان خضاب سیاه می نمایند پس در اختیار کردن وی مشابه آنان نشوید بلکه خضاب سرخ و زرد
بعمل آرید و محقق عراقی گفته که احتمال اول اظهر است چه تائید میدهد او را حدیثی که الآن مذکور شده
ان الیهود والنصاری لا یصبغون فخالفوهم و بعضی برای ترجیح احتمال دوم بحدیثی که طبرانی
از امیر المومنین عمر رضی الله عنه روایت کرده که السواد خضاب الکافر متمسک شدند مگر آنکه لفظ
کافر بغیر یهود و نصاری مخصوص شود هذا ما زعمه الشیخ عبد الرؤف المناوی ولا یخفی ما فیه فتدبر و از انجمله
است آنچه که در فیض القدیر شرح جامع صغیر مذکور است غیروا الشیب ای لونه ندبا قال العراقی
فی شرح الترمذی خرجه عن الوجوب کونه صلی الله علیه وسلم لم یختضب وکذا جمع من الصحابة انتهی وفیه نظر
فانه ما کان یامر بشیء الا کان اول آخذ به ولا تشبهوا بالیهود والنصاری ای فیما تعلق بتغییر الشیب
وفیه ندب مخالفة الیهود والنصاری مطلقا فان العبرة لعموم اللفظ قال ابن تیمیة امر بمخالفتهم وذلک
یقتضی ان یکون جنس مخالفتهم امرا مقصودا للشارع لانه ان کان الامر بجنس المخالفة حصل المقصود
وان کان الامر بها فی تغییر الشیب فقط فهو لاجل ما فیه من المخالفة فالمخالفة اما علة مفردة او علة اخری او بعض
علة وعلی التقدیر منها فیکون مامورا بها مطلوبا من الشارع لان الفعل المامور به اذا عبر عنه بلفظ مشتق من معنی اعم من
ذلک الفعل فلا بد ان یکون ما منه الاشتقاق امرا مطلوبا سیما ان ظهر لنا ان المعنی المشتق منه مناسب للحکمة
حم حب عن ابی هریرة ورواه النسائی بدون قوله والنصاری انتهی و از انجمله است آنچه که در مسند
امام احمد رح و صحیح نسائی بروایت امیر المومنین زبیر بن عوام رضی الله تعالی عنه و در صحیح ترمذی بروایت
ابی هریره رض مروی شده که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم تغییر دهید پیری را یعنی خضاب حنا یا کتم
بکنید و مشابه نشوید به یهود یعنی در ترک نمودن خضاب فی التیسیر غیروا ندبا الشیب بنحو حناء او کتم لا بسواد
لحرمته ولا تشبهوا قال ابن بطال بفتح اوله واصله تتشبهوا فحذف احدی التائین ویجوز ضم اوله وکسر الموحدة

والاول اظهر بالیهود فی ترک الخضاب تشبیهاً بهم [illegible] وقد دل الکتاب وجاء صریح سنة
رسول الله وسنة خلفاء الراشدین التی اجمع الفقهاء علیها بخالفتهم وترک التشبیه بهم واذا نهی عن التشبیه
بهم فی بقاء بیاض الشیب الذی لیس من فعلنا فلان ینهی عن ان یتشبه بهم فی الافعال اولی حتم ابن عمر
الزبیر بن العوام ت فی اللباس عن ابی هریرة انتهی و از انجمله است انچه که در مسند ابویعلی بروایت
انس بن مالک رضی الله تعالی عنه ثابت شده که فرمود رسول مقبول صلی الله علیه وسلم : اختضبوا
بالحناء فانه طیب الریح یسکن الروع : یعنی خضاب کنید بحنا زیرا که خوش است بوی او و تسکین میدهد
خوف را و این خاصه ایست که شارع بران آگاه شده فی التیسیر شرح الجامع الصغیر اختضبوا اندبلوا ای غیروا الوان
شعرکم بالحناء بکسر المهملة وشد النون والمد فانه طیب الرائحة عطرها یسکن الروع بفتح الراء الفزع بخصاصیة
علمها الشارع وما ینطق عن الهوی انتهی : وفی تذکرة اولی الالباب فی حدیث ابی رافع ان الحناء
یطیب الرائحة ویزید الجماع وانه سید الخضاب انتهی : یعنی بروایت ابورافع رضی الله تعالی عنه ثابت
شده که حنا خوش میکند بوی را و زیاده می نماید قوت جماع را و او سردار خضاب است و از انجمله است انچه
که عامری در تحفة الطب ذکر نموده که بروایت ابوالفرج از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ثابت شده که
فرمود : علیکم بسید الخضاب الحناء یطیب البشرة ویزید فی الجماع انتهی : یعنی فرمود رسول مقبول
صلی الله علیه وسلم که لازم گیرید بر خود سردار خضاب را که حنا است چه وی پاکیزه میکند جسم را و زیاده
می نماید در جماع و از انجمله است انچه که ابوعدی جرجانی در کتاب کامل از ابن عباس رضی الله تعالی عنهما
روایت کرده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم : اختضبوا لحاکم فان الملائکة تستبشر بخضاب المومن
یعنی خضاب کنید ریشهای خود را پس بتحقیق فرشتگان خوشنود می شوند بخضاب مومن چه در خضاب
کردن مخالفت اهل کتاب است و اتباع سنت سنیه علی صاحبها الصلوة والتحیة و از انجمله است انچه
که ابونعیم اصبهانی در طب نبوی از انس بن مالک روایت کرده که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
: اختضبوا بالحناء : یعنی خضاب کنید بحنا : فانه یزید فی شبابکم وجمالکم ونکاحکم : پس البته حنا زیاده میکند
جوانی و خوب صورتی و نکاح شما را [illegible] اصل اوست که اعضا و اعصاب را اقوی و محکم می کند

و رنگ سرخ و بوی خوش دارد که موجب تقویت [illegible] است و ظاهر است که مداومت بر خضاب
حنا باعث نور و نضارت می شود پس روی پیر مانند جوانان تابان و درخشان میگردد و همین
مراد است از زیادتی در جوانی و الاعمر برکس محدود و محسوب است زیادتی در آن [illegible] نیست
الحاصل در خضاب حنا فوائد کثیر اند مخالفت اهل کتاب و اتباع سنت مرضیه و تقویت
اعضاء و اعصاب و روشنی بصر و زیادتی حسن و جمال و لطافت موها از غبار و دخان و تلیین
و تحسین آنها و تقویت باه و استبشار فرشتگان کذا فی فیض القدیر و در بعضی روایات مروی شده
که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم ٭ اختضبوا فان الله و ملائکته و انبیاءه و رسله و کلما ذرء و برء
حتی الحیتان فی بحارها و الطیر فی اوکارها یصلون علی صاحب الخضاب حتی یغسله ٭ یعنی خضاب
کنید پس البته حق عز و جل و فرشتگان و انبیا و رسولان و هرچه که پیدا کرده تا اینکه ماهیان در دریا و پرند
در آشیانه رحمت نازل میکنند و دعای مغفرت می نمایند در حق کسیکه خضاب میکند تا آنکه بشوید آن را
و از ابن عمر رضی الله تعالی عنهما مروی است که گفت دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم را که رنگ
می نمود بزردی پس دوست میدارم که رنگ کنم بآن مراد خضاب بزرد است ٭ قال المناوی فی
شرح الشمائل ثم الخضاب بالاصفر محبوب لانه سبحانه و تعالی اشار الی مدحه بقوله تسر الناظرین انتهی ٭
و آنچه منع آمده است آنچه که در صحیح مسلم بروایت جابر رضی الله عنه ثابت شده که گفت ٭ اتی بابی قحافة
یوم فتح مکة ٭ یعنی آورده شد ابو قحافه را روز فتح مکه بدانکه ابو قحافه بضم قاف و تخفیف حای مهمله و فتح
فا والد امیر المومنین ابو بکر صدیق رضی الله عنهما و اسلام شان دران روز است و وفات ایشان
بعد از وفات ابی بکر صدیق است در زمان خلافت راشده امیر المومنین عمر رضی الله عنه سنه
چهارده هجری و عمر شان به نود و هفت سال رسیده و باثبات رسیده که چون ابو قحافه را روز فتح مکه
در ملازمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم آوردند آنحضرت فرمودند که چرا نگذاشتید مرا که پیش شیخ می رفتم
و رأسه و لحیته کالثغامة بیاضا ٭ یعنی و بود سر ابو قحافه و ریش وی مثل ثغامه از روی سفیدی و ثغامه
بضم ثای مثلثه و غین معجمه مخففه گیاهی است که شکوفه و بار سفید دارد و [illegible] تشبیه داده می شود

یعنی سفیدی پیری را و بفارسی آن ... مکه ... سفید ... قال النبي صلی الله علیه وسلم؛ پس فرمود

پیغمبر خدا؛ غیروا هذا الشيء؛ تغییر دهید این سفیدی را بچیزی؛ و اجتنبوا السواد؛ و یکسو شوید و دور

پوشید از خضاب کردن بسیاهی؛ في فتح الباري؛ وجاء ابو بکر بابیه ابي قحافة یوم فتح مکة یحمله حتی وضعه

بین یدي رسول الله صلی الله علیه وسلم فاسلم ولحیته ورأسه کالثغامة بیاضا انتهی وفي شرح

صحیح مسلم للامام النووي؛ اما الثغامة فبثاء مثلثة مفتوحة ثم غین معجمة مخففة قال ابو عبید هو نبت

ابیض الزهر والثمر شبه بیاض الشیب به قال ابن الاعرابي شجرة تبیض کانها الثلج انتهی و بروایت

امام احمد بن حنبل از انس بن مالک ثابت شده که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم؛ غیروا الشیب

ولا تقربوا السواد؛ و در کتاب الفردوس جنبوا بجای لا تقربوا وارد شده یعنی تغییر دهید پیری را

و نزدیک نشوید و پرهیز کنید خضاب سیاه را و بروایت ابو داؤد و نسائي از عبد الله بن عباس

رضي الله عنهما ثابت شده که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم؛ یکون قوم في آخر الزمان یخضبون

بهذا السواد؛ یعنی پیدا می شوند قومی در آخر زمان باین صفت که خضاب میکنند باین رنگ که

سیاهی است و اشاره بهذا برای تحقیر و تقبیح شان اوست یا مراد آنست که باین نوع سیاهی؛ کحواصل

الحمام؛ مثل حوصله های کبوتران. حوصله مر طیر را چنانکه معده مر انسان راست و مراد اینجا سینه است

که بعضی کبوتران را سیاه خالص می باشد؛ لا یجدون رائحة الجنة؛ نمی یابند این قوم خضاب

بوی بهشت را و این مبالغه است در زجر و تهدید بر خضاب بسواد و در بعضی حواشی نوشته اند که

اگرچه در آیند بهشت را ولیکن بوی آن نه یابند و از روائح آن محظوظ و بهره مند نشوند و بعضی گفته اند

که بوی خوش از بهشت بعرصات بیاید که مسلمانان بدان محظوظ و مسرور شوند و تعب و محنت وقوف در

عرصات نکشند و این خضاب کنندگان ازان محروم باشند کذا في ترجمة المشکوة للمحقق الدهلوي رح

؛ وقد اخرج الطبراني وابن ابي عاصم من حدیث ابي الدرداء رضي الله تعالی عنه رفعه من خضب

بالسواد سود الله وجهه یوم القیمة وسنده لین کذا في فتح الباري؛ یعنی هر که خضاب کند بسیاهی

سیاه نماید خدای تعالی روی او را ... و قسطلاني در شرح صحیح بخاري تصریح کرده؛ اما

الصبغ بالاسود البحت فممنوع لما مر في الحديث الوعيد عليه انتهى ؛ یعنی خضاب سیاه خالص ممنوع است از جهت ورود وعید در حدیث شریف و در شرح صحیح مسلم تصنیف امام نووی مسطور است ؛ ومذهبنا استحباب خضاب الشیب للرجل والمرأة بصفرة او حمرة وتحریم خضابه بالسواد علی الاصح وقیل یکره کراهة تنزیه والمختار التحریم لقول رسول الله صلی الله علیه وسلم واجتنبوا السواد انتهی ؛ یعنی نزد گروه شافعیه مستحب است برای مرد و زن خضاب هنگام پیری بزردی یا سرخی و حرام است خضاب بسیاهی بنا بر روایت اصح و نزد بعضی خضاب بسیاهی مکروه است بکراهت تنزیه و مختار و راجح حرمت است ان بموجب قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم که پرهیز کنید از خضاب سیاه و از انجمله است انچه که بروایت ترمذی و ابو داود و نسائی از ابوذر رضی الله تعالی عنه باثبات رسیده که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ؛ ان احسن ما غیر به الشیب الحناء والکتم ؛ یعنی بتحقیق بهترین چیزهای که تغیر داده شود بوی پیری و رنگ کرده شود بدان موی حنا و کتم است **تنبیه** درینجا باید دانست که خضاب کردن بحنا و کتم دو احتمال دارد یکی آنکه خضاب بمجموع آنها مراد باشد چرا که خضاب بکتم صرف موجب سیاهی خالص است و در حدیث نهی ازان آمده و از خضاب بمجموع کتم و حنا رنگ سرخ پخته مائل بسیاهی دست می دهد مندوبیت آن از احادیث صحیحه ثابت گردیده پس لا محاله مجموع متعین باشد کذا فی اشعة اللمعات و نیز تایید میدهد آن را انچه بتخریج مسلم از انس بن مالک رضی الله عنه ثابت شده که خضاب میکرد ابوبکر بحنا و کتم ؛ و خضاب میکرد عمر بحنای صرف چه ظاهر آن مشعر است بانکه خضاب ابی بکر بمجموع حنا و کتم بود ؛ فی فتح الباری شرح صحیح البخاری قد اخرج مسلم من حدیث انس بن مالک قال اختضب ابوبکر بالحناء والکتم واختضب عمر بالحناء بحتا قوله بحتا بموحدة مفتوحة ومهملة ساکنة بعدها مثناة ای صرفا وهذا یشعر بان ابا بکر کان یجمع بینهما دائما انتهی ؛ و ایضا حدیثی که بتخریج ابو داود از عبد الله بن عباس رضی الله تعالی عنهما مروی شده مؤید اوست ؛ قال مر علی النبی صلی الله علیه وسلم رجل قد خضب بالحناء فقال ما احسن هذا قال فمر آخر قد خضب بالحناء والکتم فقال هذا احسن من هذا ثم مر آخر قد خضب بالصفرة فقال هذا احسن من هذا کله ؛ یعنی گفت ابن عباس که بگذشت بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مردی که تحقیق

خضاب کرده بود بحنا پس فرمود آنحضرت چه خوب است این گفت ابن عباس پس از ان گذشت
مردی دیگر که خضاب کرده بود بحنا و کتم پس فرمود آنحضرت این بهتر است از اول یعنی از خضاب بحنا
تنها پس گذشت مردی دیگر که خضاب کرده بود بزردی پس فرمود این بهتر است از همه آنها دوم
آنکه مراد استعمال هر یک است از کتم و حنا تنها بدون خلط یکی با دیگری ففی النهایة الاثیریة ان
ابابکر کان یصبغ بالحناء والکتم وقد تکرر فی الحدیث ویشبه ان یراد استعمال الکتم مفرداً عن الحناء فان الحناء
اذا خضب به مع الکتم جاء اسود وقد صح النهی عن السواد ولعل الحدیث بالحناء او الکتم علی التخییر ولکن
الروایات علی اختلافها بالحناء والکتم انتهی یعنی مشابه بصواب آنست که مراد استعمال کتم است تنها
بدون اختلاط با حنا چه از اختلاط حنا با کتم خضاب سیاه حاصل میشود و در حدیث صحیح نهی از ان
وارد گشته و شاید که حدیث بالحناء او الکتم است بلفظ او که برای تخییر می آید لکن در همه روایات با وجود
تعدد طرق و اختلاف آنها بلفظ واو مذکور است نه او وفی شرح سنن ابی داود لابن رسلان عن ابی ذر
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان احسن ما غیر بضم الغین به هذا الشیب یعنی الذی فی الرأس
واللحیة الحناء والکتم بفتح الکاف والمثناة الفوقانیة نبت یصبغ به الشعر مع الحناء فیکسر حمرته الی السواد
وقیل انما اراد به استعمال کل واحد من الحناء والکتم منفرداً عن غیره وان الحناء اذا خلط مع الکتم جاء
اللون اسود وهو منهی عنه وقد استدل به علی استحباب الخضب بالحناء والکتم وقد خضب ابو بکر
رضی الله عنه بالحناء والکتم ایضاً انتهی وتحقیق مقام آنست که اگر رنگ کتم تنها بدون آمیزش حنا سیاه
خالص می آید و از اختلاط وی با حنا سرخ مائل بسیاهی حاصل میشود نه سیاه صرف که ممنوع است پس مراد
احتمال اول است و اگر رنگش از اختلاط سیاه پیدا می شود و رنگ او تنها سرخ مائل بسیاهی است پس
مقصود احتمال دوم است هذا والله اعلم بالصواب وعنده ام الکتاب و آنکه عبد الله بن عمر رضی الله تعالی
عنهما مروی شده که وی زرد میکرد ریش خود را بالصفرة که نام نوعی از طیب است که در وی زردی
است و آثار و روایات فقهیه پس از انجمله است آنچه در در مختار مسطور است یستحب للرجل خضاب
شعره ولحیته ولو فی غیر حرب فی الاصح والاصح انه علیه الصلوة والسلام لم یفعله ویکره بالسواد وقیل لا

انتهی و قال الطحطاوی فی حاشیته علی المراقی و یستحب خضاب شعره و لحیته لا یدیه و رجلیه فانه
مکروه للتشبه بالنساء قوله ویکره بالسواد وعلیه عامة المشایخ انتهی خلاصه مرتبه آنکه مستحب است
مرد را خضاب کردن موی و ریش سوای خضاب سیاه اگرچه جهاد نباشد و اصح آنست که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم خضاب نکرده اند و خضاب سیاه مکروه تحریمی است و بعضی میگویند که مکروه نیست
و رنگین کردن دست و پا مرد را مکروه است بجهت حصول مشابهت با زنان که منهی عنه است از جمله
انجمله در فتاوی عالمگیری مرقوم است اتفق المشایخ رح علی ان الخضاب فی حق الرجال بالحمرة سنة
وانه من سیماء المسلمین وعلاماتهم واما الخضاب بالسواد فمن فعل ذلک من الغزاة لیکون اهیب فی
عین العدو فهو محمود منه اتفق علیه المشایخ رح ومن فعل ذلک لیزین نفسه للنساء ولیحبب نفسه الیهن
فذلک مکروه وعلیه عامة المشایخ وبعضهم جوزوا ذلک من غیر کراهة وروی عن ابی یوسف رح
انه قال کما یعجبنی ان تتزین لی امرأتی یعجبها ان اتزین لها کذا فی الذخیرة وعن الامام ان الخضاب
حسن لکن بالحناء والکتم واراد به اللحیة وشعر الراس ولا ینبغی ان یخضب یدی الصبی الذکر ورجله
الا عند الحاجة ویجوز ذلک للنساء کذا فی الینابیع انتهی یعنی خضاب سرخ در حق مردان مسنون است
و از علامات مومنان است و خضاب سیاه در حق غازیان برای اظهار هیبت در چشم اعدای دین
مستحسن است بر همین است اتفاق مشائخ رح و هر که خضاب سیاه برای زینت نفس خود و دوستدار
ساختن زنان کند پس این مکروه بود همین است مختار اکثر مشائخ و بعضی بدون کراهت هم تجویز کرده اند
و از امام ابو یوسف رح مروی است که گفت همچنانکه خوش می آید مرا زینت کردن زن برای من خوش
می آید زن را زینت کردن من برای وی و از امام ابو حنیفه رح منقول است که خضاب کردن ریش
و موی سر بحنا و کتم مستحسن است و مکروه است رنگین کردن دست و پای پسران و جائز است برای
زنان چه بروایت ام المؤمنین عائشه صدیقه رضی الله عنها ثابت شده که اومئت امرأة من وراء
ستر یعنی اشارت کرد زنی از پس پرده بیدها کتاب الی رسول الله که در دست وی کتابی بود
که کسی فرستاده بود بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بسبب دعوی فقبض النبی صلی الله علیه وسلم

یعنی ناکشید آنحضرت دست مبارک خود را و باز گردانید دست خود را بسوی آن زن و نستانید مکتوب را

از دست وی ✽ فقالت یا رسول الله مددت یدک بکتاب فلم تأخذه ✽ پس فرمود آنحضرت در بیانی یا بم ✽ ما ادری ایدرجل ام یدامرأة ✽ آیا این دست

مرد است یا دست زن ✽ فقالت بل یدامرأة ✽ گفت آن زن بلکه دست زنی است ✽ فقال فرمود آنحضرت

صلی الله علیه وسلم ✽ لوکنت امرأة لغیرت اظفارک بالحناء ✽ اگر می بودی تو زن یعنی اگر می بودی عادت

کننده شعار زنان را و نگاه دارنده عادت ایشان را هر آئینه تغییر میدادی ناخنهای خود را و رنگ میکردی

بحنا و درین تاکید استحباب رنگ کردن بحنا است مر زنان را برای تزیین و امام نووی در شرح

صحیح مسلم تصریح نموده که ✽ مذهبنا استحباب خضاب الشیب للرجل والمرأة بحمرة او صفرة ✽ یعنی خضاب

موی سفید بسرخی یا زردی در حق مرد و زن مستحب است و از انجمله است آنچه در اشعة اللمعات نقلا

عن کتب الفقه مذکور است که صحابه و غیر ایشان خضاب سرخ بحنا میکردند و گاهی زرد بنوعی کرده

و خضاب بسواد در غیر جهاد حرام است و همین است مختار زیرا که پیری نور الهی است و تغییر نور الهی ظلمت

مکروه و بصحت رسیده است که امیر المومنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه خضاب میکرد بحنا و کتم که

نام گیاهی است و لیکن رنگ آن سیاه نیست بلکه سرخ مائل بسیاهی است و آنچه از بعض صحابه منقول

است همبرین محمول است و وعید شدید در خضاب سیاه آمده بالجمله خضاب بحنا باتفاق جائز است

و مختار در خضاب سیاه حرمت است و کراهت و رنگ کردن دست و پا بحنا مرد را بجهت عذر

لا باس است و بی عذر مکروه است انتهی و در شرح سفر السعادت مسطور است که خضاب زن دست

و پای را بحنا برای تزیین زوج خود مادام که دران صور و تماثیل نباشد لا باس است و جاریه صغیره را

نیز لا باس است و مرد و صبی را نمی باید کرد مگر آنکه عذری داشته باشد و از انجمله است آنچه در تیسیر علامة الاسلام

مسطور است ✽ ولا یختضب بالسواد فقد جاء فیه وعید عظیم و یختضب بالصفرة والحمرة ✽ یعنی خضاب

سیاه نکند چه درین باب وعید عظیم وارد شده و خضاب سرخ و زرد بکند و از امام احمد بن حنبل رح

در مسئلهٔ خضاب حنا و کتم روایات مختلفه مروی اند در روایتی حکم بوجوب خضاب کرده اند و در روایتی

بعدم وجوب و در روایتی منقول است که گفت ✽ لا احب لاحد ان یترک الخضاب و یتشبه باهل الکتاب

یعنی دوست ندارم در حق کسی که خضاب را ترک نماید و تشابهت نماید با اهل کتاب و خضاب سیاه
در روایت مشهوره از ایشان مکروه است و در روایت دیگر حرام و هر گاه تدلیس و فریب از خضاب
سیاه مقصود باشد پس در حق وی بالاتفاق حرام است و بروایت ام المومنین عائشه صدیقه رضی الله
عنها مروی است که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا خطب احدکم المرأة وهو یخضب بالسواد
فلیعلمها انه یخضب یعنی چون پیغام نکاح کند یکی از شما زنی را و حال آنکه وی موهای سفید را بخضاب
سیاه رنگین کرده پس واجب است بر او که زن را آگاه کند که وی خضاب سیاه نموده است چرا که
زنان مکروه میدارند موی سپید را بجهت آنکه مشعر است از ضعف قوی و ناتوانی اعضا پس از اخفاکردن
حقیقت حال خضاب سیاه از زنی که نکاح کردن از آن مقصود است البته تدلیس و فریب که منع است
لازم خواهد آمد آری اگر موی سرخ را بخضاب سیاه رنگین کند یا موی سیاه را بغیر خضاب سیاه
مانند خضاب زرد رنگین نماید یا آنکس جوان و قوی است و موی اگر خلاف عادت سفید شد بخضاب
سیاه رنگین کرده پس در این صورتها خبر دادن زن را از کیفیت خضاب سیاه یا زرد واجب نیست
هکذا فی فیض القدیر شرح الجامع الصغیر و از الجمله است آنچه در کتب فقهیه شافعیه مذکور است قال
صاحب نظم الزبد شعر وحرموا خضاب شعر بسواد لرجل وامرأة لا للجهاد قال شارحه الرملی ای یحرم
خضاب شعر ابیض من راس رجل وامرأة ولحیة رجل بالسواد نعم یجوز للمرأة ذلک باذن زوجها او سیدها
لان له غرضا فی تزینها به وقد اذن لها فیه وخرج بالسواد خضبه بغیره بل هو سنته وقال عبد الوهاب
فی فتح المعین یسن لکل احد خضب شیب راسه ولحیته بحمرة او صفرة انتهی و اول کسی که در عرب
خضاب سیاه نموده عبد المطلب جد امجد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بوده و در سوای عرب اول
کسی که خضاب سیاه کرده فرعون بود فی شرح صحیح البخاری للعلامة القسطلانی و اول من خضب
بالاسود من العرب عبد المطلب واما مطلقا ففرعون لعنه الله تعالی انتهی **فائده** باید دانست
که صحابه و تابعین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین اختلاف کرده اند در آن که خضاب کردن افضل است
یا ترک آن پس مختار بعضی آنست که ترک وی افضل است و متمسک شده اند بحدیثی که عبد الله بن مسعود

رضي الله تعالى عنه روایت کرده که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مکروه میداشت تغییر دادن پیری
و بحدیثی که عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده روایت نموده که فرمود رسول مقبول صلی الله علیه وسلم
؛ من شاب شیبة فهی له نور الا ان ینتفها او یخضبها ؛ یعنی کسی که پیر شود و پیر شدنی پس آن پیری
روشنی است مر وی را مگر آنکه برکند آن را یا خضاب کند او را و ایضا مؤید اوست انچه از سعید بن جبیر
رضی الله عنه ثابت شده که گفت قصد میکند یکی از شما بنوری که پیدا کرده است خدا در روی پس دور
میکند و می پوشاند آن نور را و بوده وی رضی الله عنه سفید موی و سر و از امیر المومنین علی ابن ابی طالب
و ابی بن کعب و سلمه بن اکوع و انس بن مالک و غیر ایشان رضوان الله علیهم اجمعین ترک خضاب
ثابت شده و ماثور بعضی آنست که خضاب افضل است و تمسک کرده اند باحادیثی که سابقا حواله قلم
کردیم و قائل شدند بمنسوخ بودن حدیث کراهت خضاب بحدیثی که بروایت ابو هریره رضی الله تعالی
عنه ثابت شده که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ؛ ان الیهود والنصاری لا یصبغون فخالفوهم
و نیز حدیثی که بروایت عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده مذکور شده ترمذی تخریج و تحسین آن کرده
و در طرق او استثنای نتف و خضاب مذکور نیست باز اختلاف کرده اند در آنکه خضاب سرخ افضل است
یا زرد هر یکی بجانبی میلان کرده چنانچه از امیر المومنین ابو بکر صدیق و عمر و ابو قحافه رضی الله عنهم
و سوای ایشان خضاب حنا و کتم باثبات رسیده و از عبد الله بن عمر و ابو هریره رضی الله عنهما خضاب
زرد مروی شده و تحقیق مقام آنست که هر کسیکه پیری او نورانی و خوش نما و زیبا از رنگ کردن بوده
ترک خضاب نموده و هر که پیری او شنیع و بد نما بوده خضاب را اختیار کرده پس در حقیقت میان احادیث
که بر استحباب خضاب و کراهت آن دلالت دارند تخالفی و تعارضی نیست تا برای دفع آن قائل بنسخ
شوند چه آنحضرت صلی الله علیه وسلم مناسب حال هر کس ارشاد فرمودند در مجمع البحار مذکور است که
خضاب مر کسی راست که موی وی سفید محض است چنانکه از حال ابو قحافه لائح می شود و بعضی
گفته اند که این بر عادت بلاد محمول است چه خروج از عادت اهل بلد موجب اعلان و شهرت است
که آن مکروه است ؛ فی شرح صحیح مسلم للامام النووی اختلف السلف من الصحابة والتابعین فی

الخضاب وفي جنسه فقال بعضهم ترك الخضاب افضل وروي واحديثا عن النبي صلى الله عليه وسلم
في النهي عن تغير الشيب ولانه عليه السلام لم يغير شيبه روي هذا عن علي وابي بن كعب رضي الله
عنهما وقال آخرون الخضاب افضل للاحاديث التي ذكرها مسلم ثم اختلف هولاء فكان اكثرهم
يخضب بالصفرة منهم ابن عمر وابوهريرة وآخرون وخضب جماعة منهم بالحناء والكتم انتهى قال
القاضي رح قال الطبري الصواب ان الآثار المروية عن النبي صلى الله عليه وسلم بتغير الشيب
والنهي عنه كلها صحيحة وليس فيها تناقض بل الامر بالتغير لمن شيبه كشيب ابي قحافة والنهي لمن
له شمط فقط قال واختلاف السلف في فعل الامرين بحسب اختلاف احوال في ذلك مع ان الامر
والنهي في ذلك ليس للوجوب بالاجماع ولهذا لم ينكر بعضهم على بعض خلافه قال ولا يجوز ان يقال فيها ناسخ
ومنسوخ وقال غيره هو على حالين فمن كان في موضع عادة اهله الصبغ او تركه فخروجه عن العادة شهرة
ومكروه والثاني يختلف بحالة الشيب فمن كانت شيبه نقية حسن منها مصبوغة فالترك اولى
ومن كانت شيبه مستشنعة فالصبغ اولى انتهى وفي فتح الباري قد اختلف في الخضب وتركه
فخضب ابوبكر وعمر وغيرهما وترك الخضاب علي وابي بن كعب وسلمة بن الاكوع وانس وجماعة
وجمع الطبري بان من صبغ منهم كان اللائق به كمن يستشنع شيبه ومن ترك كان اللائق به كمن
لا يستشنع شيبه وعلى ذلك حمل قوله صلى الله عليه وسلم في حديث جابر الذي اخرجه مسلم في قصة
ابي قحافة وبعضهم ذهبوا الى ان هذه الكراهة نسخت بحديث الباب قال دعوى النسخ لا دليل عليها
قلت وجنح الى النسخ الطحاوي وتمسك بحديث الآتي قريبا انه كان صلى الله عليه وسلم يحب موافقة
اهل الكتاب فيما لم ينزل عليه ثم صار يخالفهم و يحث على مخالفتهم وحديث عمر بن شعيب المشار اليه
اخرجه الترمذي وحسنه ولم ارفي شئ من طرقه الاستثناء المذكور والله اعلم قال ابن العربي انما
نهي عن النتف دون الخضب لان فيه تغير الخلقة من اصلها بخلاف الخضب فانه لا يغير الخلقة
على الناظر اليه انتهى ❊ واين همه تخالف وتوافق كه مذكور شده در غير خضاب سياه است واما خضاب
سياه براي مردان در غير جهاد پس بالاتفاق ممنوع است وخضاب سياه در حق زنان براي

تزیین جائز است و آنچه مروی شده که امیر المؤمنین عثمان بن عفان و سعد بن ابی وقاص و عقبه بن عامر و حسن و حسین و ابن سیرین و ابو برده و جریر و غیر هم رضوان الله تعالی علیهم اجمعین خضاب سیاه میکردند پس جوابش آنکه خضاب مذکور سرخ مائل بسیاهی بود که ازان تعبیر بخضاب سواد کرده اند نه سیاه خالص که نهی ازان آمده و بر تقدیر تسلیم خضاب سیاه صرف برای ترهیب و تخویف اعدای دین باشد که در رخصت آن شبهه نیست نعم ابن ابی عاصم در کتاب الخضاب خضاب سیاه را در غیر جهاد نیز اختیار کرده و از حدیثی که بروایت ابن عباس رضی الله عنهما مروی شده یکون قوم یخضبون بهذا السواد لا یجدون رائحة الجنة جواب داده باین نمط که آن حدیث دلالت نمیکند بر کراهت خضاب سیاه بلکه مقصود ازان خبر دادن است از حال بد مآل قومی که چنان صفت ایشان است یعنی قومی که خضاب سیاه بکنند در جنت داخل نخواهند شد ای بجهت گناه دیگر نه بسبب خضاب سیاه و در حدیثی که بروایت جابر رضی الله عنه ثابت شده اجتنبوا السواد تخصیص کرده بقومی که پیری آنها زیبا و مستحسن باشد مخفی مباد که قول یکی و فرد مقابل جمهور صحابه از پایه اعتبار ساقط است و جوابی که از هر دو حدیث ذکر نموده سخافت او هویدا است چه سیاق آنها اشد ابا ازان دارد کما لا یخفی هذا و التفصیل فی شروح البخاری و باید دانست که خضاب حنا و وسمه بتقدیم و تاخیر یا بکثرت و قلت یا از ترکیبات دیگر اگر سیاه شود ممنوع است و اگر سیاه نشود جائز

لون پنجم در بیان آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم خضاب نموده اند یا نه و این لون مشتمل است بر سه اشراق

اشراق اول در ذکر حدیثهائی که دلالت واضحه دارند بر عدم خضاب کردن آنحضرت صلی الله علیه و سلم باید دانست که بروایت ابن عساکر از انس بن مالک رضی الله عنه مروی شده که گفت انس ؛ کان رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یخضب ؛ یعنی بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که خضاب نمیکرد و از عبد الله بن همام مروی است که پرسید از ابو درداء رضی الله عنه ؛ بای شیء یخضب رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال یا ابن اخی او یا بنی ؛ یعنی بکدام چیز خضاب می نمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم پس گفت ابو درداء ای پسر برادر من یا گفت ای پسرک من این شک راوی است

ما كان بلغ من الشيب ان يخضب ولكن عنده كان في لحيته شعرات بيض لغسيله بالحناء والسدر يعني نرسيده بودند آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیری را باین مرتبه که خضاب کنند ولیکن بودند چند موی آنحضرت سپید که می شستند آن را از حنا و کنار و بروایت بشر مولی مازنین ثابت شده که گفت پرسیدم از جابر بن عبد الله رضی الله عنهما که آیا خضاب میکرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پس گفت جابر ما كان شيبه يحتاج الى الخضاب كان وضح في عنفقته وناصيته لو اردنا ان نحصيها ما احصينا يعني نبود پیری آنحضرت صلی الله علیه وسلم را احتیاجی بسوی خضاب و بود سپیدی در موهای ذقن و پیشانی مبارک آنحضرت اگر می خواستیم که شمار کنیم آن موها را نتوانستیم شمار کردن آنها و بروایت مسلم از انس بن مالک رضی الله عنه باثبات رسیده که گفت كان في لحيته رسول الله صلی الله علیه وسلم شعرات بيض وفي رواية عنده لم ير من الشيب الا قليلا في عنفقته وفي الصدغين وفي الراس نبذ كذا في سبل الهدی والرشاد یعنی بود در ریش پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم چند موی سفید و در روایت دیگر نزد مسلم ثابت شده که دیده نشد از پیری مگر موی چند در ذقن و در هر دو صدغ و در سر چند موی سفید بودند و بروایت ابو عیسی محمد ترمذی ثابت شده که گفت قتاده گفتم از انس بن مالک رضی الله عنه که آیا خضاب کرده بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم گفت انس لم يبلغ ذلك انما كان شيبا في صدغيه یعنی نرسیده بودند آنحضرت صلی الله علیه وسلم حد پیری را جز این نیست که بود موی سفید در پیشانی مبارک و در اشعة اللمعات ترجمهٔ مشکوة مسطور است عن ثابت قال سئل انس عن خضاب النبي گفت ثابت بنانی پرسیده شد انس بن مالک از خضاب پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت انس لو شئت ان اعد شمطات كن في راسه فعلت اگر میخواستم که شمار کنم موهائی که سفید بودند در سر مبارک وی شمار میکردم و شمط بفتح شین و میم موی سفید که در سیاه باشد اشمط مرد و موی را گویند که موهای سفید و سیاه ممزوج بود یعنی آنحضرت صلی الله علیه وسلم جز چند موی سفید معدود نداشت خضاب برای چه کند و لهذا گفت ولم يختضب و خضاب نکرد آنحضرت زاد في رواية وقد اختضب ابو بكر بالحناء والكتم واختضب عمر بالحناء بحتا متفق عليه زیاده کرد انس یا ثابت از انس

قوله عنفقته بفتح العين ... وسكون النون ... الشعر الذي ... الشفة السفلى ... والذال المعجمة ... شعرات ... [illegible]

در روایتی این عبارت را که و تحقیق خضاب کرد ابو بکر رضی الله عنه بحنا و کتم پدر و خضاب کرد عمر
رضی الله عنه بحنا تنها و از جابر بن سمره رضی الله عنه ثابت شده که گفت چون پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
روغن میمالید نمی‌شد در ریش مبارک نمی دیده شد اثر پیری و اگر نمی مالیدند البته اثر پیری نمایان میشد و تخریج بخاری
از محمد بن سیرین ثابت شده که گفت سوال کردم از انس بن مالک رضی الله عنه که آیا خضاب میکرد
پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم گفت انس: لم یبلغ الشیب الا قلیلاً: یعنی نرسیده بود آنحضرت صلی
الله علیه و سلم پیری را مگر اندکی و ظاهر است که در صورت قلت موی سفید مبادرت بسوی خضاب
نمی‌شود و در یافتن کثرت و قلت موی سفید مفوض بر عرف است و نیز بروایت بخاری از ثابت بصحت باثبات
رسیده که پرسیده شد انس از خضاب پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم: فقال انه لم یبلغ ما یخضب لو شئت
ان اعد شمطاته فی لحیته: پس گفت انس که آنحضرت صلی الله علیه و سلم نرسیده بود بآن مرتبه پیری
که خضاب می‌نمود اگر میخواستم که شمار کنم موهای سفید را که در ریش مبارک آنحضرت بودند البته شمار
میکردم آنها را و جواب لو محذوف است ای لعددتها: فی فتح الباری شرح صحیح البخاری المراد
بالشمطات الشعرات التی ظهر فیهن البیاض فکان الشعرة البیضاء مع ما یجاورها من شعرة سوداء شمط
والاشمط الذی یخالطه بیاض و سواد و جواب لو فی قوله لو شئت محذوف والتقدیر لعددتها و ذکر
ما یدل علی قلتها والعادة ان القلیل من الشعر الابیض اذا بدا فی اللحیة لم یبادر الی خضبه حتی یکثر و مرجع
الکثرة والقلة فی ذلک الی العرف انتهی: و بروایت مسلم و احمد و ترمذی و نسائی از جابر بن سمره
رضی الله عنه ثابت شده که گفت: ما کان فی راس النبی صلی الله علیه و سلم و لحیته من الشیب الا شعرات
کان اذا ادهن و اراهن الدهن: یعنی نبود در سر و ریش پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم از پیری مگر چند
مو که چون در آنها روغن میمالید می‌پوشید آن موها را و در فتح الباری مرقوم است: یحتمل ان یکون
الذین اثبتوا الخضاب شاهدوا الشعر الابیض ثم لما واراه الدهن ظنوا انه خضبه انتهی: یعنی احتمال دارد
که مثبتان خضاب آنحضرت صلی الله علیه و سلم اولاً موی سفید را مشاهده کردند باز هر گاه که سفیدی
موی مبارک بسبب مالیدن روغن پوشیده شد گمان بردند ایشان که آنحضرت صلی الله علیه و سلم

خضاب نموده اند و در حقیقت خضاب نبوده انتهی اروبرد دوم در بیان حدیثهائی که دلالت صریح می کنند
بر خضاب کردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم مخفی مباد که بروایت ابوجعفر ثابت شده که گفت ؛ شمط
عارضا رسول الله صلی الله علیه وسلم فخضب بحناء وکتم کذا فی شرح الشمائل للعلامة عبد الرؤف المناوی رح
یعنی سفید شدند هر دو عارض پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پس خضاب کردند بحنا وکتم و بروایت نسائی
از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما ثابت شده که گفت ان النبی صلی الله علیه وسلم ؛ کان یلبس النعال
السبتیة ویصفر لحیته بالورس والزعفران وکان ابن عمر یفعل ذلک ؛ یعنی بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
بکسر شین مهمله وسکون باء موحده ۱۲
که می پوشید نعلها را که ساخته شده بودند از چرم مدبوغ موی سترده و زرد میکرد ریش مبارک خود را بورس
و زعفران و بود ابن عمر که میکرد آنرا درین مقام باید دانست که محقق دهلوی در اشعة اللمعات افاده فرموده
که صحیح و مختار نزد جمهور محدثین آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم خضاب نکرده و پیری وی بسر حد خضاب
نرسیده بود و صاحب سفر السعادت گفته که آنحضرت هرگز موی مبارک را رنگ نکرده و چون طیب را
بسیار بکار می برد بعضی مخضوب پنداشته اند پس مراد از تصفیر لحیه مبارک بورس و زعفران مالیدن آنها
است بوی و شستن است بدان بقصد تنقیه و تنظیف نه صبغ و تلوین چه موهای مبارک سیاه بود و سیاه رنگ
دیگر نمیگیرد پس مراد به تصفیر استعمال صفرت باشد نه صبغ بدان نعم از بعضی صحابه آمده که زرد می ساختند
آنها لحیه را و آنها که موی سفید داشته باشند رنگ میگرفته باشند کذا سمعت من شیخی رحمة الله علیه
وجزاه عنی خیر الجزاء انتهی و از عبد الله بن عباس رضی الله عنهما مروی شده که گفت ؛ کان رسول الله
صلی الله علیه وسلم اذا اراد ان یخضب اخذ شیئا من دهن و زعفران فرشه بیده ثم یمرسه علی لحیته ؛
یعنی بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم چون اراده خضاب میکرد میگرفت اندکی از روغن و زعفران
پس می چکانید آنرا بدست مبارک خود باز میمالید آنرا بر ریش خود ؛ و روی ابو یعلی عن ابن سیرین
انه کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یخضب بالحناء والکتم کذا فی سبل الهدی والرشاد ؛ و بروایت
بخاری از عثمان بن عبد الله بن موهب رضی الله عنه ثابت شده که گفت عثمان ؛ دخلت علی ام سلمة
رضی الله عنها فاخرجت الینا شعرا من شعر النبی صلی الله علیه وسلم مخضوبا ؛ یعنی در آمدم بر ام سلمه پس

بیرون آورد بسوی ما موئی را از مویهای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خضاب کرده شده و در روایت
یونس بهمین الفاظ مروی شده: مخضوباً بالحناء والکتم: و در بعضی روایت باین طریق ثابت گردیده
: شعراً احمر مخضوباً بالحناء والکتم: و در دیگر روایت چنان مروی شده: کان مع ام سلمة من شعر
لحیة النبی صلی الله علیه وسلم فیه اثر الحناء والکتم: و بروایت ابو عیسی محمد ترمذی از عثمان بن موهب
ثابت شده که گفت: سئل ابو هریرة هل خضب رسول الله صلی الله علیه وسلم قال نعم: یعنی پرسیده شد
ابو هریره رضی الله عنه که آیا خضاب کرده بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم گفت ابو هریره آری و بروایت
معتبر ثابت گردیده که چون کسی بمرضی یا نظری مبتلا میشد ظرفی پر از آب نزد ام المؤمنین ام سلمه
رضی الله عنها می فرستاد و ایشان مویهای آنحضرت صلی الله علیه وسلم را در ان آب می شستند و آن بیمار
آب مذکور را می نوشید و بدان غسل میکرد پس ببرکت موی شریف او را شفای تام دست میداد: فی
فتح الباری من اشتکی ارسل اناءً الی ام سلمة رضی الله عنها فتجعل فیه تلک الشعرات وتغسلها فیه وتعیده
فیشربه صاحب الاناء او یغتسل به استشفاءً بها فیحصل له برکتها انتهی: درین جا باید دانست که منکران
خضاب آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حدیث مذکور تاویلی پیدا می کنند که ام سلمه رضی الله تعالی عنها آنرا
خضاب کرده بود تا محکم بایستد و باقی ماند یا بجهت کثرت اختلاط طیب بدان در رنگ مخضوب می نمود
چنانکه در حدیث دیگر آمده است که دیدیم موی آنحضرت صلی الله علیه وسلم را نزد انس بن مالک مخضوب
نیز همین تاویل کرده اند کذا فی ترجمة المشکوة للمحقق الدهلوی: وقال ابن حجر رح فی فتح الباری قال
الاسماعیلی لیس فیه بیان ان النبی صلی الله علیه وسلم هو الذی خضب بل یحتمل ان یکون احمر بعده لما خالطه
من طیب فیه صفرة فغلبت به الصفرة قال فان کان کذلک [ای فی هذا الحدیث] والا فحدیث انس ان النبی صلی الله علیه وسلم
لم یخضب اصح قلت وکثیر من الشعور التی تنفصل عن الجسد اذا طال العهد یؤول سوادها الی الحمرة انتهی
و بروایت ترمذی از ابو رمثه تیمی ثابت شده که گفت: اتیت النبی صلی الله علیه وسلم وعلیه ثوبان اخضران
وله شعر قد علاه الشیب وشیبه احمر: یعنی آمدم نزد آنحضرت و حال آنکه بر آن حضرت دو جامه سبز بود یعنی خطوط
سبز داشت همچنین تفسیر کرده اند احمر و اخضر که در احادیث آمده است یا آنکه اخضر خالص سبز دانست

و مرآنحضرت را موبها بود قلیل در ریش و لحیه شریف که غالب آمده بود بران موبها پیری و در عدد موبها
دو روایت است انس گوید رضی الله عنه که شمردم در سر و لحیه آنحضرت صلی الله علیه وسلم چهارده موی
سفید و در روایت ابن عمر آمده رضی الله عنهما که پیری آنحضرت نزدیک به بست موی سفید بود و در روایتی
هفده نیز آمده و پیری آنحضرت یعنی آن موبهای سفید معدود و سرخ بودند باید دانست که اختلاف است میان
محدثین و فقها که آنحضرت صلی الله علیه وسلم خضاب کرده اند یا نه اکثر محدثین بر آنند که نکرده اند و همین است
مختار امام مالک رح و پیری آنحضرت بسر حد خضاب نرسیده بود چنانکه در حدیث آمده و چنان بود که
روغن در سر کردی پوشیده می شدی پیری وی و الا نمایان می شدی و فقها راه اثبات خضاب اختیار
کرده اند و همین است مذهب امام احمد بن حنبل رح و ازین حدیث مفهوم میگردد که همین چند موی مبارک را
که زردی بسفیدی آورده بودند خضاب میکردند و احتمال دارد که بقصد آنها را خضاب نمیکردند بلکه آنحضرت
گاهی برای غسل و تنظیف و تطییب حنا در سر میکردند و این موبها بدان رنگ میگرفت و آنکه در روایات
آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم خضاب میکرد گاه بحمرت و گاه بصفرت مراد آنست که می شست لحیه
شریف را بحنا و زعفران برای تنظیف و موی شریف خود سیاه بودند آن رنگ نمیگرفت هکذا فی
ترجمة المشکوة و علامه محمد شامی در سبل الهدی و الرشاد ذکر نموده که گفت شیخ عبد الجلیل قصری رح که
چون زنان مکروه میدارند موی سفید را و ظاهر است که از مکروه داشتن پیری آنحضرت صلی الله علیه وسلم
نکبت کفر دست میدهد لهذا آن رحمة للعالمین خضاب میکردند و از انس بن مالک رضی الله عنه
مروی است که گفت رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم مخضوبا یعنی دیدم موی مبارک پیغمبر خدا صلی
الله علیه وسلم را که خضاب کرده شده بود و از محمد بن عقیل مروی است که گفت دیدم موی مبارک رسول
مقبول صلی الله علیه وسلم را نزد انس بن مالک که مخضوب بود اشراق سوم در تطبیق میان احادیث — اشراق سوم
متعارضه بدانکه احسن وجوه تطبیق آنست که امام نووی رح افاده نموده که مختار آنست که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم در وقتی خضاب میکردند و در اکثر اوقات آن را ترک می نمودند و نقل کرد هر یکی مشاهده خود را
و وی در نقل خود صادق است و این تاویل متعین است از تکلب آن برای جمع کردن میان احادیث

صحیحهٔ تعارضه ؛ وقال الشیخ محمد الشامي رح في سبل الهدی والرشاد اختلف العلماء رضي الله عنهم
هل خضب النبي صلی الله علیه وسلم ام لا قال القاضي منعه الاکثرون وهو مذهب مالک وقال النووي
المختار انه صبغ في وقت وترکه في معظم الاوقات فاخبر کل بما رأی وهو صادق وقال غیره التأویل
کالمتعین فحدیث ابن عمر في الصحیحین لا یمکن ترکه انتهی وفي فتح الباري حاصل الجمع ان من جزم
بانه صلی الله علیه وسلم خضب کما في ظاهر حدیث ام سلمة وکما في حدیث ابن عمر الماضي قریبا انه صلی الله
علیه وسلم یخضب بالصفرة حکی ما شاهده وکان ذلک في بعض الاحیان ومن نفی ذلک کانس فهو
محمول علی الاکثر الاغلب من حاله انتهی ؛ **لون ششم** دربیان آنکه شانه کردن مویهای سر و ریش
وتطییب وتنظیف نمودن آنها مسنون است وچیدن موی سفید مکروه است بدانکه بروایت بخاری
ومسلم از ام المؤمنین عائشهٔ صدیقه رضي الله عنها ثابت شده که گفت ؛ کنت ارجل رأس رسول الله
یعنی بودم من که شانه میکردم واصلاح میدادم سر مبارک پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم را ؛ وانا حائض ؛
وحال آنکه من حائض بودم ازینجا هویدا می شود که لمس ومساس حائض ممنوع نیست ومقرر شده است
که ممنوع همان مباشرت ماتحت الازار است هکذا في اشعة اللمعات وبروایت ابو عیسی محمد ترمذي از انس
بن مالک رضي الله تعالی عنه باثبات رسیده که گفت ؛ کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یکثر دهن
راسه وتسریح لحیته ویکثر القناع حتی کان ثوبه ثوب زیات ؛ یعنی بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که
بسیار میکرد روغن مالیدن سر مبارک خود را وشانه کردن ریش مبارک خود را وبسیار میکرد قناع را
گویا از جهت کثرت استعمال دهن جامهٔ شریف که قناع است مثل جامهٔ روغن فروش بود پس مراد
بقناع بکسر قاف طیلسان است که بدان تطلس وتقنع میکردند وجای سر مبارک از طیلسان
همچنین می شد وبعضی گفته اند که صواب آنست که مراد باین قناع خرقه ایست که می انداخت بر سر مبارک
بعد از استعمال دهن تا چرکین نگردد عمامه وتوهم نکنند که جامهٔ مبارک که می پوشید چرکین وتیل آلوده
می بود زیراکه این معنی از لطافتیکه آنحضرت داشت دور است وآنحضرت صلی الله علیه وسلم دوست میداشت
جامهٔ سفید را هکذا في اشعة اللمعات وباید دانست که شانه کردن ریش سنت است لکن التزام کردن آن

بعد از بر وضو از اصلی معتبر ثابت نگردیده و بروایت ابو داود از ابو هریره رضی الله تعالی عنه ثابت
شده که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم: من کان له شعر فلیکرمه: هر که باشد مر او را موی یعنی هر که
موی نگاهدارد پس باید که اکرام کند آنرا و تنظیف و تزیین نماید بشستن و روغن مالیدن و شانه کردن
و ژولیده و پریشان نگذارد زیرا که نظافت و حسن بمنظر محبوب و مرغوب است کذا فی الترجمة و از
ابو قتاده رض مروی است که وی عرض کرد بجناب پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که: ان لی جمة افارجلها
بدرستیکه مرا موی است مجتمع و بسیار آیا پس شانه کنم مر آنرا و متعهد اصلاح آن شوم: فقال رسول الله
صلی الله علیه وسلم: فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم: نعم: آری شانه کن: واکرمها: و بزرگ
و عزیز دار آنرا: فقال: پس گفت راوی: فکان ابو قتاده ربما دهنها فی الیوم مرتین: پس بود ابو قتاده
بسا که روغن میمالید مویهای خود را در روزی دوبار اگرچه مبالغه و افراط در ادهان و ترجیل موی
محمود نیست لیکن میکرد ابو قتاده آنرا بدین اجل قول رسول الله: از جهت گفتن و امر کردن پیغمبر خدا
: صلی الله علیه وسلم نعم واکرمها: باکرام جمه و گرامی داشتن آن و نامحمود بودن مبالغه در ادهان و ترجیل
بجهت شغف بتزیین و تکلف است اما بملاحظه امر و اهتمام بامتثال محمود گردد و کذا فی الترجمة للمحقق الدهلوی
رح و بروایت ترمذی و ابو داود و نسائی از عبدالله بن مغفل ثابت شده که گفت: نهی رسول الله
صلی الله علیه وسلم عن الترجل الا غبا: نهی فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از شانه کردن مگر گاه گاه
چنانکه یکروز بکند و روز دیگر ترک کند و مراد نهی است از مواظبت کردن بدان و اهتمام بدان زیرا که در آن
مبالغه و تکلف است و تزیین کذا قال الطیبی و در نهایه جزری مذکور است: الغب فی اوراد الابل
ان ترد الماء یوما و تدعه یوما ثم تعود فنقل الی الزیارة وان جاء بعد ایام یقال غب الرجل اذا جاء زائرا
بعد ایام و قال الحسن فی کل اسبوع و منه الحدیث اغبوا فی عیادة المریض ای لا تعودوا فی کل یوم
لما یجد من ثقل العواد انتهی: یعنی غب بکسر غین معجمه و تشدید باء موحده در ورود شتران است بر آب
روزی و ترک کردن روز دیگر و نقل کرده اند از بینجا در زیارت چنانچه در حدیث آمده است زر غبا تزدد
حبا اگرچه بعد چند روز بیاید میگویند غب الرجل وقتیکه بیاید بعد از ایام و از حسن بصری منقول است

که باید در هفته و همچنین است در عیادت مریض در حدیث آمده اغبّوا فی عیادة المریض یعنی هر روز برای
عیادت بیمار نیائید چه او را گرانی و کراهت دست خواهد داد بجهت آمد و رفت عیادت کنندگان بلکه
در هفته یکبار عیادت مریض کنید بعد از آن باید دانست که نهی از شانه کردن هر روز شامل است موی
سر و ریش را اگرچه استعمال ترجّل غالبا در موی سر می آید و در ریش لفظ تسریح مستعمل میشود لکن در حدیث
ابو داود نهی از امتشاط کل یوم صریح آمده و امتشاط شامل است راس و لحیه را و اما اکثار تسریح
لحیه تقاضا نمیکند که هر روز کنند چه اکثار صادق است بر کردن شانه نزد حاجت و لازم نیست که
هر روز کنند و حدیثی که در احیاء العلوم مذکور است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر روز دو بار لحیه
را شانه میکرد پس صحت این حدیث نزد محدثین ثابت نشده و نیز مخفی مباد که نهی از شانه کردن
هر روز مخصوص بمردان باشد نه زنان را زیرا که تزیین و تجمل در حق ایشان مکروه نیست و بعضی گفته اند
که نهی شامل است همه را غایت آنکه در حق زنان اخف باشد زیرا که باب تزیین مر ایشان را اوسع
است و بهر تقدیر کراهت تنزیهی است نه تحریمی صرح به بعض العلماء کذا فی الترجمة و بروایت بخاری
و مسلم از ام المومنین عائشه صدیقه رضی الله عنها ثابت شده که گفت خوشبوی می مالیدم پیغمبر خدا
را صلی الله علیه وسلم بخوشبوترین چیزی که می یافتم از طیب تا آنکه می یافتم بریق و سفیدی طیب را در سر مبارک و ریش شریف
و بروایت ابو داود از عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده ثابت شده که گفت فرمود پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم لا تنتفوا الشیب فانه نور المسلم یعنی نچینید مویهای سفید را زیرا که پیری سبب نور
مسلمان است چه پیری وقار است و وقار مانع می آید شخصی را از فسوق و معاصی و باعث میگردد
بر توبه و طاعات و این سبب نور می شود که سعی میکند پیش مومن در ظلمات حشر چنانکه ناطق است
بدان کریمه یسعی نورهم بین ایدیهم و بایمانهم کذا قال الطیبی و باین توجیه نور راجع میگردد به نور
روز قیامت چنانچه در حدیث دیگر صریح آمده و اگر اینجا از نورانیت حسن حلیه و جمال صورت و صفای
باطن و صلاح سیرت که پیران را درین عالم حاصل است اراده کنند نیز دور نباشد + من شاب
شیبة فی الاسلام + کسیکه پیر شود و پیر شدنی در مسلمانی + کتب الله بها حسنة + می نویسد خدای تعالی

برای وی بسبب پیری نیکی را ؛ کفر عنه بها خطیئة ؛ و می پوشد از ان کس بسبب پیری گناه‌ها ؛ ورفع بها درجة ؛ و بلند میگرداند او را بجهت پیری مرتبه در بهشت هکذا فی الترجمة والحمد لله علی الاتمام والصلوة والسلام علی سید الانام و علی آله الکرام و اصحابه العظام فرغنا عن تکمیله یوم السبت تاریخ الثالث من رجب الرجب سنة ۱۲۶۱ من الهجرة علی صاحبها الصلوة و التحیة فی بندر الممبئی حین رجوعنا عن الحرمین الشریفین المکرمین المطهرین

بعنایات و تفضلات ایزد و لم یجب لا او و عظمت نعمائه که نسخهٔ شاهد این کتاب فادرت انتساب مسمی بالقول الصواب فی مسائل الخضاب و ملقب بفارسی بخشش بنگا تصنیف لطیف جناب قدوهٔ علمای متشرعین و اسوهٔ فضلای متورعین ؛ واقف دقائق علوم عقلی و نقلی کاشف اسرار خفی و جلی جامع برکات منبع حسنات ؛ زائر الحرمین الشریفین ؛ مروج سنن رسول الثقلین ؛ رکن الملة والدین ؛ عمدة المفسرین والمحدثین ؛ مولانا و بالفضل اولنا مولوی حاجی ابوالبرکات رکن الدین محمد المعروف بتراب علی ادام الله بالخلق المجید باهتمام داعی جانی امیدوار مراحم خالق انس و جان ؛ محمد مصطفی خان لد حاجی محمد روشن خان تغمده الرحمن بالغفران بتاریخ دوازدهم شهر ربیع الاول عمت برکاته بین اهل العلم والعمل ۱۲۶۱ هجری بمطبع مصطفائی واقع بیت السلطنت لکهنو محله محمود نگر زیر اکبری دروازه رنگ مسبت حنای انطباع گلگونهٔ نشاط و غازهٔ انبساط بر روی مشتاقان مالید **قطعهٔ تاریخ طبع** زاد مرزا امیر علی صاحب امیر

بانطباع کتاب خضاب قول صواب
بیاض صفحهٔ زمانش سواد یافت چنین
مصطفی خان وحید دهر چون فرمود طبع
سال طبعش هاتف غیبی ز روی انبساط

ایضاً

چو گشت از سر نو پیر روزگار جوان
بروی پیری عجب آمد خط بطلان ۱۲۶۱
از ابوالبرکات رکن الدین محمد این کتاب
زد رقم مطبوع گشته طبع این قول الصواب ۱۲۶۱

قطعهٔ تاریخ از برادر عزیز و اقر تمیز عبدالرحمن خان سلمه ربه

زهی دلچسپ جان طبع شد این قول صواب
سال تاریخ رقم یافته از روی حساب
از حجاب آمده بر عارض پیری پرده
عالم شیب از و بنشیب آورده ۱۲۶۱